باید شیعه می‌شدم

حکایت زیبای شیعه شدن ملامحمد شریف زاهدی

ملامحمد شریف زاهدی

مجمع جهانی شیعه‌شناسی

بسم الله الرحمن الرحیم

باید شیعه می شدم

نویسنده:

محمد شریف زاهدی

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

باید شیعه می شدم

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : باید شیعه می شدم : حکایت زیبای شیعه شدن/محمد شریف زاهدی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر،مجتمع جهانی شیعه شناسی ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص.

فروست : مجتمع جهانی شیعه شناسی ۴۲.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنو یسی(اطلاعات ثبت).

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۴۴۳۷۶

ص: ۱

اشاره

تصویردارد

حکایت زیبای شیعه شدن

ملامحمد شریف زاهدی

از علمای اهل تسنن

نام کتاب:باید شیعه می شدم

مؤلف:ملا محمد شریف زاهدی

تنظیم و ترتیب:محمدهادی حیدری نسب

ویراست علمی:خلیل بخشی زاده

امور فنی / تنظیم و طرح جلد:علی اکبر رشیدی گلروئیه

صفحه آرایی:.. محمدابراهیم ناظری

تعداد صفحات: ۱۶۸ص

نوبت چاپ: دوم / ۱۳۹۲

ناشر: آشیانه مهر

چاپ: گلها

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

قیمت(گالینگور): ۷۰۰۰ تومان

قیمت(شومیز): ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۲-۱۸-۶۱۶۴-۶۰۰-۹۷۸

فهرست

ص: ۹

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

حمد و سپاس بی حد و حصر مخصوص ذات اقدس حضرت احدیت است.

سلام و درود فراوان خالق و خلایق، نثار پاکیزه گوهر آسمان عصمت، بزرگ هادی الاهی، پیامبر اعظم | و اهل بیت اطهرش(ع) باد.

قال رسول الله(ص): «یا عَلیّ، لَوْ أنّ عَبْداً عَبَدَ الله عزّوجلّ مثل مّا اَقام نوح فی قَوْمِهِ و کانَ لَهُ مِثْل اُحُد ذَهَباً فَانْفَقَهُ فی سَبیلِ الله و مُدّ فی عُمْرِهِ حَتّی حَجَ اَلْفَ عام علی قَدَمَیْه ثُم قَتِلَ بَیْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَه مَظْلُوماً ثُمَّ لَمْ یُوالِكْ یا عَلیّ لَمْ یَشُمُ رائِحَةَ الْجَنَّهَ وَ لَمْ یَدْخُلَها».

پیامبر خدا | فرمود: «یا علی! هرگاه بنده ای خدای عزوجل را بندگی کند، مانند آنچه نوح(ع) در میان قومش بود و

برایش هماننـد کوه اُحد طلا بوده باشد و آن را در راه خدا انفاق کند و عمرش به قدری طولانی شود تا هزار مرتبه با پای پیاده به حج مشرّف شود سپس میان صفا و مروه مظلومانه شهید گردد، آن گاه ولایت تو را نداشته باشد، یا علی! بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل بهشت نخواهد شد».(۱)

ص: ۱۱

۱- ۱. علامه خوارزمی، مقتل الحسین(ع)، ج۱، ص۶۹؛ ۲. علامه خوارزمی، مناقب، ص۳۸ و ۶۷، چاپ قم، جامعه مدرسین؛ ۳. ابن عساکر، ترجمه امام علی بن ابی طالب(ع)، ج۱، ص۷۶، چاپ بیروت؛ ۴. شیخ سلیمان حنفی، ینابیع المودهْ، ص۲۵۲، چاپ اسلامبول و ج۲، ص۷۶، چاپ بیروت؛ ۵.علامه ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج۵، ص۲۱۹، چاپ بیروت و ج۶، ص۲۲۴، چاپ جدید؛ ۶.شافعی همدانی، مودهْ القربی، ص۶۴، چاپ لاهور؛ ۷. علامه کشفی ترمذی، مناقب مرتضویه، ص۹۵، چاپ بمبئی؛ ۸. سیوطی، ذیل اللئالی، ص۶۱؛ ۹. مناقب ابن مردویه، ص۷۳؛ ۱۰.بدخشی، مفتاح النجا، ص۶۴؛ ۱۱. امر تسری، ارجح المطالب، ص۵۲۱؛ ۱۲. ابن حسنویه، در بحر المناقب، ص۵۸؛ ۱۳. دیلمی، فردوس الاخبار، ج۳، ص۴۱۹؛ ۱۴. علامه اربلی، کشف الغمهْ، ج۱، ص۱۳۶؛ ۱۵. ابن شهر آشوب، مناقب، ج۳، ص۱۹۸؛ ۱۶. سید محمدهادی میلانی، قادتنا کیف نعرفهم، ج۱، ص۱۷۴، چاپ بیروت؛ ۱۷. مقدس اردبیلی، حدیقهْ الشیعهْ، ص۲۰۷، چاپ تهران؛ ۱۸.طبرسی نوری، کفایهْ الموحدین، ج۲، ص۳۷۸؛ ۱۹. مرعشی نجفی، ملحقات احقاق الحق، ج۱۱، ص۱۸۳؛ ۲۰. ابی جعفر طبری، بشارهْ المصطفی، ص۹۴ و ۱۵۳، چاپ جدید؛ ۲۱. علی محمد علی دخیل، ثواب الاعمال و عقابها، ص۵۸۶، چاپ بیروت؛ ۲۲. علامه امینی، الغدیر، ج۲، ص۳۰۲، چاپ بیروت؛ ۲۳. سید محمدمهدی موسوی، طوالع الانوار، ص۱۵۶؛ ۲۴. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج۲۷، ص۱۹۴، و ج۳۹، ص۲۰۸، چاپ بیروت؛ ۲۵. علامه حلی، کشف الیقین، ص۲۲۶؛ ۲۶. تستری، احقاق الحق، ج۷، ص۱۷۷؛ ۲۷. خویی، علی امام البررهْ، ج۱، ص۱۵۴؛ ۲۸. بیاضی، الصراط المستقیم، ج۲، ص۴۹، چاپ مکتبهْ المرتضویه.

آن گاه که عقل گرایان و آزاد انـدیشان به دنبال کشف حقایق می روند و در لابه لای تاریخ به تحقیق و بررسـی می پردازند، در بین تمام ادیان الاهی اسـلام را به عنوان دین برتر و کامل تر انتخاب می نمایند. اصول، فروع و پایه های اجتماعی، سیاسـی، دینی، فرهنگی و اخلاقی اسلام، چنان عمیق و استوار است که با اندکی تأمل و تفحص قابل درک و تحسین برانگیز است.

در این میـان نکته قابـل تأمـل و حـایز اهمیت آن است که اسـلام راسـتین و حقیقی در کـدام یـک از فرقه هـای اسـلامی تجلی یـافته؟کـدام یـک می توانـد آیینه تمـام نمـای اسـلام باشـد؟ کـدام مکتب است که به صـورت عینی و عملی به آیـات قرآن و احادیث نبوی پایبند است؟ هر مسلمان هوشمندی مشتاق است تا دریابد

ص: ۱۲

که آیا حقیقت اسلام و سیره و سنت واقعی رسول اعظم| به مکتب خلفا نزدیک تر است یا به مکتب اهل بیت(ع)؟

پیامبر اسلام| فرمود:

«لتفترقن امتی علی ثلاث وسبعین فرقه واحده فی الجنه واثنان وسبعون فی النار».(۱)

هرگاه مسلمان منصف و حتی غیر مسلمان پژوهشگر و متتبعی به تاریخ اسلام مراجعه کند و به دنبال کشف حقیقت باشد، به راحتی تشخیص می دهد که آیا معاویه و یزید و... بر حق اند، یا علی و حسن و حسین و دیگر اهل بیت پیامبر(ع). آنگاه که عقل گرایان به آموزه های اسلامی و معارف غنی آن توجه می نمایند، در می یابند که کدام مکتب عدالت گستر، ظلم ستیز، مبارز، حق جو و پیرو واقعی ثقلین سفارش شده از جانب رسول خداست. مگر نه این است که مسلمان مکلف است ملاک عمل و مبانی اصول اعتقادی خود را با عنایت به ادله ی موجود در اسلام اصیل و تمسک به آیات قرآن، سیره و سنت پیامبر اسلام| به دست آورد؟ به یقین کسی یافت نمی شود که بتواند به اسلام نظر افکند امّا آیات ولایت و امام(۲) را در قرآن نادیده بگیرد. مسلم آن است که

۱- سنن ابی ماجه، باب فتراق الامهٔ.

۲- (الف آیه ی ولایت: {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ} (مائده/۵۵) ب) آیه ی اطاعت: {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ} (نساء/۵۹) ج) آیه ی صادقین: {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقینَ} (توبه/۱۱۹) د) آیه ی اکمال: {اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دینًا} (مائده/۳) ه-) آیه ی ابلاغ: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ} (مائده/۶۷) و) آیه ی مباهله: {فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکاذِبینَ} (آل عمران/۶۱) ز) آیه ی مودت: {قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْنًا إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَکُورٌ} (شوری/۲۳) ح) آیه ی خیر البریهْ: {إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ} (بینه/۷) ط) آیه ی تطهیر: {إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا} (احزاب/۳۳) ی) آیه ی انذار: {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ} (رعد/۷)

هیچ کس خود را مسلمان واقعی نمی داند مگر آن که دیدگاهی الهام گرفته از پیامبر اسلام| داشته، حق گرایی را پیشه خود نموده و با پرهیز از افراط و تفریط، اساس اسلام را مبنای عملکرد خویش قرار دهد. بازشناسی، بازگویی و تحلیل آگاهانه، مستند و مستدل در مبانی عقیدتی و کلامی اسلام سرفصل های جدیدی را در مورد حقانیت مکتب تشیع می گشاید. در صورتی که محقق و جستجوگر؛ منصف، دارای دیدگاهی برخوردار از اطلاعات وسیع و تحقیقات عمیق و دقیق باشد، ادله ی عقلی و نقلی فراوانی بدست می آورد که مکتب تشیع همان اسلام اصیل و بی انحراف است. به همین دلیل معروف ترین اصحاب رسول الله| به تشیع و خلافت بلافصل علی(ع) اعتقاد راسخ داشتند.(۱)

ص: ۱۴

۱- سید علی خان شیرازی در الدرجات الرفیعهْ فی طبقات الشیعهْ، ص۴۱؛ اصحاب پیامبر اعظم| معتقد به تشیع را چنین نام می برد: «ابوطالب، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، فضل بن عباس، عبیدالله بن عباس، قثم بن عباس، عبدالرحمن بن عباس، تمام بن عباس، عقیل بن ابی طالب، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عبدالله بن جعفر، عون بن جعفر، محمد بن جعفر، ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب، عباس بن عتبه بن ابی لهب، عبدالمطلب بن ربیعه، حارث بن عبدالمطلب، جعفر بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب، عمر بن ابی سلمه، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابوایوب انصاری، ابوالهیثم مالک بن تیهان، ابی بن کعب، سعد بن عباده، قیس بن سعد، سعد بن عباده، ابوقتاده انصاری، عدی بن حاتم، عباده بن صامت، بلال بن رباح، ابوالحمراء، ابورافع، هاشم بن عتبه بن ابی وقاص، عثمان بن حنیف، سهل بن حنیف، حکیم بن جبله العدوی، خالد بن سعید بن عاص، ولید بن جابر بن طلیم الطائی، سعد بن مالک بن سنان، براء بن مالک انصاری، ابن حصیب اسلمی، کعب بن عمرو انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، مالک بن ربیعه ساعدی، عقبه بن عمر بن ثعلبه انصاری، هند بن ابی هاله تمیمی، جعده بن هبیره، ابوعمره انصاری، مسعود بن اوس، نضله بن عبیده، برزه اسلمی، مرداس بن مالک اسلمی، مسور بن شداد فهری، عبدالله بن بدیل الخزاعی، حجربن عدی الکندی، عمروبن الحمق الخزاعی، اسامه بن زید، ابولیلی انصاری، زید بن ارقم و براء بن عازب اوسی».

حس حقیقت جویی و آرمان خواهی مولوی زاهدی وی را به تحقیقات وسیع، گسترده و دامنه دار کشاند. آن قدر پرسید و جستجو کرد و به رفع شبهه پرداخت تا این که بالاخره با عبور از تزلزل و بدست آوردن جواب حقیقی یک سلسله مجهولات، در عمل به یقین و ایمان رسید. او با الهام از قرآن کریم که می فرماید: {وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ}(۱)

«و کسانی که در راه ما جهاد و کوشش کنند، البته ما آن ها را به راه ایمان هدایت خواهیم کرد...» جهادگرانه تلاش نمود تا اعتقاداتش را از منابع متقن،

معتبر و موثق، گرفته و با پیروی و تبعیت از قول احسن،(۲)

مصداق آیه شریفه ی {اُولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللهُ وَاُولئِکَ هُمْ اُولُوا الْأَلْبابِ}(۳)

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان خردمندان صاحبان مغز و عقلند» گردد.

۱- عنکبوت / ۶۹.

۲- {الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أحْسَنَهُ} (زمر / ۱۸)

۳- زمر / ۱۸.

اکنون نیز تحقیقات گسترده و منصفانه ی دانشمند جوان، جناب آقای مولوی محمد شریف زاهدی در مورد اصالت و حقانیت فرقه ی ناجیه و اسلام اصیل، نور ولایت امیر المؤمنین امام علی(ع) و اهل بیت اطهر پیامبر اسلام | را در قلب مبارک ایشان تابانده و با نادیده گرفتن مصلحت اندیشی های کوچک و بزرگ به صراحت و به صورت علنی و به صورت شجاعانه به خیل عظیم پیروان خلافت بلافصل رسول اعظم | پیوسته است. اثر حاضر حاصل بخشی از تحقیقات، خاطرات ارزشمند، خواندنی و ماجرای زیبای شیعه شدن ایشان است که توسط دوست وی حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای «شیخ هادی حیدری نسب» تدوین گردیده است. جزاه الله عن الاسلام اجرا.

امید آن که خوانندگان عزیز از مطالعه آن بهره ی علمی و معنوی فراوانی نصیب خویش گردانند.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب(ع) فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۶

مقدمه ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و العاقبه للمتقین و الصلاه و السلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین.

قال الله الحکیم فی محکم کتابه:

{الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أحْسَنَهُ اُولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللهُ وَاُولئِکَ هُمْ اُولُوا الأَلْبابِ}(۱)

قال النبی|: «من قال لا اله الا الله فهو مسلم دمه حرام، ماله حرام، عرضه حرام....».

خدا را شاکرم که پس از سال ها تحصیل در حوزه های علمیه اهل تسنن بلوچستان و تبلیغ در مراکز تبلیغی آنها و پس از سه سال امامت جمعه و تدریس، با عنایت سرور جوانان بهشت و چراغ هدایت و کشتی نجات، امام حسین(ع) مرا به حقیقت اسلام راهنمایی نمود.

۱- زمر / ۱۷ و ۱۸.

این جانب مرادبخش زاهدی معروف به محمد شریف زاهدی فرزند شهدا، در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی (سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران) در روستای کوچینگ شهرستان نیک شهر و در خانواده ای پیرو مذهب ابوحنیفه متولد شدم.

پدر و مادرم از تولد من بسیار خوشحال شدند و علاقه ی فراوانی به من داشتند زیرا نخستین فرزند خانواده بودم. اما این خوشحالی دوام نیاورد و هنوز چند ماهی از تولد من نگذشته بود که دچار بیماری سختی شدم تا آنجا که همگی از ادامه ی حیات من ناامید شدند. پدر و مادرم با وجود فقر شدید و نبود امکانات درمانی مناسب، با مشقت و سختی فراوان مرا برای معالجه به چابهار و زاهدان بردند، ولی مؤثر واقع نشدو دکترها جوابم کردند. حتی عمویم به پدر و مادرم می گفت: این بچه می میرد این قدر برایش زحمت نکشید و به او دل نبندید؛ او را رها کنید تا خودش بمیرد.

اما پدر و مادرم ناامید نشدند و آدرس یک حکیم و طبیب سنتی را که ساکن چابهار بود گرفتند و مرا برای معالجه به آن جا بردند. حکیم پس از بررسی شرایط جسمی من گفت: راه نجات کودک شما این است که در کنار ساحل گودالی کنده، او را از نوک انگشتان پا تا گردن در آن بگذارید و گودال را از ماسه های ساحل پر کنید؛ پس از مدتی بچه را از بین ماسه ها بیرون آورید تا ان شاءالله خوب شود.

پدرم به امید بهبود تنها فرزندش با دقت تمام به دستور طبیب عمل کرد و به صورت معجزه آسایی حالم بهتر شد و پس از چند روز به حالت طبیعی برگشتم.

ص: ۱۸

آری! شهرستان چابهار برای من و دیگران خاطره ای ماندگار شد، زیرا خداوند متعال درآن شهر، دو مرتبه مرا از مرگ حتمی نجات داد؛ مرگ نخست: مرگ ظاهری و جسمی بود که به حیات مادی بازگشتم.

مرگ دوم: مرگ جاهلی روحی بود که خداوند متعال مرا به حیات معنوی رهنمود ساخت و هدایت کرد که شرح آن را در ادامه ی کتاب بیان خواهم کرد. توضیح این نکته لازم است که در کتب معتبر اهل تسنن، روایتی از پیامبر اکرم| با عبارات مختلفی نقل شده که فرمودند: «مَنْ مات ولیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه».(1) کسی که بمیرد و بیعت کسی به گردنش نباشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

من کسی بودم که مدت ۲۵ سال به دور ازحیات معنوی و بدون شناخت امام زمان خود - گرچه حیاتی ظاهری داشتم - در مرگی معنوی و جاهلی غوطه ور بودم.

سیستان و بلوچستان در گذشته

سیستان و بلوچستان در جنوب شرقی ایران واقع شده و طبق سرشماری سال ۱۳۸۸ حدود ۲۵۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. شهرستان نیکشهر در جنوب غربی استان واقع شده و جمعیت آن حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر می باشد.

۱- صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج۳، ص۱۴۷۸.مَنْ مات بغیر إمام مات میته جاهلیه. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۴، ص۹۶. مَنْ مات لیس علیه إمام فمیتته جاهلیه. المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۱۰، ص۲۹۸.

از شواهد و قرائن فراوان به دست می آید که بیشتر جمعیت سیستان و بلوچستان در گذشته پیرو مذهب اهل بیت(ع) و شیعه مذهب بوده اند، اما در دهه های اخیر جمعیت استان به نفع اهل تسنن غلبه پیدا کرده است؛ زیرا سال های متمادی قبل از پیروزی انقلاب که علمای شیعه مشغول مبارزه با رژیم شاهنشاهی بودند، فرصتی پیدا نشد که به منطقه ی محروم سیستان و بلوچستان توجه فرهنگی شود. از سوی دیگر بازبودن مرزهای استان و هم جواری با کشورهای افغانستان و پاکستان باعث شد تا علمای اهل تسنن این دو کشور و نیز کشور هند به ایران بیایند و جماعت تبلیغی فراوانی به منطقه اعزام کنند و به تبلیغ عقاید اهل تسنن بپردازند تا آنجا که مذهب اهل تسنن را در این منطقه ترویج دادند. امروز آثار فراوانی از زیارتگاه های شیعه در استان یافت می شود که نشان دهنده ی اعتقاد عموم مردم به این مذهب در گذشته بوده است. هم چنین بسیاری از شهروندان مسن و کهن سال منطقه هنوز هم در خاطره ی خود اعتقاد به مذهب تشیع را داشته و به ائمه ی اطهار(ع) و مولا علی(ع) متوسل می شوند.

سیستان و بلوچستان در حال حاضر

امروزه به برکت انقلاب اسلامی، استان محروم سیستان و بلوچستان با سرعت به سمت آبادانی و پیشرفت حرکت می کند و سیاست نظام در جهت محرومیت زدایی از این استان است. از نظر فرهنگی و مذهبی، اهل تسنن استان درآزادی کامل هستند و به راحتی می توانند برنامه های مذهبی خود را اجرا نمایند که این امر در هیچ کشور دیگری سابقه ندارد. به عنوان مثال؛ در کشور

عربستان سعودی که جمعیت قابل توجهی (حدود ۳۰٪) پیرو مکتب اهل بیت(ع) هستند، هیچ گونه آزادی عملی در برنامه های مذهبی خود ندارند و به شدت توسط وهابیت سرکوب می شوند، اما در ایران با وجودی که اهل تسنن در اقلیت به سر می برند می توانند برنامه های مذهبی خود را به راحتی اجرا نمایند.

اهل تسنن سیستان و بلوچستان در کنار شیعیان و به صورت برادرانه زندگی می کنند اما وهابیت و سلفی گری توانسته با صرف هزینه های بسیار از طرف عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس به ترویج عقاید تکفیری خود پرداخته و در جهت اختلاف افکنی بین شیعه و اهل تسنن تلاش گسترده ای داشته باشند تا آن جا که تعداد قابل توجهی از شیعیان رابه شهادت رسانده اند. این سیاست خبیثانه و مزدورانه هم از جانب علمای شیعه و هم از جانب علمای راستین و بیدار اهل تسنن طرد و نهی می شود و اعتقادات وهابیت نزد اهل تسنن نیز جایگاهی ندارد، گرچه تلاش گسترده ای در جهت تثبیت چنین عقایدی از جانب بیگانگان در این استان صورت می گیرد.

سیستان و بلوچستان در آینده

با شدت گرفتن فعالیت فرقه ی ضاله ی وهابیت در استان و تفکرات سلفی گری و آمیخته شدن حق و باطل با هم، راه تحقیق و آزاد اندیشی از بیشتر اهل تسنن گرفته شده و نگرانی های فراوانی را به وجود آورده است. امید است که در آینده، اهل تسنن استان بتوانند با آزاداندیشی و تحقیق و مطالعه و به دور از تعصب، راه

حق و صحیح را شناخته و خود انتخاب گر آینده ی خود باشند (ان شاء الله).

مجموعه ی حاضر را که حکایت تشرف این جانب

به مکتب اهل بیت(ع) است ابتدا به مولایم حسین بن علی(ع) که نور هدایت و چراغ راه من شد، تقدیم می کنم؛ همان امام حسینی(ع) که در زیارت اربعین آن مولا و سرور می خوانیم:

«و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله».

خدایا امام حسین(ع) خون قلب خود را در راه تو بذل و بخشش نمود تا بندگان تو را از جهالت، حیرت و گمراهی نجات دهد.

سپس به همه ی کسانی که آزاداندیش و آزادی خواه هستند تقدیم می نمایم؛ کسانی که دوست دارند راه خود را خود انتخاب کنند. امیدوارم روزی فرا رسد که همه ی مسلمانان جهان به راه حق و حقیقت رهنمون شده و بر سر سفره ی کتاب خدا و اهل بیت رسول خدا(ص) بنشینند؛ همان اهل بیت هدایت گری که رسول خدا| در آخرین فرمایشات خود خطاب به همه ی مسلمانان فرمودند:

«إنّی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله وعترتی، ما إن تمسّکتم بهما لن تضلوا أبدا».

همانا من در میان شما دو چیز گران بها به یادگار خواهم گذاشت و تا زمانی که به آن دو تمسک(۱)

جویید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو؛ کتاب خدا و اهل بیت من هستند.

خداوندا! تو شاهد باش که حقیقت را می نویسم تا نگویند افسانه است و

۱- تمسّک بالشیء؛ تعلق به، ارتبط به، التصق به؛ که شاید نزدیک ترین معنی تمسّک در حدیث ثقلین؛ علاقه ی قلبی، اتصال درونی و ارتباط عملی باشد.

خود را معرفی می کنم تـا نگوینـد وجود خـارجی نـدارد! اگر چه می دانم حقیقت هماننـد خورشـید در وسط یک روز آفتابی آشـکار است و هر کس مقـداری سـر خود را بالاـ بگیرد آن را خواهـد دیـد. خـدایا نور هـدایت خود را بر دل های همه ی ما بتابان. اهدنا الصراط المستقیم.(۱)

السلام علیکم و رحمهْ الله و برکاته. محب اهل بیت(ع)

محمد شریف زاهدی

۱- در روایات متعددی که از شـیعه و سـنی با عبارات مختلف نقل شده، صـراط مسـتقیم همان ولایت امیرالمومنین(ع) است از جمله؛ - تفسیر قمی، ج۱، ص۲۸ و ۲۹، ذیل آیه ی شـریفه و ج۲، ص۲۸۰، ذیل آیه ی شـریفه {وَإِنَّهُ فی اُمّ ِالْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکیمٌ} (زخرف/۴)؛ تفسیر فرات کوفی، ص۵۱ تا ۵۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج۱، ص۲۰تا۲۵، ذیل آیه ی شریفه و ج۴، ص۵۹۱ و ۵۹۲، ذیل آیه ی شـریفه مذکور در بالا و.... تفسـیر ثعلبی، ج۱، ص۱۲۰، ذیل آیه ی شـریفه؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۷۳ تا۸۵، ح ۸۶تا۱۵۵ و... .

فصل اول :زندگی نامه

اشاره

ص: ۲۵

دوران کودکی

دوران کودکی - تا سن ۷ سالگی - را در روستای خود گذراندم. سپس پدرم مرا در مدرسه ی روستا ثبت نام کرد. کلاس اول و دوم ابتدایی را گذراندم. بعد از تعطیلات تابستان برای رفتن به مدرسه آماده می شدم که با کمال تعجب، پدرم دیگر به من اجازه نداد به مدرسه بروم. اما من از این جریان، خیلی ناراحت بودم.

در ابتدا علت این کار را نمی دانستم ولی بعد ها فهمیدم علتش این بوده است که سلفی های(۱)

متحجر پاکستان و سپاه صحابه((۲)

فتوایی صادر کرده بودند و این

ص: ۲۷

۱- نام فرقه ای است که خود را پیرو سلف صالح می دانند و به گمان خود در اعمال، رفتار و اعتقادات خود، سعی بر تابعیت از پیامبر اسلام|، صحابه و تابعین دارند و معتقدند که عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است و علما نباید به طرح ادله ای غیر از آنچه قرآن در اختیار می گذارد، بپردازند. در اندیشه سلفیون، دلایل عقلی و منطقی جایگاهی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله ی مفهوم از نص قرآن برای آنان حجیت دارد. (آن هم در مواردی که خلاف تعصبات آن ها نباشد

۲- گروهی افراطی و تکفیری هستند که ادّعا می کنند فدایی صحابه ی پیامبر اسلام| بوده و نام «سپاه صحابه» را بر خود گذاشته اند و از نظر فقهی حنفی مذهب هستند. این گروه در اوایل دهه ۱۹۸۰ (مصادف با سال های اوّل انقلاب اسلامی در ایران) توسّط یک روحانی سنّی به نام «مولانا حق نواز جهنگوی» تأسیس شد. علّت پایه ریزی گروه این بود که از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر مردم پاکستان جلوگیری کنند. این گروه یکی از اهداف مهمّ خود را مبارزه با عزاداری امام حسین(ع) و در واقع تخطئه قیام آن حضرت می دانستند. یکی از علل اصلی تشکیل «سپاه صحابه» مبارزه با خطرات احتمالی شیعیان و ترس از رشد قدرت سیاسی و مذهبی آنان در منطقه بوده است. بعضی از مولوی های ایران، فارغ التحصیل حوزه های سپاه صحابه پاکستان هستند.

فتوا به وسیله ی مولوی ها(۱)

به ایران آورده شد و آن فتوا این بود که درس خواندن در مدارس تحت حاکمیت شیعه، بدعت و حرام است و اهل تسنن حق ندارند در این مدارس درس بخوانند. چون ما خانواده ای مذهبی بودیم و عمویم از ملاهای سرشناس اهل تسنن بود به من اجازه ندادند به مدرسه بروم. علاوه بر این جانب، بسیاری از فرزندان اهل تسنن و بلوچ نیز از نعمت تحصیل و پیشرفت محروم شدند و بی سواد یا کم سواد ماندند.

البته ناگفته نماند بعضی از بستگان پدری ام اهل بشاگرد استان هرمزگان هستند. آنها حدود یکصد و سی سال پیش به دلیل ستم های خوانین بلوچ و شروران منطقه، به همراه عده ای از زنان و مردان بلوچ به سمت کوه های جنوب شرقی هرمزگان کوچ کرده و پناهنده منطقه بشاگرد شدند! سال های درازی را در همین منطقه گذراندند به طوری که بسیاری از آنها در همین منطقه شیعه شدند و با برقراری نسبت خویشاوندی در آنجا ساکن شدند.

آنان تا قبل از انقلاب اسلامی - قریب به ۵۰ سال - نمی توانستند به راحتی به بلوچستان رفت و آمد کنند! به طوری که بسیاری از آنان یکدیگر را فراموش کردند تا اینکه بعد از انقلاب اسلامی که خوانین و حکومت غاصبانه شان متلاشی

۱- اهل تسنن بلوچستان به تأسی از پاکستان و هندوستان به علمای خود مولوی می گویند.

شـد، راه برای سرکشـی از منـاطق مرزی بـاز و امنیت برقرار گردیـد و آنـان تقریباً اواسط دهه دوم انقلاب اسـلامی با یکـدیگر ارتباط برقرار نمودند.

پدربزرگ پدرم غیر از همسری که در بلوچستان داشته است از شیعیان بشاگرد هم زن می گیرد و دارای فرزندانی می شود که همه آنان بر اساس مـذهب مادری شان شـیعه می شوند. فرزندانی که از بلوچسـتان بودند همه سـنی بودند از جمله پدر بزرگ بنده! که به علت رفت و آمدهای زیادی که به بشاگرد داشته به واسطه عزاداری ها و توسلات شیعیان آنجا برای امام حسین(ع) ایشان هم علاقه عجیبی به حضـرت پیدا کرده و با بسـیاری از عقائد شـیعه آشـنامی شوند از جمله توسل و تبرک به اهل بیت و امـاکن مقـدسه. بشـاگردی هـا هم معمولاـ شـیعیانی مکتبی و پایبنـد به توسـلات و تبرکـات معصومین(ع)انـد! در یکی از نقاط بشاگرد مقبره امام زاده سـید نجم الدین(ع) از نوادگان آقا امام زین العابدین(ع) است که سال های سال مورد تکریم شیعیان و اهل تسـنن جنوب است. پـدربزرگم چندین سال پشت سر هم دارای فرزند پسـر می شود، پس از تولد پسـر شـشم در حسـرت داشـتن دختری که هنوز نصـیبش نشـده برای زیارت سـید نجم الـدین راهی بشاگرد می شود و در ماه محرم نـذری می دهد و متوسل به امام حسین(ع) می شود. پس از مدت کوتاهی خداوند به ایشان دختری عنایت می کند که پس از آن همیشه به اسم امام حسـین(ع) نذوراتی را تقسـیم و توزیع می کنند. چند ماهی پس از ظهور انقلاب اسلامی که من تقریباً نوزادی هشت ماهه بودم، پدر بزرگم دار فانی را وداع گفتند. بهشت برین جایش باد.

دقیقـاً یادم هست که در سال ۱۳۷۰ ه- ش یکی از بسـتگانم از بشاگرد آمـده بود برای دیـدار و صـله رحم. یک روز در مورد شیعه و توسلاتش بحث می کردیم اتفاقاً رسیدیم به گریه و زاری بر مزار اهل بیت(ع) که یک دفعه یکی از بستگانم (که هنوز زنده است) سـریعاً بلند شد و کاردی را از کمرش (که بلوچ ها مسـلح به کاردند) بیرون آورد و گذاشت زیر گلویش و گفت: یـا سـنی شو یـا الآن شاهرگ گردنت را پاره می کنم! واقعاً صـحنه عجیبی بود، ما همه ایسـتاده بودیم و با ناراحتی گفتیم: نکن مرد، این بنده خدا که تقصیری ندارد. گفت: نه، او مشرک است... .

ورود به مکتب خانه ی مولوی حیدر

مدارس بازگشایی شد ولی من حق رفتن به مدرسه را نداشتم. یک روز صبح، با پدرم از منزل خارج شدیم و به روستای پایینی که آبگاه (دبّار) نام داشت، رفتیم. در این روستا مکتب خانه ای بود که مولوی حیدر - از اهالی روستای خود ما - آن را اداره می کرد.

به این مکتب خانه وارد شدیم. پدرم گفت: چند لحظه صبر کن تا برگردم. گفتم: چشم.

خودش به اتاقی رفت و حدود یک ساعت با مولوی حیدر صحبت کرد. سپس صدایم زد. وارد دفتر مولوی حیدر شدم و پدرم مرا به مولوی سپرد و رفت.

دیگر باید از آن پس در این مکتب خانه درس می خواندم.

بعضی روزها، بعد از اتمام درس، برای دیدن پدر و مادرم به روستای خودمان می رفتم. در همین ایام، گاهی نیز نزد معلمان مدرسه که شیعه بودند می رفتم و طبق نوبت برای وعده غذایی، آن ها را به منزلمان دعوت می کردم (رابطه ی مردم روستا با معلمان شیعه، خوب بود).

وجود این معلمان در منطقه ی ما سبب می شد که با مشاهده ی نماز و

رفتارشـان، سؤالاـتی در ذهن کنجکاومان ایجاد شود از قبیل این که؛ چرا شـیعیان برای نماز مُهر می گذارنـد و اهل تسـنن نمی گذارنـد؟ چرا آن ها دست های خود را نمی بندند ولی ما می بندیم؟ چرا آن ها یا علی، یا زهرا و یا حسـین می گویند ولی ما یا ابوبکر و یا عمر و... می گوییم؟ و... .

ولی هیچ وقت این سؤالات را از معلمان شـیعه نمی پرسیدم. فقط یک بار یادم هست که در جمع معلمان شیعه نشسته بودم و با معلمی سیستانی به نام محمود سنچولی صحبت کوتاهی داشتم. بحث درباره آمین گفتن بعد از قرائت سوره حمد بود. ایشان از من پرسید: چرا شما این کلمه را می گویید در حالی که آوردن سخنی اضافه در نماز است و نماز را باطل می کند.

گفتم: آمین گفتن بعد از سوره ی حمد لازم است و اگر گفته نشود اشکال دارد. فقط همین یک بحث بود.

معلمان شـیعه هیـچ گاه وارد بحث های خلافت و امامت نمی شدنـد. شایـد احساس خطر می کردند؛ چون در روسـتای ما چند مولوی و ملا بود و جماعت تبلیغی اهل تسنن نیز، رفت و آمد می کردند.

هرچه از درس خواندنمان در مکتب خانه می گذشت، دیدمان نسبت به شیعه و معلمان سابقمان بدتر می شد.

به خاطر می آورم که روزی یکی از مولوی ها در کلاس پرسـید: در روستای کدام یک از شما شیعه هست؟ من گفتم: معلمان روستای ما شیعه هستند. از من پرسید: آیا آنها یا علی و یا حسین و... می گویند؟ گفتم: بلی استاد، از آنها شنیده ام.

گفت: این کار، شرک است و جایز نیست. هم چنین، مُهر گذاشتن آنها برای نماز، بت پرستی است و نماز هایشان باطل است.

بر اثر تبلیغات سوء مولوی ها بر ضد شیعه و در نتیجه تغییر دید مردم، کار برای معلمان شیعه سخت شد به طوری که بعد از ۲ یا ۳ سال، فقط دو معلم از هفت معلم باقی ماندند و بقیه از آنجا رفتند، هم چنین مراسم هایی که برای بزرگداشت ۲۲ بهمن و ۱۳ آبان برگزار می شد، تعطیل شد.

در تابستان آن سال، برای نخستین بار تعدادی از مولوی ها که بزرگشان، مولوی ایوب اهل خراسان بود، تحت عنوان «جماعت تبلیغی»(۱) به روستای ما آمدند و در مسجد

محله ی «سر چاه» ساکن شدند. پدرم از آمدنشان، با خبر شد و به من گفت: برویم ببینیم چه خبر است و چه می گویند و من همراه پدر به مسجد رفتم.

نماز مغرب را به جماعت خواندیم و بعد از نماز، مولوی ایوب درباره بهشت، جهنم، قبر، قیامت و ضرورت و ثواب تبلیغ دین سخنرانی کرد و سپس گفت: چه کسی حاضر است در جماعت تبلیغی ما عضو شود؟(۲)

چون درس های مکتب خانه تعطیل بود، گفتم: من با شما می آیم. پدرم خوشحال

۱- گروه های تبلیغی هستند که با طراحی سران اهل تسنن دیوبند و پاکستان تاسیس شده که عوام اهل تسنن با سرپرستی مولوی ها به مدت سه یا چهل روز، چهار ماه و یکسال به مناطق مختلف می روند و در مسجد آن منطقه ساکن می شوند. کسانی که با مولوی ها همراه هستند وظیفه دارند مردم را برای اقامه ی نماز و استفاده از سخنان مولوی به مسجد بیاورند. به صورت دوره ای به مناطق مختلف می روند و در طول سال برنامه ی تبلیغی دارند.

۲- البته آنها از جماعت تبلیغی به بهشت تعبیر می کنند و می گویند چه کسی است که در بهشت ثبت نام کند!!!

شد و به من گفت: خیلی خوب است، سخنرانی و مطالبی یاد می گیری که برای آینده ات مفید است. من و مولوی های جماعت تبلیغی شب را در همان مسجد ماندیم.

مولوی ایوب پس از اقامه ی نماز صبح سخنرانی کرد. وقتی مردم متفرق شدند و جمع خودمانی شد، گفت: من دیشب خوابی دیدم. دیدم مردی اسب سوار با لباس سفید، دم در مسجد آمد و صدایم زد. من بیرون رفتم و پرسیدم شما که هستید؟ گفت: محمد رسول الله(ص) هستم. سپس فرمود: از این نوجوانی که همراه شماست محافظت کنید.

من خیلی کنجکاو شدم تا بدانم منظورش چه کسی است. مولوی رو به من کرد و گفت: کوچک ترین فرد در این جمع شما هستید و ظاهراً شما منظور حضرت بوده اید.

خیلی خوشحال شدم به حدی که به جای سه روزی که قرار بود آنجا بمانم، هفت روز ماندم. این خبر به سرعت در روستا پیچید که مولوی ایوب درباره مرادبخش خواب دیده است.

لازم به ذکر است که اهل تسنن روایتی را از پیامبر| نقل می کنند و آن را صحیح می دانند که ایشان فرمود: هرکس مرا در خواب ببیند حقیقتاً مرا دیده است؛ زیرا شیطان قادر نیست خود را به صورت من در آورد.(۱)

به همین سبب اگر در خواب پیامبر| را ببینند در صحت آن خواب شک نمی کنند.

۱- «ان ابا هریره قال سمعت النبی| یقول: من رآنی فی المنام فقد رآنی حقاً فإن الشیطان لا یتمثل بی» صحیح البخاری، کتاب التعبیر، باب ۱۰ (من رای النبی فی المنام) حدیث شماره ۶۹۹۳، ج ۴، ص۱۳۸۷؛ صحیح مسلم، کتاب الرؤیا، باب قول النبی: من رآنی فی المنام فقد رآنی، ج۷، ص۵۴.

ورود به حوزه بحرالعلوم نیکشهر

پس از سه سال تحصیل در مکتب خانه ی مولوی حیدر، با پسر عمویم علی به حوزه ی بحر العلوم دِهان بخش بنت نیکشهر رفتم.

مدیر داخلی این حوزه، مولوی عبدالله محمدی لاشاری بود. برای ثبت نام به دفترش رفتم. اسمم را پرسید. گفتم: مرادبخش.

با عصبانیت گفت این اسم را چه کسی برایت انتخاب کرده؟! با تعجب از سؤالش، جواب دادم: پدرم، اشکالی دارد؟!

گفت: مراد می بخشد یا خدا؟ گفتم: خدا. گفت: پس چرا اسمت را مرادبخش گذاشته اند؟! این شرک به خداست.

چند لحظه ای فکر کرد و گفت: محمد شریف،اسم قشنگی است. از این به بعد به شما محمد شریف می گوییم.

از آن روز به بعد مرا در مدرسه، محله و حتی روستای خودمان، محمد شریف صدا می زدند و کم کم مرادبخش از سرزبان ها افتاد و فقط در صفحه ی اول شناسنامه ام به یادگار باقی ماند.

ص: ۳۵

در مدتی که در این حوزه درس می خواندم، خاطرات تلخ و شیرین بسیاری دارم که به دو مورد آن اشاره می کنم.

۱. حوزه ای که ما در آن درس می خواندیم، چند اتاق داشت که هم کلاس درس بودند و هم خوابگاه. طلبه هایی که راهشان دور بود و از مناطق دیگری آمده بودند، به صورت گروهی در این اتاق ها اسکان داده می شدند. امکانات مدرسه در آن حدی نبود که به همه ناهار و شام بدهند، از این رو تعدادی از طلبه ها را بین اهالی محل تقسیم کرده بودند و هر خانه ای به یک یا دو نفر از آن ها، ناهار و

شام می داد و آن ها نیز موظف بودند در خدمت صاحب خانه باشند و برایشان کار کنند. مثلاً در خانه باید از میهمانان پذیرایی می کردند و در بیرون از خانه به کارهای کشاورزی و... می پرداختند.

من هم از این قاعده مستثنا نبودم، ولی موقعیتی که من داشتم، با دیگران فرق می کرد. خداوند صدای زیبا و دلنشینی به من عنایت کرده بود و در مسابقات قرآن و سرودی که در منطقه برگزار می شد همیشه به عنوان قاری ممتاز و تک خوان سرود انتخاب می شدم. از این جهت موقعیت ممتازی نسبت به دیگران داشتم و مورد احترام مولوی ها بودم. حتی گاهی مرا به عنوان امام جماعت انتخاب می کردند و خودشان نیز به من اقتدا می کردند.

خانواده هایی هم که ناهار و شام طلاب را تأمین می کردند، خیلی تلاش می کردند تا مرا به خانه ی خودشان ببرند و گاهی هم در این که کدام یک میزبان من باشند بین آن ها بحث و درگیری لفظی صورت می گرفت و نهایتاً یکی از

آن ها کوتاه می آمد و دیگری مرا به خانه اش می برد و وجودم را برکتی برای منزل خود می دانست و من از این جهت خوشحال بودم.

۲. روستای دِهان روستایی کویری و کم آب بود. مردم برای تأمین آب مصرفی خود به رودخانه ای که در حدود ۸ کیلومتری این روستا قرار داشت، می رفتند و آب مورد نیاز خود را از آنجا تهیه می کردند.

طلابی که در حوزه درس می خواندند، بیش از ۷۰ نفر بودند و آن ها برای آشامیدن، شست و شو، استحمام و... نیازمند آب فراوانی بودند که تهیه کردن آب مورد نیاز همه ی این افراد از آن فاصله ی دور کاری سخت و طاقت فرسا بود.

برای پیدا کردن راه حل، مولوی عبدالله با طلبه ها مشورت کرد، در نهایت قرار شد که داخل مدرسه چاهی حفر شود تا جوابگوی آب مصرفی طلاب باشد و برای این کار طلبه ها به گروه های دو نفره تقسیم شدند و هر روز نوبت یک گروه بود که با همکاری یکدیگر، چاه را بکنند.

بعد از چند روز، نوبت من و پسر عمویم، علی شد؛ تقریبا ۱۵ متر از چاه کنده شده بود، من باید وارد چاه می شدم. دست هایم را به دو طرف چاه گرفتم و یک پایم را وارد آن کردم و در جای مطمئنی گذاشتم و پای دیگرم را مقداری پایین تر گذاشتم و همین طور ادامه دادم تا به ته چاه رسیدم.

حفر چاه، حدود یک ساعت به طول انجامید و پسر عمویم – که بیرون چاه ایستاده بود – به وسیله ی دلو گل و خاک را بالا می کشید و بیرون می ریخت. خیلی خسته شده بودم و دست و پایم حسابی گِلی شده بود. باید بیرون می آمدم. بیل را

همان جا گذاشتم و آرام آرام دست و پاهایم را در جاهای کنده شده اطراف چاه محکم می کردم و بالا می آمدم. تقریباً یک متری مانده بود که از چاه بیرون بیایم، ناگهان یک پایم لیز خورد و نزدیک بود که به تهِ چاه سقوط کنم. دست هایم را محکم به دیواره ی چاه گرفته بودم. ترس تمام وجودم را فرا گرفته بود. علی را صدا زدم. نگاهی به داخل چاه کرد و با صدای بلند از بقیه ی طلاب کمک خواست. چند نفر آمدند و سر طناب را گرفتند. علی آرام آرام وارد چاه شد و طناب را به کمرم بست و گفت: طناب را بکشید. آن ها هم طناب را کشیدند و مرا بیرون آوردند.

مولوی که سر و صدا را شنیده بود، پیش آمد و جریان را متوجه شد. با عصبانیت گفت: چه کسی به تو گفته این کار را بکنی؟! اگر می افتادی و می مردی، چه کسی جواب پدر و مادرت را می داد؟!

من که از ترس شوکه شده بودم، گفتم: جناب مولوی! خود شما گفته بودید چاه را بکنید. مولوی با شیلنگی که در دست داشت، محکم به من می زد و می گفت: تو که نمی توانستی، چرارفتی؟ گفتم: آخه خودتان گفته بودید. مولوی از شدت عصبانیت، به من اجازه صحبت کردن نداد و مرا کتک مفصلی زد.

این خواست خدا و عنایت الهی بود که از این حادثه، نجات پیدا کردم و با وجود بیلی که در ته چاه جا مانده بود و از آن فاصله زیاد اگر داخل چاه می افتادم معلوم نبود چه وضعیتی پیدا می کردم.

ادامه ی تحصیل در حوزه علمیه ی عربیه ی چابهار

سال ۱۳۷۴ ه-. ش بود که از طرف امـام جمعه ی چابهـار (مولوی عبـدالرحمن چابهاری)(۱) برای شـرکت در یکی از جلسات سالانه ی حوزه ی علمیه ی بحرالعلوم دِهان دعوت شدم و در این جلسه شرکت کردم.

در این جلسه برای نخستین بار بود که با مولوی عبـدالرحمن از نزدیک آشـنا شدم و چون از مشاهیر اهل تسـنن بود، علاقه مند شدم که در حوزه ی ایشان ادامه ی تحصیل بدهم.

اسـتادم، مولـوی واحـد بخش بلـوچی نیز بـه مـن توصـیه و سـفارش می کرد که برای ادامه ی تحصـیل به حـوزه علمیه مولـوی عبـدالرحمن چابهاری بروم و به خاطر علاقه ای که به مولوی عبـدالرحمن پیدا کرده بودم، پذیرفتم و در اواخر سال ۱۳۷۴ وارد حوزه ی علمیه ی عربیه ی چابهار شدم.

حوزه ی علمیه ی عربیه چابهار، یکی از بزرگ ترین وقدیمی ترین حوزه های

۱- مولوی عبـدالرحمن چابهاری در سال ۱۳۲۲ شمسـی در روستای انزای سرباز به دنیا آمد و از سال ۱۳۴۶ تاکنون امام جمعه ی چابهـار است. وی برادر کوچـک تر مولوی محمـد عمر سـربازی است و از بین مولوی هـای اهل تسـنن، محکم ترین پایگاه مردمی را در چابهار داراست.

اهـل تسـنن است. مسابقـات قرآن و سـرود خـوانی در آن زیـاد برگزار می شـد. بـا توجه به سـابقه ای که من در قرائت قرآن و سرودخوانی داشـتم و از صدای زیبایی که برخوردار بودم پس از مدتی به عنوان سـرگروه سرودخوانی انتخاب شدم و اشعاری که مولوی محمد عمر سربازی(۱) ومولوی عبـدالرحمن چابهاری در زمینه های مختلف ماننـد؛ نماز، قرآن، مذمت دنیا و... می سرودنـد را بـا دوسـتان تمرین می کردم و هر وقتی که مولوی عبـدالرحمن برای سـخنرانی به مسـجد، روسـتا و یا حوزه ای می رفت، برای اجرای سرود همراه وی می رفتیم.

در یکی از این سفرها – به همراه مولوی عبدالرحمن – به یکی از مناطق دشتیاری رفتیم. مولوی قرار بود در این سفر با چند نفر از تاجرهای لنج دار منطقه، دیداری داشته باشد تا برای ساختن مسجد جامع چابهار از آن ها پول بگیرد.

ما با توجه به موضوع جلسه، شعری به زبان بلوچی درباره بی وفایی دنیا آماده کرده و قبل از سخنرانی ایشان اجرا کردیم.

شعر طولانی و زیبایی بود که الان بیت اولش یادم هست.

«بری ایرهت بی گلشن بری سر سبزو شادانن

بهارا دل مبندت ای فقط سه روچ مهمانن»

ص: ۴۰

۱– وی در سال ۱۳۱۲ شمسی در روستای انزاء سرباز به دنیا آمد. در ۱۲ سالگی برای تحصیل به کراچی مهاجرت کرد. پس از هفت سال تحصـیل در کراچی به پیشـنهاد علمای پاکستان به ایران بر گشت و در منطقه ی کوه ون حوزه علمیه تأسیس کرد و مشـغول تبلیغ عقایـد دیوبند شد. از ایشان قریب به ۷۰ اثر تألیفی به جای مانـده است. وی بزرگ ترین عالم و مفسـر اهل تسـنن بلوچستان بود. وی در اسفند ماه ۱۳۸۶ از دنیا رفت.

چه بسا باغ هم خشک می شود و هم سر سبزی

ولی دل به این بهار مبندید که فقط سه روز اینجا مهمان هستیم.

این سرود را در آن شب و در حضور نزدیک به ۲۰۰ نفر اجرا کردیم که بسیار مؤثر واقع شد؛ زیرا بعد از پذیرایی مفصل، کمک فراوانی نیز به مسجد شد.

ص: ۴۱

حضور در همایش ختم صحیح بخاری در زاهدان

در اوایل سال ۱۳۷۵ ه-.ش در حوزه ی علمیه ی چابهار، مسابقه ای با موضوع سخنرانی به زبان های عربی، فارسی و اردو بین طلاب برگزار شد. مسابقه به این صورت برگزار می شد که هر کدام از داوطلبان، یکی از زبان ها را انتخاب کرده و به آن زبان، سخنرانی کند. مولوی عبدالرحمن داور این مسابقه بود و بهترین ها را انتخاب می کرد. بنده در زبان عربی شرکت کردم و رتبه ی دوم را به دست آوردم. رتبه ی نخست را طلبه ای بدست آورد که در سال بعد، مولوی شد؛ در حالی که من تا مولوی شدن، چهار سال فاصله داشتم.

مولوی عبدالرحمن مرا بسیار تشویق کرد و به عنوان جایزه به من گفت: شما می توانید به عنوان نماینده ی حوزه ی علمیه چابهار در جلسه ی ختم «صحیح بخاری»(۱)

در حوزه ی مکی زاهدان(۲) شرکت کنید.

ص: ۴۳

۱- مراسمی که همه ساله در ماه رجب برگزار می شود، میهمان هایی را از داخل و خارج کشور دعوت می کنند و در آن مراسم تعداد زیادی از طلبه های اهل تسنن فارغ التحصیل شده و از آن به بعد مولوی می شوند.
۲- مدرسه ی علمیه ای که مولوی عبدالعزیز ملازاده آن را پایه گذاری کرده و زیر نظر امام جمعه اهل تسنن زاهدان است.

در ماه رجب همان سال، من و یکی دیگر از طلاب، از طرف حوزه علمیه ی چابهار، به همایش ختم صحیح بخاری که در مسجد مکی زاهدان برگزار می شد، اعزام شدیم.

در حالی که پاسی از شب گذشته بود به شهرستان زاهدان رسیدیم و طبق برنامه ی سفر به دفتر مولوی عبدالحلیم قاضی زاده که در بین اهل تسنن به قاضی عبدالحلیم معروف است، رفتیم.

طلابی از شهرهای دیگر نیز آنجا بودند. پس از صرف شام، طلاب در جمع های کوچک با یکدیگر صحبت می کردند. من هم با دوستم مشغول صحبت بودم که قاضی عبدالحلیم وارد شد و به میهمان ها خوش آمد گفت.

فرصت را غنیمت شمردم و نزدیک قاضی عبدالحلیم رفتم و سؤالی که ذهنم را مشغول کرده بود از قاضی پرسیدم.

گفتم: جناب قاضی! این که شیعیان برای امام حسین× عزاداری می کنند و لباس مشکی می پوشند، حکمش چیست؟

گفت: پوشیدن لباس مشکی برای عزاداری بدعت و حرام است و چون شیعیان به غیر خدا متوسل می شوند، مشرک هستند.

گفتم: یک سؤال دیگر هم دارم. درباره امام حسین× و شخصیت ایشان از دیدگاه اهل تسنن، برایم توضیح دهید.

جواب سوالم را نداد و گفت: این را باید در کتاب های تاریخی مطالعه کنید.

صبح روز بعد، به صورت دسته جمعی، به مسجد مکی زاهدان که در خیابان

خیام واقع شده است، رفتیم. جمعیت فراوانی از شهرهای مختلف آمده بودند. مجری جلسه مولوی عبدالمجید مرادزهی خاشی بود. مراسم با قرائت قرآن شروع شد و پس از آن، مولوی عبدالحمید اسماعیل زهی امام جمعه ی اهل تسنن زاهدان و رییس حوزه ی علمیه ی مکی پشت تریبون رفت و به میهمانان حاضر در جلسه - به ویژه میهمانان خارجی - خیر مقدم گفت.

در این همایش، مفتی محمد تقی عثمانی(۱) به نیابت از مجمع فقهی عربستان، فضل الرحمن از اعضای پارلمان پاکستان و شخصیت هایی از سوریه و علمای اهل تسنن از دیگر استان های کشور حضور داشتند.

مجری تعداد حاضران در جلسه را اعلام کرد که حدود پنج هزار نفر بودند و طبق لیستی که در دست داشت، میهمانان را معرفی کرد و از آن ها خواست تا برنامه شان را اجرا کنند. نوبت به من رسید که به نمایندگی از حوزه چابهار، در جایگاه حاضر شدم. سرودی درباره بی وفایی دنیا که قبلاً در چند مجلس اجرا کرده بودم، در حضورشان خواندم و حاضران مرا به گرمی تشویق کردند.

در روز جمعه ی همان هفته به نماز جمعه ی زاهدان رفتیم. موضوع سخنرانی مولوی عبدالحمید، دنیا بود و همان اشعاری که در جلسه ی ختم بخاری خوانده بودم را به مدت بیست دقیقه خواند و توضیح داد و چندین بار گفت: این اشعار

۱- مفتی عثمانی از علمای پاکستان است ولی چند سالی است نایب رییس مجمع فقهی عربستان شده است. قابل ذکر است رییس قبلی این مجمع مفتی بن باز بود که فتوا به مشرک بودن شیعه داده بود و ریختن خون شیعه را مباح می دانست.

را ملا محمد شریف از حوزه ی علمیه چابهار خوانده است. خیلی خوشحال بودم که اشعارم را امام جمعه ی زاهدان در نماز جمعه خوانده است و این را برای خود افتخاری می دانستم.

به همراه دوستم با رضایت و افتخار به چابهار برگشتیم و خدمت مولوی عبدالرحمن، گزارش سفر دادیم و مولوی بسیار خوشحال و راضی به نظر می رسید.

جرقه ی هدایت

یکی از اساتیدم، مولوی عیسی ملازهی؛ امام جماعت مسجد محمد رسول الله | چابهار بود. گاهی که برایشان مشکلی ایجاد می شد و نمی توانست به مسجد برود، مرا می فرستاد تا به جای ایشان نماز جماعت را اقامه کنم.

شب عاشورای سال ۱۳۷۵ ه-جری شمسی بود و من به جای استادم به مسجد رفتم و نماز عشا را خواندم. همه ی مردم از مسجد بیرون رفتند. من آخرین نفری بودم که از مسجد بیرون آمدم و درب مسجد را قفل کردم. می خواستم به مدرسه برگردم که صدای سخنرانی از حسینیه ی شیعیان مهاجر چابهار که در فاصله ی ۵۰ متری مسجد ما بود، توجهم را جلب کرد. کنجکاوشدم تا بدانم سخنران چه می گوید؟ زیرا به ما گفته بودند که هر چه روحانیون شیعه می گویند، دروغ است. به این نیت رفتم که ببینم چه دروغ هایی می گوید. نزدیک حسینیه رسیدم، خواستم وارد حسینیه شوم؛ ولی خجالت کشیدم، چون لباس مولوی بر تنم بود.(۱)

آهسته کنار پنجره نشستم و به صحبت های روحانی شیعه گوش دادم. سخنرانی

۱- طلاب علوم دینی اهل تسنن پس از طی مدارج علمی کافی ملبس به لباس مولوی می شوند.

او درباره شخصیت امام حسین(ع) بود. می گفت: در کتاب «مسند احمد بن حنبل» و «سنن ترمذی» و چند کتاب دیگر، این روایت آمده است که پیامبر| فرموده اند:

«ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنه» امام حسن و امام حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند.(۱)

می گفت: در کتاب «حیات الصحابهْ» آمده

است: وقتی امام حسین(ع) شهید شدند، هیچ سنگی برداشته نمی شد، مگر این که زیر آن خون لخته شده قرار داشت. زمین خون گریه می کرد و خورشید تاریک شده و چندین روز آسمان مثل خون قرمز شد.(۲)

و همین طور از کتاب های اهل تسنن مطالبی بیان می کرد و آدرس آن ها را نیز ذکر می کرد.

من تعجب کردم که کتاب «حیات الصحابهْ»، از ما اهل تسنن است ولی من تا به حال، این کتاب را مطالعه نکرده ام و فقط اسمش را شنیده ام. این سوال به ذهنم آمد که این روحانی شیعه، چگونه کتاب های اهل تسنن را مطالعه کرده است؛ زیرا مولوی های ما می گفتند کتاب های شیعه را نخوانید، گمراه کننده اند.

چرا آنها نمی گویند کتاب های اهل تسنن را نخوانید که گمراه می شوید و فقط علمای ما چنین می گویند؟

ص: ۴۸

۱- مسند امام احمد بن حنبل، ج۵، ص۳۹۱؛ سنن ترمذی، ج۲، ص۳۰۶؛ مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۵۱؛ کنز العمال، ج۶، ص۲۱۷.

۲- حیات الصحابه مولوی محمد یوسف و محمد الیاس کاندهلوی، ج۳، ص۶۷۴ (انکسفت الشمس کسفه وهی ظلمه...)؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۶ (انه لم یعقب حجر الا وجد تحته دم عبیط... لمّا قتل الحسین مطرنا مطرا کالدم علی البیوت و الجدر).

سخنرانی اش تمام شد و روضه خواندن را شروع کرد. روضه ی قتلگاه امام حسین(ع) را خواند. روضه ی جانسوزی بود که اشک های من، ملای اهل تسننی که تا آن لحظه، حتی یک قطره اشک هم برای مظلومیت امام حسین(ع) نریخته بودم، سرازیر شد و بسیار گریه کردم.

قبل از آن که روضه تمام شود بلند شدم و به مدرسه برگشتم. به گمان خودم آن شب دو گناه مرتکب شده بودم؛ نخست سخنرانی عالم شیعی را گوش داده بودم؛ زیرا علمای ما می گفتند این کار حرام است. دوم اینکه برای امام حسین(ع) گریه کرده بودم و به فتوای مولوی ها این کار نیز حرام است. ساعت از ۱۲ شب گذشته بود؛ وارد مدرسه شدم. حال عجیبی داشتم. یکی از طلبه ها مرا دید و گفت: چه شده؟ چرا ناراحتی؟ گفتم: چیز خاصی نیست. به اتاقم رفتم، دوستانم خوابیده بودند. خواستم بخوابم ولی سخنان آن روحانی شیعه فکرم را به خود مشغول کرده بود، طاقت نیاوردم و به کتابخانه ی حوزه رفتم تا آن روایت را پیدا کنم. البته قبلا روایت «سیدا شباب» را در کتاب «مسند احمد»، دیده بودم ولی برای آن که دلم آرام شود، به سراغ روایت و سند آن رفتم. آن را پیدا کردم. سپس کتاب «حیات الصحابهْ» را برداشتم و با کمال تعجب دیدم که آنچه روحانی شیعه نقل کرده، صحیح است. به خودم گفتم: این ها، مطالبی است که از کتاب های ما نقل می کنند، پس معلوم است که خیلی از کتاب های ما را مطالعه کرده اند و مطالب زیادی از ما می دانند.

آن شب، شب عجیبی بود. دو سؤال، وجود مرا فرا گرفته بود و هر چه فکر می کردم، نمی توانستم خودم را قانع کنم!

ص: ۴۹

سؤال نخست این بود که آیا شیعیان، واقعاً مشرکند؟! لحظه ای با خودم فکر کردم، عجیب است! آن طور که در آیات قرآن و روایات آمده است، مشرکان کسانی هستند که مخالف خدا و پیامبر و مخالف با دین مبین اسلام هستند! پس این ها (شیعیان) چه نوع مشرکانی هستند. در حالی که خداوند و پیامبر| را قبول دارند و حتی به اهل بیت پیامبر(ع) محبت می ورزند و بر منبر هایشان نیز از پیامبر اسلام| مدح وتعریف، می کنند و بر مصایب آن ها گریه می کنند؟! به دلم افتاد که امکان ندارد این ها مشرک باشند.

سؤال دوم این بود که: روایتی را در «صحیح بخاری» که به نظر ما معتبرترین کتاب اهل تسنن بعد از قرآن محسوب می شود، خوانده بودم مبنی بر این که: هرکس برای مرده ای گریه کند، آن میت را به سبب گریه ی اهلش، در قبر عذاب می دهند! (۱)با خود گفتم: آیا

خداوند، واقعاً امام حسین(ع) که سید شباب اهل الجنه است و یا مادرشان که سیده نساء العالمین است را در قبر به خاطر گریه ی شیعیان، عذاب می دهد؟! یعنی امشب که ما برای امام حسین(ع) گریه کردیم، امام حسین(ع) را در قبر عذاب می دهند؟ امکان ندارد.

تا صبح خوابم نبرد. صبح ساعت ۷ با مولوی عیسی ملازهی کلاس داشتیم. مولوی وارد کلاس شد. قبل از آن که درس را شروع کند، گفتم: ببخشید جناب استاد! سؤالی از شما دارم.

ص: ۵۰

۱- فان رسول الله| قال إن المیت لیعذب ببکاء أهله علیه. صحیح بخاری، ج۱، ص۲۵۱، کتاب الجنائز باب ۳۲، حدیث شماره ۱۲۸۶.

مولوی عیسی گفت: بفرمایید.

گفتم: آیا این روایت درست است که اگر شخصی برای مرده ای گریه کند، آن مرده را در قبر عذاب می دهند؟

مولوی عیسی گفت: بله، این روایت در «صحیح بخاری» - صحیح ترین کتاب بعد از قرآن - آمده است.

گفتم: آیا وقتی که شیعیان برای امام حسین(ع) گریه می کنند، خداوند امام حسین(ع) رادر قبر عذاب می دهد؟

مولوی از این سؤالم جا خورد و گفت: استغفر الله، اصلاً امکان ندارد. این چه سوالی است که می پرسی؟! فوراً کتاب هایتان را باز کنید تا درس را شروع کنم.

گفتم: آقای مولوی! تا جواب بنده را ندهید، نمی توانم درس بخوانم.

مولوی عیسی بعد از چند لحظه گفت: شما حق ندارید سوالی درباره ی شیعه بپرسید، امام حسین(ع) از اولیای خداست و خداوند ولی اش را عذاب نمی کند.

جواب استادم مرا قانع نکرد. شب به کتابخانه رفتم تا پاسخ سؤالاتم را در کتاب ها جستجو کنم. کتاب های مختلفی را نگاه کردم ورق می زدم که ناگهان به کتابی برخوردم به نام «شفاء الاسقام و الاحزان»؛ نوشته ی مولوی محمد عمر سربازی (تصویر شماره ۱). هر چه بیشتر این کتاب را مطالعه می کردم، به جای حل سؤالاتم، سؤالات جدیدی

برایم ایجاد می شد.

صبح روز بعد، کتاب «شفاء الاسقام» را به دست گرفتم و به سراغ مولوی عبدالحی رفتم.

گفتم: جناب مولوی! به چه دلیل ما معتقدیم که شیعه مشرک است؟

مولوی عبدالحی گفت: دلایل متعددی دارد. یکی از آن ها، این است که شیعیان به اهل بیت پیغمبر^ متوسل می شوند و رفع حاجاتشان را از آن ها می خواهند.

گفتم: اگر کسی از اهل تسنن متوسل به غیر خدا شود، حکمش چیست؟

مولوی عبدالحی گفت: اهل تسنن به هیچ وجه متوسل به غیر خدا نمی شوند و آن کسی از اهل تسنن که چنین کند - به عقیده ی ما - مشرک است و از اسلام خارج است.

کتاب «شفاء الاسقام» را که در دستم بود، به مولوی نشان دادم و گفتم: این کتابی است که استاد شما؛ مولوی محمد عمر سربازی نوشته است. آیا تاکنون، این کتاب رادیده اید؟

مولوی عبدالحی گفت: بله، از دعاهای این کتاب استفاده کرده ام.

گفتم: چرا مولوی محمد عمر - در این کتاب - متوسل به نام ابوبکر و عمر شده است؟!

مولوی عبدالحی گفت: استغفر الله، باز کن ببینم چه نوشته است؟

صفحه ی ۳۳ کتاب را آوردم. در آن، نوشته شده بود:

هر کس دندانش درد می کند، بر کاغذی بنویسد: «ابوبکر الصدیق من الصادقین الابرار اکبر ۹۲» و آن را روی دندانش بگذارد، دندانش خوب می شود ان شاء الله. (تصویر شماره ۲)(۱)

۱- تصویر صفحات مربوطه در آخر کتاب آورده شده است.

گفتم: آیا توسل به ابوبکر جایز است و توسل به علی جایز نیست؟

بلافاصله، صفحه ی ۸۵ را گشودم و با انگشتم اشاره کردم و گفتم: جناب مولوی! این جا را

ببینید استاد شما چه نوشته است؟! نوشته است:

هر که می خواهد در خواب جنب نشود، نام آدم را بر ران راست خود و نام حوا را بر ران چپ خود بنویسد، ان شاء الله جنب نمی شود! (تصویر شماره۳)

گفتم: آقای مولوی! چرا مولوی محمد عمر، که بزرگ ترین مفتی معاصر اهل تسنن ایران است، توسل به نام آدم و حوا را اجازه داده است؟ و چرا به نخستین پیامبر الهی توهین کرده است؟ آیا ارزش حضرت آدم(ع) این قدر کم است که نامش را بر ران بنویسیم تا جنب نشویم؟ کدام پیامبر یا کدام صحابه نام آدم و حوا را بر ران خویش نوشت؟ از کجا این مطلب را نقل می کند؟

در حین صحبتم، مولوی مکرر می گفت: استغفر الله. چنان استغفار می کرد که گمان کردم این نخستین باریست که این مطالب را می شنود، در حالی که یکی از شاگردان مولوی محمد عمربوده و همه ی کتاب هایش را خوانده بود.

مولوی نتوانست جوابم را بدهد و من با ناراحتی از ایشان جدا شدم.

ص: ۵۳

آغاز تحقیق درباره ی مذهب شیعه

پس از این که به سؤالاتم جواب قانع کننده ای ندادند، تصمیم گرفتم کتابی از شیعیان را مطالعه کنم تا بدانم چه دلایلی برای اثبات مذهب خود دارند؟

کتابخانه ی حوزه چابهار را جستجو کردم ولی متأسفانه کتابی از شیعه نیافتم.

دو سه روز بعد، به سراغ یکی از دوستانم - که در هنرستان چابهار درس می خواند - رفتم و از او پرسیدم: آیا شما معلم شیعه دارید؟

دوستم گفت: بله، مگر چه شده؟

گفتم: آیا می توانی کتابی درباره ی اثبات مذهب شیعه از ایشان برای من بگیری؟

می خواهم آن را مطالعه کنم.

دوستم گفت: من از ایشان سؤال می کنم، اگر چنین کتابی داشتند، برای شما می آورم.

دوستم رفت و فردای آن روز نزد من آمد و قبل از این که کتاب را به من بدهد، گفت: این کتاب را به شما امانت می دهم. قسم بخور که به هیچ وجه نامی از من و معلمم نزد کسی نبری. من نیز سوگند یاد کردم که نامی از آن دو نبرم.

ص: ۵۵

کتاب قطوری بود به نام «شبهای پیشاور»، نوشته ی مرحوم «سلطان الواعظین شیرازی»(۱)

کتاب را در کیفم گذاشتم و به اتاق برگشتم.

مولوی ها ما را از مطالعه ی کتاب های غیر درسی، خصوصاً کتاب های شیعه به شدت منع می کردند و کتاب های شیعه را، کتب ضاله معرفی کرده بودند. به این دلیل نمی توانستم این کتاب را به صورت علنی مطالعه کنم. از این رو شب ها و هنگامی که دوستانم می خوابیدند، به کتابخانه می رفتم و کتاب «شب های پیشاور» را باز می کردم و هر مطلبی که از کتب اهل تسنن آدرس داده بود آن کتاب را می آوردم و آن مطلب را پیدا می کردم.

گاهی فردی وارد کتابخانه می شد و به ناچار آن کتاب ها را پنهان می کردم و کتاب های درسی را بر روی میز می گذاشتم. پس از مطالعه، کتاب «شب های پیشاور» را تا شب بعد درون کیفم می گذاشتم.

در یک ماه نخست از مطالب این کتاب بسیار ناراحت بودم، چون تخلفات خلفا را نوشته بود. با خود می گفتم: خدایا! چنین کتاب هایی که به خلفای اهل تسنن توهین می کنند هم در سیستان و بلوچستان یافت می شود؟! ولی تنها چیزی که باعث می شد به خواندنش ادامه دهم،

مدارک و منابعی بود که از کتاب های اهل تسنن ذکر کرده بود.

۱- در سال ۱۳۴۵ هجری قمری در شهر پیشاور پاکستان مناظره ای به مدت ۱۰ شب، بین علمای پاکستان و مرحوم سلطان الواعظین شیرازی روی داد و مطبوعات پاکستان، این مناظرات را منعکس کردند که نتیجه ی آن شیعه شدن تعداد زیادی از مردم آن دیار شد. همه ی آن مناظرات در کتابی به نام شبهای پیشاور جمع آوری شده است.

تمام این کتاب را مطالعه کردم و حتی برای یافتن کتب دیگر شیعه، به زاهدان رفتم؛ ولی متأسفانه کتاب دیگری در این زمینه پیدا نکردم و با ناامیدی به چابهار برگشتم.

سال ۱۳۷۹ه-.ش. بود که پدرم پیشنهاد ازدواج با دختر عمویم را به من داد. بنده پذیرفتم و در آن سال با دختر عمویم ازدواج کردم.

ص: ۵۷

اعزام به میناب و تکمیل شدن تحقیقات

در حوزه های علمیه اهل تسنن بلوچستان، هر طلبه ای که ۱۱ سال درس بخواند مولوی می شود و برای ادامه ی تحصیل به کراچی پاکستان می رود و پس از ۳ سال تحصیل در آنجا مفتی می شود. در سال ۷۹، قرار بود که مسؤول مدرسه، ما را برای ادامه ی تحصیل به کراچی بفرستد تا مفتی شویم؛ ولی تنها برخی از دوستان مرا فرستاد و مرا نگه داشت.

از طرف حوزه ی علمیه ی مولوی عبدالرحمن به من گفتند: شما باید به هرمزگان و منطقه ی سیریک میناب بروید و امام جمعه آنجا بشوید؛ زیرا دین در آنجا غریب است.

علت این پیشنهاد آن بود که اهل تسنن هرمزگان، که شافعی مذهب بودند، به تدریج شیعه می شدند. مولوی عبدالرحمن خود را در این رابطه مسئول می دانست و از چنین اتفاقی نگران بود. از این رو تصمیم گرفت که برخی از طلابی را که دارای قدرت بیان و اطلاعات کافی هستند به آن مناطق بفرستد تا جلوی شیعه شدن اهل تسنن را بگیرند.

ص: ۵۹

من از این پیشنهاد به گرمی استقبال کردم و این فرصت را غنیمت دانستم تا تحقیقاتم را کامل کنم. از این رو در ماه شعبان ۱۳۷۹ و از طرف دفتر مولوی عبدالرحمن چابهاری، به عنوان امام جمعه منطقه ی پشت کوه بیابان سیریک میناب انتخاب شدم.

قبل از اینکه به آن منطقه بروم، عمویم (ملا ـ درّمحمد) به بنده سفارش می کرد که: مواظب و مراقب باش که شافعی نشوی. گفتم: چشم این را مطمئن باشید که شافعی نمی شوم.

به همراه چند نفر از طلبه ها، به آن منطقه رفتیم. آن ها در ضمن معرفی بنده به عنوان امام جمعه، محدوده ی فعالیت مرا نیز تشریح کردند و رفتند.

در بین برخی از مولوی ها رسم بود که وقتی برای تبلیغ به منطقه ای می رفتند و ساکن می شدند، قبل از شروع فعالیت تبلیغی نام و محل تبلیغی خود را در دفتر نمایندگی رهبری در امور اهل تسنن آن منطقه می نوشتند.

به همین منظور به بندرعباس رفتم و نام خود و محل تبلیغی ام را به دفتر نمایندگی رهبری اعلام کردم.

در همان اتاقی که نام نویسی کردم، جزوه هایی را دیدم که مجمع تقریب مذاهب آن ها را به چاپ رسانده و در آن ها مسایل اختلافی شیعه و اهل تسنن را بررسی کرده بود. من که چندین سال دنبال چنین کتاب هایی بودم - با دیدن این جزوات - طاقت نیاوردم و با اصرار یک دوره از آن را گرفتم. گمشده ام را پیدا کرده بودم و خیلی خوشحال بودم. آن ها را برداشتم و به منطقه ی تبلیغی ام برگشتم.

دو هفته پس از این ماجرا دو نفر از بزرگان آن منطقه به اتاقم آمدند و از کم آبی و خشکسالی چندین ساله، که به زندگیشان فشار آورده بود، اظهار ناراحتی کردند. آنان پیشنهاد کردند که نماز باران را اقامه کنم. من پیشنهادشان را پذیرفتم و قرار بر این شد که در روز مشخصی، همه ی مردم در بیابان جمع شوند تا نماز باران خوانده شود.

آن روز فرا رسید. قبل از این که نماز را شروع کنم، خداوند را به آبروی حضرت زهرای مرضیه(س) سوگند دادم و عرض کردم: خدایا شنیده ام که آب مهریه ی فاطمه ی زهرا(س) است. تو را به آبروی حضرت زهرا(س)، باران رحمتت را بر سر مردم این منطقه نازل بفرما! و سپس نماز را اقامه کردیم.

پس از چند ساعت، باران الهی شروع به باریدن کرد و تا سه روز ادامه یافت. همه خوشحال بودند و من از همه خوشحال تر که با توسل به حضرت زهرا(س) در بین مردم سر افکنده نشدم و گره از کار مردم باز شد. پس از این ماجرا، مردم به من احترام ویژه می گذاشتند. به برکت این کرامت فاطمی سد بزرگی در منطقه ی «سرارو» ساختند که اکنون از سدهای مشهور هرمزگان به شمار می آید.

کرامت دیگری که از حضرت زهرای مرضیه(س) به خاطر دارم این بود که، مسجدی که بنده در آن امام جماعت بودم، مؤذن پیری داشت. یک روز نیم ساعت قبل از اذان به مسجد رفتم. مؤذن مرا دید، آمد و در کنار من نشست. سپس گفت: جناب مولوی! یک خواهشی از شما دارم!

گفتم: بفرمایید.

گفت: دختری دارم که ازدواج کرده و هفت سال پشت سر هم، در ۶ ماهگی بچه اش سقط می شود. خیلی ناراحت است. هر دکتری که بردیم، فایده نداشت. شما می توانید کاری برایش بکنید؟

قلم و کاغذی از جیبم در آوردم و متوسل به حضرت زهرا(س) شدم و صلوات مخصوص حضرت زهرا(س) را که از شیعیان شنیده بودم روی کاغذ نوشتم: «اللهم صل علی فاطمه و أبیها و بعلها و بنیها و السر المستودع فیها بعدد ما أحاط به علمك.» کاغذ را چند بار تا زدم و گفتم: این دعا را به بازوی راست دخترت ببند. ان شاء الله خداوند به حرمت این دعا شفایش می دهد.

حدوداً ۸ ماه بعد، از مؤذن، جویای احوال دخترش شدم. گفت: الحمد لله، الان هفت ماهه حامله است و بچه اش سقط نشده است.

بچه که به دنیا آمد، مؤذن به دنبالم آمد و مرا به خانه ی دخترش برد. نوزاد را آورد و به من داد. گفتم: شما باید اسم این دختر را فاطمه بگذارید. آن ها نیز همین نام را بر دختر خود گذاشتند.

این کرامات را که از اهل بیت(ع) دیدم، اعتقادم به اهل بیت(ع) بیشتر شد و یقین پیدا

کردم که توسل به اهل بیت(ع)، نه تنها شرک نیست بلکه حلال بسیاری از مشکلات است.

در مدت سه سالی که امام جمعه آن منطقه بودم، هیچ وقت به خود اجازه نمی دادم فضایل را که اهل تسنن برای خلفایشان نقل می کنند، برای مردم بگویم و از آن طرف نیز جرأت نمی کردم که فضایل اهل بیت پیامبر(ع) را نقل کنم.

بیشتر درباره قیامت، بهشت و جهنم و فضایل و رذایل اخلاقی سخنرانی می کردم.

در یک روز جمعه که بخشی از خطبه ام درباره فضیلت انفاق و صدقه دادن بود، آیات ابتدایی سوره انسان را که در شأن امیرالمؤمنین(ع) و فاطمه ی زهرا(س) و حسنین(ع) است، خواندم و داستان نزول این آیات را، توضیح دادم.(۱)

چند نفر از وسط جمعیت برخاستند و به نشانه ی اعتراض مسجد را ترک کردند. پس از اتمام نماز به دیدنشان رفتم و علی رغم این که علت را می دانستم، دلیل کارشان را از آنان پرسیدم. در جواب گفتند: چرا حرف هایی را که شیعیان می گویند برای ما می گویی؟

گفتم: این داستان را اهل تسنن نقل کرده اند. مگر امام علی(ع) فقط مال شیعیان است؟

متأسفانه جو غالب اهل تسنن، این گونه است که دوست ندارند فضایل امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیتشان را بشنوند؛ هر چند که ادعای دوستی اهل بیت را می کنند. اگر فضایل آن ها را بگویید، یا شما را متهم به شیعه بودن می کنند یا با سردی با شما برخورد می کنند واگر فضایل خلفا و صحابه (خصوصاً عمر بن خطاب و عایشه) را بگویید بسیار خوشحال می شوند.

۱- سیوطی، ثعلبی، زمخشری و... می گویند: این آیات در شأن اهل بیت نازل شده است (أخرج ابن مردویه عن ابن عباس فی قوله ویطعمون الطعام علی حبه الآیه قال نزلت هذه الآیه فی علی بن أبی طالب وفاطمه بنت رسول الله|)؛ الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، ج۶، ص۲۹۹؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج۱۰، ص۹۸؛ الکشاف، زمخشری، ج۴ ص۶۷۰؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص۳۹۳ تا ۴۰۸، ح ۱۰۴۲ تا ۱۰۶۱ (ذیل آیات سوره انسان)؛ تفسیر فخر رازی، ج۳۰، ص۲۴۳ و ۲۴۴، (ذیل آیه شریفه، مسألهْ الاولی)؛ تفسیر قرطبی، ج۱۹، ص۱۳۰، ذیل آیه ی شریفه ی (وقال أهل التفسیر نزل فی علی و فاطمه رضی الله عنهما). (محقق)

البته این امر تازگی ندارد و در طول تاریخ چنین بوده است. نمونه ی آن حاکم نیشابوری، نویسنده ی کتاب «المستدرک علی الصحیحین» است. او را فقط به جرم این که پس از بیان فضایل خلفای ثلاثه، فضایل امیرالمؤمنین(ع) را منصفانه نقل کرده است، متهم به تشیع کردند(۱) و حتی در مجلسی منبر او را هم شکستند.(۲)) ده ها مورد دیگر نیز از این گونه موارد وجود دارد.

وهابیت کور دل، بسیار تلاش می کردند که باترفند هایی اهل تسنن منطقه را وهابی کنند؛ ولی بنده که از ماهیت و هدف پلیدشان اطلاع داشتم، این اجازه را به آن ها ندادم. در یک روز جمعه، یک مولوی وهابی مسلک که در نزدیکی روستایمان ساکن بود به من گفت: ما در روستایمان نماز جمعه داریم. شما که جمعیتتان کم است، نباید در اینجا نماز جمعه اقامه کنید و باید با همه ی مردم روستا به روستای ما بیایید. می دانستم قصدشان این است که مردم را به آنجا بکشانند و برایشان بر ضدّ شیعه سخنرانی کنند. گفتم: نه ما همین جا نماز جمعه برگزار می کنیم و اصلاً جمعیت ملاک نیست. امام ابوحنیفه در کتاب «قدوری» گفته است: حتی با سه نفر هم می شود نماز جمعه خواند. خودمان نماز جمعه اقامه کردیم و به مردم اجازه ندادیم که به آنجا بروند.

۱- تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۳، ص۹۴؛ «وکان ابن الربیع یمیل إلی التشیع»؛ ذهبی در میزان الاعتدال، ج۳، ص۶۰۸، شماره ۷۸۰۴؛ وقد قال ابن طاهر: سألت أبا إسماعیل عبد الله الأنصاری عن الحاکم أبی عبد الله، فقال: إمام فی الحدیث رافضی خبیث. قلت: الله یحب الانصاف، ما الرجل برافضی، بل شیعی فقط.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، ج۲۸، ص۱۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱۷، ص۱۷۵.

هدایت به مکتب اهل بیت(علیه السلام)

هفته ی نخست اردیبهشت سال ۸۲ه-.ش.، مطلبی را در کتاب های اهل تسنن دیده بودم مبنی بر این که «بعد از ارتحال پیامبر اسلام|، وقتی علی(ع) با ابوبکر بیعت نکرد، به زور دست های ایشان را بستند و از خانه به مسجد آوردند و بیعت گرفتند».(۱)

با دیدن این مطلب در کتب اهل تسنن خیلی تعجب کردم. باور این قضیه برایم سخت بود که چگونه با حضرت علی(ع)، که اسدالله الغالب و فاتح خیبر بوده است، بعد از رسول خدا| این گونه برخورد کنند؟! آیا این جریان واقعیت داشته است؟

شب چهارشنبه ای به مسجد رفتم. دو رکعت نماز خواندم و پس از نماز از خداوند خواستم که خدایا! من چنین مطلبی را در این کتاب ها دیده ام، اگر این جریان صحت دارد و آن ها چنین جسارتی به امیرالمؤمنین(ع)کرده اند، به گونه ای به من نشان بده. خسته بودم. خوابم برد. در خواب دیدم که از کنار نهر آبی عبور می کنم. کمی جلوتر، عده ای جمع شده بودند. نزدیکشان رفتم. جمعیت را کنار

۱- معاویه خطاب به امام علی(ع) می گوید: فی کل ذلک تقاد کما یقاد الجمل المخشوش؛ در هر موردی مانند شتری فراری که برای داغ کردن می برند، به زور برای بیعت رفتی! أنساب الأشراف، ج۱، ص۲۷۸.

زدم، دیدم دو نفر طناب سفید و کلفتی را به دستان مردی بسته اند و او را می کشند. پرسیدم: اینجا چه خبر است؟!

گفتند: این شخص علی بن ابی طالب× است.

همه ی مردم نگاه می کردند و زنی فریاد می کشید و شیون می کرد. پرسیدم این زن کیست؟

گفتند: فاطمه دختر رسول خدا| است. او فریاد می زد: وامحمدا، وا علیا. وامحمدا،واعلیا.

از خواب پریدم. اشک هایم روی صورتم ریخته بود. وضو گرفتم و دو رکعت نماز شکر خواندم و خداوند را شکر کردم که داستانی را که در کتاب های اهل تسنن آمده است به من نشان داد.

دیگر طاقت نیاوردم و تصمیم گرفتم به صورت علنی شیعه شوم. البته بنده از سال ۷۹ و به صورت تقیه و پنهانی شیعه شده بودم ولی جرأت نمی کردم اعلام کنم ولی بعد از این خواب، تصمیم قطعی گرفتم که تشیع خود را اعلام کنم.

روز جمعه ی همان هفته و پس از این که نماز جمعه را اقامه کردم، به منزل یکی از اهالی روستا که جلسه ای در آنجا بر قرار بود رفتم. یک نفر را فرستادم که جلد اول «صحیح بخاری» را بیاورد.

به حاضران در جلسه گفتم: من چند سال است که درباره ی شیعه، تحقیق کرده ام و به این

نتیجه رسیده ام که مذهب اهل بیت(ع) بر حق است و خلفا، حق اهل بیت(ع) را غصب کرده اند و از این به بعد رسما شیعه هستم.

ص: ۶۶

همه از این سخنم تعجب کردند و با عصبانیت، به من نگاه می کردند. پیر زنی گفت: تو چطور دلت می آید حضرت عمر را رها کنی؟

«صحیح بخاری» را باز کردم و گفتم: در همین کتاب نوشته شده است که: حضرت عمر شما استاد پیامبر بوده است! زنان پیامبر بی حجاب بودند و عمر به پیامبر دستور داد که به زنانت بگو حجاب را رعایت کنند و آیه ی حجاب نازل شد.(۱) نماز صبح پیامبر قضا

می شد و عمر به پیامبر تذکر می داد.(۲) در همین کتاب آمده است که پیامبر جلوی اصحابش، ایستاده ادرار کرده است(۳) و به

۱- «عن عایشه أنّ ازواج النبی| کن یخرجن باللیل إذا تبرزن إلی المناصع وهو صعید افیح فکان عمر یقول للنبی(ص) احجب نساءک فلم یکن رسول الله(ص) یفعل. فخرجت سوده بنت زمعه زوج النبی| لیله من اللیالی عشاء وکانت امرأه طویله فناداها عمر ألاـ قد عرفناک یا سوده - حرصا علی أن ینزل الحجاب - فانزل الله آیه الحجاب». عایشه می گوید: همسران پیامبر(ص) شب ها برای قضای حاجت به بیابان می رفتند. عمر به پیامبر| می گفت: زنانت را در حجاب کن ولی رسول خدا(ص) چنین نمی کرد (گوش به حرف عمر نمی داد!) شبی از شب ها سوده دختر زمعه، همسر پیامبر| که زنی بلند قد بود بیرون رفت. عمر فریاد زد: ای سوده ترا شناختیم - به جهت حرصی که برای نزول آیه حجاب داشت (این کار را کرد) - آن گاه آیه حجاب نازل شد. صحیح بخاری، ج۱ ص۴۹، کتاب الوضوء، باب خروج النساء إلی البراز و مشابه آن در ج۸، ص۶۶، کتاب الاستئذان، باب آیهْ الحجاب؛ صحیح مسلم، ج۷، ص۶ تا ۷؛ مسند احمد، مسند عایشه، ج۶، ص۲۲۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج۷، ص۸۸. (محقق)

۲- صحیح بخاری، ج۱، ص۷۵، کتاب التیمم، باب الصعید الطیب وضوء المسلم یکفیه من الماء حدیث ۳۴۴، باب مواقیت الصلاهْ و فضلها، باب الاذان بعد ذهاب الوقت؛ و ج۴، ص۲۳۲، باب علامات النبوهْ فی الاسلام، حدیث اول؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۱۴۱و۱۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج۴، باب تیمم، ص۱۲۴؛ السنن الکبری، بیهقی، باب غسل الجنب و وضوء المحدث، ج۱، ص۲۱۸ تا ۲۱۹؛ مسند احمد، حدیث عمران بن حصین، ج۴، ص۴۳۴ تا ۴۳۵. (محقق)

۳- عن حذیفه؛ قال: أتی النبی| سباطه قوم فبال قائماً، ثم دعا بماء، فجئته بماء فتوضأ. حذیفه می گوید: پیامبر کنار زباله دان گروهی رفت و ایستاده بول کرد و.... بخاری، کتاب الوضوء باب البول قائما وقاعدا حدیث ۲۲۴؛ مسند احمد، حدیث مغیرهْ بن شعبهْ، ج۴، ص۲۴۶؛ و حدیث حذیفهً بن الیمان، ج۵، ص۳۸۲ و ۳۹۴ و ۴۰۲؛ سنن ابن ماجه، باب ما جاء فی البول قائما، حدیث ج۱، ص۱۱۱و۱۱۲، ح ۳۰۵و۳۰۶؛ سنن ابی داود، باب البول قائما، ج۱،ص۱۴، ح۲۳؛ سنن النسائی، ذکر الفطرهْ الاختقان، ج۱، ص۱۷تا۱۹؛ و الرخصهْ فی البول فی الصحراء قائما. (محقق)

همین ترتیب احادیثی از بخاری که به پیامبر توهین کرده بود را خواندم و به آن ها نشان دادم.

نخستین بار بود که این مطالب را می شنیدند. تعجب کردند که در معتبرترین کتابشان بعد از قرآن، این مطالب آمده است.

پیرمردی در جلسه گفت: تو که شیعه شده بودی، چرا نماز جمعه ی امروزمان را خراب کردی؟ حالا چه کنیم؟

گفتم: نمی دانم. من سه سال است که شیعه شده ام ولی به شما نگفته بودم.

پیرمرد دو دستش را بلند کرد و محکم به سرش زد و گفت: وای! نماز سه سال ما را خراب کردی چه خاکی بر سرمان بریزیم؟

گفتم: بروید از علمایتان بپرسید! به من

ربطی ندارد.

صاحب خانه که بانی مسجد بود، گفت: شما دیگر حق ندارید در مسجد ما نماز بخوانید و باید از اینجا بروی!

گفتم: انّ المساجدَ لله،(۱)

مسجد ها برای خدا هستند نه برای شیعه یا اهل تسنن. من در مسجد شما نماز می خوانم.

گفت: اگر جرأت داری، بیا.

۱- جن / ۱۸.

فردای آن روز چند نفر از جوان های شیعه ی همان روستا را با خود به مسجد بردم و در مقابل چشمانشان نماز جماعت ظهر و عصر را بر طبق فقه شیعه اقامه کردیم.

ص: ۶۹

سفر به بلوچستان و تهدید شدن به قتل

پس از اینکه شیعه شدم، از منطقه ی تبلیغی ام به بندر عباس، نزد امام جمعه ی شیعیان آیت الله نعیم آبادی رفتم و داستان شیعه شدنم را برایش تعریف کردم. ایشان با آغوش باز از بنده استقبال کردند. سه ماه در بندرعباس ماندم. خبر به پدر و عمویم رسیده بود و آن ها به صورت تلفنی به دنبالم می گشتند تا این که به دفتر آیت الله نعیم آبادی زنگ زدند. گوشی تلفن را به من دادند، عمویم پشت خط بود.

با ناراحتی پرسید: شنیده ام شیعه شدی، درست است؟!

گفتم: بله، تحقیق کردم و به این نتیجه رسیدم که مذهب شیعه بر حق است.

عمویم گفت: وقتی این خبر را شنیدیم از مولوی محمد عمر پرسیدیم. ایشان فتوا دادند که او مرتد شده و ریختن خونش حلال است و زنش نیز طلاق است! اگر دست ما به تو برسد، حتماً تو را خواهیم کشت!

گفتم: من از شما نمی ترسم بلکه برای آوردن خانمم به این جا به بلوچستان می آیم.

عمویم گفت: اگر جرأت داری، بیا.

به همراه دو جوان شیعه به بلوچستان رفتم. در جلسه ای که چند نفر از خویشاوندان حضور داشتند، عمویم با من بحث کرد. من نیز جوابش را از کتاب های

اهـل تسـنن دادم. ناگهـان عصـبانی شـد، چاقو را برداشت و به طرف من حمله کرد. دو نفر بلنـد شدنـد و دست های عمویم را گرفتند. مادرم گریه می کرد و می گفت: رهایش کنید او دیوانه و روانی شده، بر می گردد و اهل تسنن می شود، نکشیدش.

من که ترسیده بودم، گفتم: حق با شماست؛ بر می گردم و اهل تسنن می شوم.

شب سوم بود، یکی از ریش سفیدان محل ما، چند نفر از ملاها را به صرف شام دعوت کرد.

عمویم (مولوی درّ محمـد) با صدای بلند، در جلسه مسئله ای را از من پرسید. فکر می کرد، من نمی توانم جوابش را بدهم و جلوی جمعیت خجل و سر افکنده می شوم.

عمویم گفت: من سؤالی از شـما دارم، اگر آن را جواب دادی؛ معلوم است که شیعه ها مسـلمانند و اگر جواب نـدادی، معلوم می شود شیعه مشرک است و خون تو حلال است.

دوست شیعه ام که کنارم نشسته بود به من گفت: این ها را رها کن، بیا تا اتفاقی برای ما نیفتاده از اینجا برویم.

گفتم: نگران نباش، امام حسین(ع) همراه ما است، خودش ما را هدایت کرده و خودش هم حمایت می کند.

عمویم گفت: مگر شما شیعیان نمی گویید که پیامبر| علم غیب داشته و از اسرار عالم با خبر بوده است؟

گفتم: بله، چنین اعتقادی داریم.

ص: ۷۲

گفت: پس چرا پیامبر اکرم| نمی دانست درون ابوبکر و عمر چه خبر است و با دخترانشان ازدواج کرد؟ مگر این مطالبی را که شما درباره آن دو می گویید پیامبر نمی دانست؟ اگر نمی دانست، پس چرا می گویید علم غیب داشته است؟ یا باید بگویید علم غیب نداشته و یا باید اقرار کنید مطالبی که درباره ابوبکر و عمر می گویید صحیح نیست.

گفتم: جواب شما را می دهم به شرطی که اعتراف کنید این مطالب در کتاب هایتان آمده است.

گفت: باشد بگو ببینم چه می خواهی بگویی؟

گفتم: اگر پیامبر علم غیب ندارد، چه کسی علم غیب دارد؟

گفت: فقط خدا!

گفتم: منم همین سوال را از شما دارم. مگر شما نمی گویید انتخاب شوهر برای حضرت

فاطمه(س) به دست خدا بود(۱) پس چرا وقتی ابوبکر (بهترین صحابه به قول شما)، به خواستگاری فاطمه ی زهرا÷ دختر پیغمبر| رفت خدا قبول نکرد؟(۲) مگر چه ایرادی در وجود او بود که خدا قبول نکرد ابوبکر شوهر فاطمه(س) بشود؟ چرا اجازه نداد عمر شوهر فاطمه(س) شود؟ مگر

۱- در تاریخ ابن عساکر آمده است که؛ خداوند علی(ع) و فاطمه(س) را به ازدواج هم درآورد. (فوالذی بعثنی بالکرامه واستخصنی بالرساله ما أنا زوجته ولکن الله زوجه ما رضیت حتی رضی علی وما رضیت فاطمه حتی رضی الله رب العالمین) تاریخ مدینهً دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۱۲۶.
۲- متقی هندی می نویسد: ابوبکر و عمر، فاطمه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواستگاری کردند و آن حضرت نپذیرفت. (خطب أبوبکر وعمر فاطمه إلی رسول الله| فأبی رسول الله| علیهما) کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص۱۱۴.

نمی گویید خداوند شوهر حضرت زهرا(س) را انتخاب کرده است، پس به امر خدا ابوبکر و عمر در خواستگاری حضرت فاطمه(س) رد شدند؟ چه اشکالی در وجود این دو نفر بود؟ خدا که علم غیب داشت، چه چیزی در وجودشان دید که آن دو را لایق ازدواج با

حضرت فاطمه(س) ندانست؟

مجلس کاملاً ساکت شد و هیچ کس حرف نمی زد.

عمویم گفت: والله ما نمی دانیم! ما که آنجا نبودیم تا بدانیم چرا ابوبکر و عمر رد شدند و اجازه ندادند شوهر فاطمه ی زهرا(س) شوند.

گفتم: من هم آن روزی که پیامبر(ص) به خواستگاری عایشه و حفصه رفت، آنجا نبودم.

عمویم که در مقابل جوابم کم آورده بود احساس خطر کرد و گفت: بس است! بس است! خودت مشرک شدی ما را مشرک نکن.

مجلس کاملاً ساکت شده بود که یک مرتبه عمویم به من گفت: من به تو گفته بودم که اگر میناب می روی؛ مواظب باشی شافعی نشوی، آن وقت تو رفتی شیعه شدی؛ ای کاش یهودی می شدی ولی شیعه نمی شدی! بسیار تعجب کردم که این چه تفکری است که یهودیان را بهتر از شیعیان می داند!؟

فردا بعد از ظهر، عمویم به خانه ی ما

آمد. با اصرار فراوان من را مجبور کرد که بگویم اهل تسنن می شوم و مذهب شیعه را رها می کنم.

عمویم گفت: حالا که می خواهی اهل تسنن شوی، دو رکعت نماز توبه بخوان تا ما ببینیم.

من در حضورشان دو رکعت نماز خواندم. نمازم که تمام شد عمویم گفت: خدا قبول کند.

گفتم: ان شاء الله، خدا قبول کند.

گویا دو رکعت نماز من به دل عمویم نچسبیده بود، گفت: ما این طور قبول نداریم باید جلو بایستی و نماز جماعت برایمان بخوانی.

گفتم: چشم.

قبل از اینکه وارد محراب شوم گفت: یک عیبی داری!

گفتم: چه عیبی؟

گفت: ریشت کوتاه است!(۱)

گفتم: پس چه کار کنم؟

گفت: چون نماز توبه خواندی انگار از مادر متولد شدی!

وارد محراب شدم و تکبیرهٔ الاحرام گفتم و دست ها را بستم! از قضا در رکعت دوم یادم رفت که دست هایم را ببندم. عمویم از پشت سر متوجه شد و با صدای بلند «اهم اهم» گفت. فهمیدم که منظورش چیست و به سرعت دست هایم را بستم. بعد از نماز عمویم گفت: چه شد؟! نماز ما را خراب کردی.

گفتم: مدتی بود که با دست باز نماز می خواندم، یک لحظه فراموش کردم دست هایم را ببندم، شما ببخشید.

۱- در فقه حنفی؛ اگر کسی ریشش را کوتاه کند، امامت او مکروه است.

عمویم گفت: حواست را جمع کن.

چند شب بعد در منزل پدرم جلسه ای تشکیل شد و قرار بود دوباره صیغه ی عقد رابخوانند و مهریه را تعیین کنند و دختر عمویم را دوباره به من بدهند؛ به شرط این که من قول بدهم و امضا کنم که همین جا بمانم و به هرمزگان برنگردم.

به عمویم گفتم: شما که می خواهید دوباره صیغه ی عقد بخوانید؛ طبق فتوای ابوحنیفه؛ زنی که از شوهرش جدا شده اگر بخواهد دوباره با او ازدواج کند باید با مرد دیگری ازدواج کرده و از او جدا شود، بعد می تواند با شوهر سابقش ازدواج کند.

عمو سخنم را قطع کرد و گفت: این حرف را نزن. از آنجا که شیعیان شهادتین را می گویند، احتمال می دهیم مسلمان باشند؛ پس طلاقی صورت نگرفته تا نیاز به محلّل باشد. عجیب این که آن ها هر وقت بخواهند فتوا می دهند و هرگاه بخواهند آن را تغییر می دهند. آیا این بازی با دین خدا نیست؟ گناه عوام اهل تسنن چیست که برخی مولوی ها به خاطر هوا و هوس فتوا صادر می کنند ومردم را مجبور می کنند به فتوای آنان عمل کنند؟

درگیر همین مسأله بودیم که خبر رسید مادربزرگم فوت کرده است. مادربزرگ مادری ام بود. خیلی دوستم می داشت و می گفت: فقط تو باید بر جنازه ام نماز بخوانی. فردای آن روز به تشییع جنازه رفتیم.

من گفتم: وصیتشان این است که من نمازش را بخوانم و می خواهم آن را بر طبق فقه شیعه بخوانم.

عمویم عصبانی شد و گفت: اصلاً امکان ندارد! ما به شما این اجازه را نمی دهیم! اصلاً چه کسی گفته شما تشییع جنازه بیایید؟

گفتم: باشد، اشکال ندارد، هر طور شما می گویید.

نماز میت را بر اساس مذهب اهل تسنن حنفی خواندم.

بعد از نماز عمویم گفت: ما مطمئن نیستیم که شما اهل تسنن شده اید، پس اصلاً به شما زن نمی دهیم.

ص: ۷۷

بازگشت به میناب و ازدواج مجدد

یک هفته ی دیگر هم آنجا ماندم و هر چه تلاش کردم همسرم را به من ندادند.

وقتی مطمئن شدم که نمی خواهند همسرم را بدهند، از بلوچستان به هرمزگان برگشتم و در میناب با دختر شیعه ای ازدواج کردم که اقوام مادری اش از اهل تسننی بودند که من امام جماعتشان بودم و بعد از شیعه شدنم به من ناسزا می گفتند؛ ولی بعد از این ازدواج گفتند حالا که داماد ما شدی نمی شود بلایی سرت بیاوریم.

الحمد لله، الان من و برادران اهل تسنن رابطه ی خوبی با هم داریم. از خداوند متعال عاجزانه می خواهم عاقبت امر همه ی ما را ختم به خیر گرداند و ما را به راهی هدایت کند که مورد رضایت اوست و حقیقت را نصیب جویندگان آن بکند تا با یافتن آن حقیقت – که همان فرقه ی ناجیه است – سعادت دنیا و آخرت نصیبشان شود، ان شاء الله.

سکونت در شهر مقدس قم، حرم اهل بیت(ع)

در روایات از شهر مقدس و مذهبی قم به حرم اهل بیت^ تعبیر شده است. به این دلیل برای من بسیار مهم بود که مدت زمانی را در این شهر زندگی کنم و از نزدیک با حوزه های علمیه تشیع آشنا شوم و در آنجا تحصیل کنم. به همین منظور با همسرم راهی شهر مقدس قم شدیم.

دیدن شهر مقدس و مذهبی قم، زیارت حرم حضرت فاطمه ی معصومه(س)، مسجد مقدس جمکران و دیدار با مراجع و علمای شیعه از نزدیک برای من بسیار لذت بخش بود. باور نمی کردم برای من که روزگاری عالم اهل تسنن بودم، روزی بیاید که چنین خوشحال و با نشاط وارد

شهر مقدس قم و حوزه ی علمیه ی شیعیان شوم.

یک روز که به دیدار حضرت آیت الله تبریزی مشرف شدم و شرح حال خود را بازگو نمودم، ایشان بعد از بیان سخنانی درباره اهل بیت(ع)، جایگاه روحانیت و قداست لباس آن در مذهب شیعه و این که عبایی که بر دوش روحانیت شیعه است یادآور عبای پیامبر است؛ آنجا که حضرت علی(ع) و

فاطمه ی زهرا(س) و حسنین(ع) را در زیر عبای خود جمع کرد و فرمود: اینان اهل بیت من هستند. مرا نصیحت و موعظه کرد و آن لباس را بر تن من کرد. امیدوارم لباس دنیا و آخرتم باشد و بتوانم از عهده ی مسؤولیت آن بر آیم.

بعد از چند ماه سکونت در قم، یک روز پدرم از شهرستان نیکشهر برای دیدن من به شهر مقدس قم آمد و مرا بسیار خوشحال و شادمان کرد.

به پدرم پیشنهاد دادم که با هم به حرم مطهر حضرت فاطمه ی معصومه(ع) دختر امام موسی بن جعفر(ع) برویم؛ ولی پدرم موافقت نمی کرد و می گفت: زیارت شرک است!

گفتم: پدر جان! مگر در کتاب های ما نیامده است که پیامبر خدا| به زیارت مرقد حضرت حمزه ی سیدالشهدا می رفت؟ آیا نعوذ بالله پیامبر خدا| هم مشرک بود؟

پدرم گفت: استغفر الله! راست می گویی و بالاخره راضی شد و با هم به زیارت حضرت فاطمه ی معصومه(س) رفتیم. پس از زیارت کریمه ی اهل بیت(ع)، زمان برپایی نماز جماعت باشکوه شیعیان در حرم بود. نماز ظهر را که خواندیم آماده ی اقامه ی نماز عصر شدیم. پدرم اعتراض کرد و گفت: شما شیعیان از سنت رسول خدا| فاصله گرفته اید و نماز های خود را به صورت جمع می خوانید!

گفتم: مگر در «صحیح مسلم» نیامده است که رسول خدا| گاهی اوقات بدون هیچ عذری نماز های خود را به صورت جمع می خواند؟

پدرم تصدیق کرد.

ص: ۸۲

گفتم: پدر جان! شما که همیشه به مسجد می روید، هنگام نماز ظهر چند نفر به مسجد می آیند؟

گفت: حدود ۷۰ نفر.

گفتم: برای نماز عصر که چند ساعت بعد از نماز ظهر است چند نفر می آیند؟

گفت: حدود ۱۰ نفر.

پرسیدم: بقیه ی مردم چه می کنند؟

گفت: یا می خوابند یا در خانه نمازشان را می خوانند و یا فراموش می کنند که نماز عصر را بخوانند!

گفتم: خوب پدرجان! روش شیعیان بهتر است که همان تعداد ۱۰ هزار نفری که برای نماز ظهر به حرم می آیند، پس از نماز ظهر، همان تعداد نماز عصر را با شکوه برگزار می کنند و به خانه های خود بر می گردند یا روش شما که نماز ظهر را با ۷۰ نفر و نماز عصر را با ۱۰ نفر یا کمتر می خوانید؟

پدرم گفت: راست می گویی روش شما بهتراست.

آن روز نماز ظهر و عصر را با شکوه خواندیم و به خانه برگشتیم.

یک مرتبه هم که با تعدادی از جوانان اهل تسنن میناب به مشهد مقدس مشرف شده بودیم، برای آن ها دیدن نماز جماعت صد هزار نفری در صحن جامع رضوی بسیار تعجب برانگیز بود. وقتی علت تعجب آن ها را پرسیدم با تأسف گفتند: برخی مولوی های ما می گفتند که شیعیان اصلاً نماز نمی خوانند و

وقتی به آن هـا می گفتیم: تلویزیون نمـاز آن هـا را نشـان می دهـد، می گفتنـد: این ها ساختگی و فیلم است. اما حالا که نماز واقعی و با اخلاص آن ها را می بینیم بر مولوی های دروغگوی خود نفرین می کنیم. البته همین جریان باعث شـد برخی از آن ها مشرف به مذهب تشیع بشوند!

ص: ۸۴

فصل دوم:مصاحبه با آقای زاهدی

اهل تسنن چه می گویند؟

مذهب اهل بیت(ع) چه می گوید؟

ص: ۸۵

سؤال: چرا شــما از مذهب آبا و اجدادی خود دست برداشــته، مذهب شیعه را اختیار کرده اید؟ و اساساً آیا تغییر مذهب صحیح است؟

آقای زاهـدی: بسم الله الرحمن الرحیم. در قرن اخیر علمایی از شـیعه و اهل تسـنن بوده اند که گام های بسـیار مهمی در جهت تقویت اسـلام و تقریب بین مذاهب اسلامی برداشته اند و فتواهایی صادر کرده اند که نتیجه اش کم شدن فاصله ی بین شیعه و اهـل تسـنن و وحـدت بیشـتر بین مـذاهب اسـلامی است. از مهم ترین آن فتـاوا، فتوای مقـام معظم رهـبری در حرمت توهین به مقـدسات اهـل تسـنن خصوصاً عایشه است که با اسـتقبال بسیار خوب اهل تسـنن در کل جهان مواجه شـد.(۱) از دیگر فتـاوا، فتوای

۱- بخشـی از سخنان مقام معظم رهبری در میدان آزادی سنندج ۲۲/۲/۱۳۸۸: امروز این جماعت وهّابی و سـلفی، شیعه را کافر می داند؛ سنی محب اهل بیت را هم کافر می داند؛ سنیِ پیرو طریقه های عرفانی و قادری را هم کافر می داند! این فکر غلط از کجـا سرچشـمه می گیرد؟ همه ی مردم شـیعه در سراسـر دنیـا، مردم سـنی شـافعی در شـمال آفریقـا، یـا مـالکی در کشورهای آفریقایی مرکزی، که این ها محب و دوستدار اهل بیت اند؛ طریقه های عرفانی این ها که به اهل بیت منتهی می شود، کافرند؛ چرا؟ چون به مرقـد حسـین بن علی در قاهره احترام می گذارند و مسـجد رأس الحسـین را مورد تقدیس قرار می دهند؛ به این جهت این ها کافرند! شـیعه که کافر است؛ سـنی سـقّزی و سـنندجی و مریوانی هم اگر با طریقه ی قادری یا نقش بندی ارتباط داشـته باشد، او هم کافر است! این فکر، چه فکری است؟ چرا با این فکر غلط و شوم بین برادران مسلمان اختلاف ایجاد بشود؟ به آن شـیعه ای هم که از روی نادانی و غفلت یا گاهی از روی غرض به مقدسات اهل تسـنن اهانت می کند و آن سـنی که به مقدسات شیعه اهانت می کند، عرض می کنم: رفتار هر دو گروه حرام شرعی و خلاف قانونی است.

معروف و مشهور شیخ الازهر، مرحوم «شلتوت» در جواز عمل به فقه شیعه است.

ماجرای صدور این فتوا چنین است: از ایشان سؤال شده که عده ای از مردم معتقدند هر فردمسلمان برای آن که عبادات و معاملاتش صحیح انجام گیرد، باید تابع احکام یکی از مکتب های معروف چهارگانه باشد و در میان این مکتب های چهار گانه نامی از مکتب شیعه امامی و شیعه زیدی برده نشده است. آیا جناب عالی با این نظر موافقید که مثلاً پیروی از مکتب امامیه اثنی عشری مغایرتی با دین ندارد؟

آن جناب پاسخ دادند: آیین اسلام هیچ یک از پیروان خود را ملزم به پیروی از مکتب معینی ننموده است بلکه هر مسلمانی می تواند از هر مکتبی که به طور صحیح نقل شده و احکام آن در کتب مخصوص به خود مدون گشته است پیروی نماید و کسی که مقلد یکی از این مکتب های چهارگانه باشد می تواند به مکتب دیگری (هر مکتبی که باشد) منتقل شود. مکتب جعفری معروف به مذهب امامی اثنا عشری، مکتبی است که شرعا پیروی از آن مانند پیروی از مکتب های اهل تسنن جایز می باشد. بنابراین سزاوار است که مسلمانان این حقیقت را دریابند و از تعصب ناحق و ناروایی که نسبت به مکتب معینی دارند دوری گزینند؛ زیرا دین خدا و شریعت او تابع مکتب خاصی نبوده و در احتکار و انحصار مکتب معینی نخواهد بود؛ بلکه همه صاحبان مذاهب مجتهد بودند و

اجتهادشان مورد قبول درگاه باری تعالی است و کسانی که اهل نظر و اجتهاد نیستند، می توانند از هر مکتبی که مورد نظرشان است تقلید نموده و از احکام فقه آن پیروی نماید، و در این مورد فرقی میان عبادات و معاملات نیست.(۱)

بنده یقین دارم که شیخ الازهر با دید باز و عقل سلیم و شناخت کافی نسبت به مذهب شیعه و بدون تعصب جاهلانه این فتوا را صادر نموده است. اگر همه ی مسلمانان به فتوای این عالم بزرگوار عمل می کردند و تعصب بر مذهب خاصی نداشتند؛ هیچ گونه اختلافی در جامعه ی اسلامی نبود و همه با صفا و صمیمیت در کنار هم زندگی می کردند و شاهد پیشرفت روزافزون جهان اسلام بودیم.

همان طور که شیخ شلتوت اشاره کرده است، اعتقاد بنده نیز این است که سند هیچ مذهبی به نام شخصی یا گروه خاصی نخورده است تا اگر شخصی دست از آن مذهب بردارد و تغییر مذهب دهد آن ها مدعی وی شوند و بگویند: چرا تغییر مذهب داده ای؟ و احیاناً با تهدید و قتل با او برخورد کنند. اصول دین و اساس اعتقادات را باید خود شخص با عقل و فکر خود به دست بیاورد و مذهب تقلیدی و ارثی مورد قبول خداوند متعال نیست. بلکه وقتی

با تحقیق به

۱- أن مذهب الجعفریه المعروف بمذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه مذهب یجوز التعبد به شرعا کسائر مذاهب أهل السنه. فینبغی للمسلمین أن یعرفوا ذلک. وأن یتخلصوا من العصبیه بغیر الحق المذاهب معینه، فما کان دین الله وما کانت شریعته تابعه لمذهب، أو مقصوره علی مذهب. فالکل مجتهدون مقبولون عند الله تعالی یجوز لمن لیس أهلاـ للنظر والاجتهاد تقلیدهم والعمل بما یقرونه فی فقههم ولا فرق فی ذلک بین العبادات والمعاملات. وحدت از دیدگاه علمای اسلام، ص۱۷۴ و ۱۷۵؛ به نقل از رسالهْ الأسلام، ارگان رسمی دار التقریب بین المذاهب الأسلامیهْ، مصر، شماره ۳، سال یازدهم.

این نتیجه رسیدیم که یک مذهب کامل تر از بقیه است آن وقت است که در فروع و احکام باید تقلید کرد. خداوند متعال در روز قیامت از همه درباره ی اعتقاداتشان سؤال می کند و هر کس باید بتواند جواب قانع کننده ای داشته باشد. این که بگوییم پدران ما بر آن مذهب بودند و ما دیگر تحقیق نکردیم و چشم بسته آن را قبول کردیم، همان سخن مشرکان است؛ آنجا که گفتند: {قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدينَ * قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ في ضَلالٍ مُبينٍ}(۱) و گفتند: {وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا}(۲) و گفتند: {إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ}(۳)

پیامبر خدا| در روایتی که شیعه و اهل

تسنن آن را نقل کرده اند، فرموده است: امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که یکی از آن ها اهل نجات است و هفتاد و دو فرقه ی دیگر گمراه خواهند بود.(۴) یک مسلمان برای این که در گمراهی به سر نبرد و بر گمراهی نمیرد و روز قیامت اهل نجات باشد باید با

ص: ۹۰

۱- انبیاء / ۵۲ و ۵۳.

۲- لقمان / ۲۱.

۳- زخرف / ۲۳.

۴- سنن أبی داود، ابن الأشعث السجستانی، ج۲، ص۳۹۰؛ قال رسول الله: ألا إن من قبلكم من أهل الكتاب افترقوا علی ثنتين وسبعين مله، وإن هذه المله ستفترق علی ثلاث وسبعين: ثنتان وسبعون فی النار، و واحده فی الجنه. - المستدرک، حاکم نیشابوری، ج۴، ص۴۳۰؛ مسند احمد، مسند انس بن مالك ج۳، ص۱۴۵؛ مسند معاويهْ بن ابی سفيان، ج۴، ص۱۰۲؛ سنن دارمی، باب فی الافتراق هذه الامهْ، ج۲، ص۲۴۱؛ سنن ابن ماجهْ، باب افتراق الامم، ج۲، ص۱۳۲۲، ح۳۹۹۱ تا ۳۹۹۳؛ سنن ابی داود، کتاب السنهْ، ج۲، ص۳۹۰، ح۴۵۹۶ و ۴۵۹۷. (محقق)

تحقیق و مطالعه، دنبال فرقه ی ناجیه بگردد. در روز قیامت مولوی ها و پدران ما جواب گوی اعتقادات ما نیستند. ما در روزگاری به سر می بریم که امکان تحقیق برای ما کاملاً فراهم است و به راحتی می توان به اعتقادات یک مذهب پی برد و مذهب صحیح را پیدا کرد تا به فرموده ی پیامبر اسلام | اهل نجات باشیم.

تغییر مذهب یک امر طبیعی و شایع است و در جامعه ی اسلامی افراد بسیاری بوده اند و هستند که از یک مذهب به مذهب دیگر منتقل شده اند؛ مثلاً «امام طحاوی» از شافعی به حنفی تغییر مذهب داد یا «شیخ قرضاوی»، شافعی مذهب بود و به حنبلی تغییر مذهب داده است، در حالی که فرزندش «عبدالرحمن» از مذهب شافعی به مذهب شیعه گرویده است و بسیاری مورد دیگر از این قبیل موارد وجود دارد.(۱) این تغییر مذهب ها به این دلیل است

که مسلمانان در انتخاب یک مذهب از بین مذاهب اسلامی آزاد بودند و هر کدام بر اساس تحقیقاتی که انجام دادند به این نتیجه رسیده اند که فلان مذهب به حق نزدیک تر است و آن را اختیار کردند و هر یک از آن ها روز قیامت به درگاه الهی و پیامبر اسلام | جواب گو خواهد بود.

۱- وقد انتقل جماعه من المذاهب الأربعه من مذهبه لغیره منهم عبد العزیز بن عمران کان مالکیا فلما قدم الامام الشافعی رحمه الله تعالی مصر تفقه علیه وأبو ثور من مذهب الحنفی إلی مذهب الشافعی وابن عبد الحکم من مذهب مالک إلی الشافعی ثم عاد وأبو جعفر بن نصر من الحنبلی إلی الشافعی والطحاوی من الشافعی إلی الحنفی والامام السمعانی من الحنفی إلی الشافعی والخطیب البغدادی والآمدی وابن برهان من الحنبلی إلی الشافعی وابن فارس صاحب المجمل من الشافعی إلی المالکی وابن الدهان من الحنبلی للحنفی ثم تحول شافعیا وابن دقیق العید من المالکی للشافعی وأبو حیان من الظاهری للشافعی ذکره الأسنوی وغیره. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، ج۱، ص۲۷۳-۲۷۴.

به یاد دارم روزی به دارالافتاء مسجد مکی زاهدان، زنگ زدم. گوشی را «مفتی قاسمی»، مفتی زاهدان برداشت.

گفتم جناب مفتی، سؤالی برایم پیش آمده است: اگر کسی مذهبش را تغییر دهد حکمش چیست؟

گفت: منظورت چیست؟

گفتم: اگر یک حنفی، شافعی شود یا شافعی، مالکی یا حنبلی شود، حکم شرعی این فردچیست؟

گفت: حکمش این است که ۸۰ ضربه شلاق به او بزنند و چه بهتر که او را تبعید کنند تا مردم را گمراه نکند!

گفتم: سؤال من همین جاست. امام شافعی که یک عمر پیرو مذهب ابوحنیفه بود، نه تنها مذهب ابوحنیفه را ترک کرد بلکه مذهبی دیگر نیز تأسیس کرد. آیا ۸۰ ضربه شلاق به شافعی زدند؟ آیا این حکم اجرا شد؟

مفتی گفت: من آنجا نبودم تا ببینم ۸۰ ضربه شلاق به شافعی زدند یا نه. بعد گفت: دیگر از این سوالات نپرس، اگر سؤالی درباره نمازداری بپرس.

از آقای مفتی باید سؤال کنیم که از ده ها نفر از علمای اهل تسنن که از مذهبی به مذهب دیگر پیوستند و آقای «مناوی» در «فیض القدیر» از آن ها نام می برد کدامشان ۸۰ ضربه شلاق خورده و یا تبعید شده اند؟

اگر ما می گوییم مذهب ما بر حق است باید

برای سوالاتی که در ذهن جویایندگان حقیقت است، جواب قانع کننده ای داشته باشیم نه اینکه بگوییم: فقط

درباره ی نماز سوال بپرسید، درباره ی تاریخ مطالعه نکنید! درباره ی شیعه سؤال نکنید! و کتاب های شیعیان را نخوانید! با این نوع برخورد، دردی دوا نمی شود و سؤالی پاسخ داده نمی شود. آن وقت است که جواب سؤالاتمان را باید در مذهب دیگری بیابیم.

در زمانی که اهل تسنن بودم به ما اجازه نمی دادند درباره ی وقایع تاریخی سؤال کنیم. هر وقت از مسأله ای تاریخی سؤال می کردیم می گفتند: بروید درس هایتان را بخوانید، حق ندارید از تاریخ سؤال کنید. چرا نباید از تاریخ سؤال کنیم در حالی که بخش زیادی از قرآن، نقل تاریخ گذشتگان است. اگر نقل تاریخ عیب بود، خداوند در قرآن از تاریخ نمی گفت.

اعتقادات الآن ما به وقایع تاریخی گره

خورده است. ما باید با پیشینه بزرگانمان آشنا باشیم تا یقین حاصل کنیم آن ها انسان های صالحی بودند یا نه؟ تا بدانیم آنچه را که به ما رسانده اند صحیح بوده است یا نه؟ چرا نباید درباره ی شیعه سؤال کنیم؟ در حالی که خداوند متعال می فرماید: {فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}.(۱) بشارت بدهید بندگانی که سخنان مختلف را می شنوند و بهترین آن ها را انتخاب می کنند.

به نظر من یکی از برتری های تشیع که ترس در دل برخی انداخته این است که شیعه برای اثبات مذهب خود می تواند به کتاب های اهل تسنن استناد کند و

۱- زمر / ۱۷ و ۱۸.

قادر است حقانیت مذهب خود را از کتاب های اهل تسنن به اثبات برساند و حتی مبانی اهل تسنن را با استفاده از کتاب های خودشان زیر سؤال ببرد

ولی مذهب اهل تسنن این ویژگی را ندارد و قادر نیست حقانیت مذهب خود را از کتاب های شیعه به اثبات برساند تا چه رسد به اینکه با استفاده از کتاب های شیعیان، مذهبشان را به چالش بکشد. این همان جدال احسن است که خداوند در قرآن سفارش کرده و فرموده است: {وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أ حْسَنُ}.(۱)

مکرر دیدم و شنیده ام که وقتی یکی از پیروان اهل تسنن با فرد شیعه ای گفت وگو و بحث می کرد برای زیر سؤال بردن مذهبش به کتاب ها و فتاوای اهل تسنن استناد می کرد. مثلاً می گفت: شما نباید بر اموات گریه و عزاداری کنید؛ زیرا گریه و عزاداری بر اموات شرك و حرام است. در حالی که حرمت گریه و عزاداری بر اموات فتوای مولوی های اهل تسنن است و هیچ وقت برای شیعیان حجت نمی باشد. اگر می خواهند عزاداری شیعیان را

زیر سؤال ببرند باید در مقابل شیعیان به کتاب ها و فتاوای علمای شیعه استناد کنند نه به فتوای مفتیان خودشان.

۱- نحل / ۱۲۵.

سؤال: نوع برخورد علمای اهل تسنن و شیعه با کسانی که به مذهب دیگری می گروند، چیست؟

آقای زاهدی: نوع برخوردها متفاوت بوده است. من بارها به دوستان و فامیل هایم گفته ام که حاضرم به مذهب اهل تسنن برگردم و دوباره اهل تسنن شوم به شرط این که مولوی ها به سؤالاتم جواب های قانع کننده ای بدهند ولی متأسفانه نه تنها به سؤالاتم پاسخ ندادند، بلکه فوراً حکم به کفر و ارتداد می دادند، همسرم را از من گرفتند و تهدید به قتلم کردند. هم چنین افرادی مانند شهید زومکزهی،(۱)

ص: ۹۵

۱- شهید محمد اسلام زومکزهی (تصویر شماره...) در روستای مهر آباد دهستان پسکوه از توابع بخش سیب سوران شهرستان سراوان در سال ۱۳۵۰ متولد شد. در سال های اخیر با نشان دادن لیاقت از خود، به عنوان دهیار پسکوه انتخاب شد. پس از سال ها تحقیق به مذهب شیعه گروید و در شب ۲۸/۱۰/۱۳۸۴ مصادف با شب عید غدیر، شخصی به نام مستعار عسکری به ایشان زنگ زند و گفت: می خواهیم درباره طرح کشاورزی با شما گفت وگو کنیم؛ شهید همان شب از سراوان به پسکوه بر گشت، شام تدارک دیده و منتظر مهمانانش می شد تا این که آنان با او تماس تلفنی گرفته و می گفتند: ما ورودی پسکوه هستیم و آدرس منزل شما را نمی دانیم. شهید زومکزهی از منزل خارج می شد و به ورودی دهستان می رفت تا مهمانان را به منزل بیاورد ناگهان آن از خدا بی خبران که کمین کرده بودند از دو طرف به ماشین شهید تیراندازی کردند. وقتی ماشین از کنترل شهید خارج شد و بدنش نیمه جان شد آن خفاشان شب از کمین گاه خارج شدند و بر بدن شهید، پنجاه گلوله زدند و پنج فرزندش را یتیم کردند. نمونه ای از استدلال های او با معترضان: س. چرا شیعه شده ای؟ ج. بهتر است نخست بگویم چگونه شیعه شده ام و بعد خواهم گفت چرا شیعه شده ام. واقعیت امر این است که دهستان پسکوه، مرکز تقابل افکار سنتی و سلفی می باشد، به طوری که اگر کسی وارد این دهستان شود کلکسیونی از عبادات و اذکار را مشاهده خواهد نمود، طریقه ی دست بستن های جورواجور است و تعداد رکعت های نماز تراویح آن ها متفاوت است و.... از این رو بنده چون دهیار پسکوه بودم، سعی و تلاش زیادی نمودم تا آن ها را به تفاهم برسانم، ولی کارساز واقع نشد تا این که متوسل به بزرگ ترین مولوی منطقه شدم، و ایشان هم متأسفانه کم حوصلگی و ناتوانی به خرج داد و رسیدگی به باغ خرمای خویش را به پاسخگویی به خواسته ی ما جوانان ترجیح داد. این بی تفاوتی و ناتوانی آن ها مرا ناامید کرد. پس از آن به همه ی فرقه های شهرستان سراوان از قبیل: سنتی، سلفی، اخوان المسلمین، مودودی، بریلوی، دیوبندی، چشتیه، نقشبندی، قادری و... مراجعه کردم اما هیچ کدام ضمیر جستجوگر مرا آرام نکرد. تا این که با احتیاط به مطالعه ی مذهب تشیع پرداختم. بحمدالله در سایه ی مطالعه و راهنمایی های درستی که دریافت می کردم، علاقه ی فراوانی به اهل بیت(ع) پیدا نمودم. جاذبه ی آن ها به قدری زیاد بود که نگذاشت از آن ها جدا شوم، و هم اکنون شیفته ی آن ها می باشم به طوری که همه ی خطرها را به جان خریده ام و حاضرم در راه دوستی و محبت آن ها جان خود را فدا نمایم. س. چه کسی تو را شیعه کرده است؟ ج. شخص خاصی در میان نبوده است ولی کم حوصلگی و ناتوانی مولوی ها در پاسخ به سؤالات عقیدتی مرا شیعه کرده است و این مطلب را بارها به خودشان نیز گفته ام. س. چرا حضرت زهرا(س) را شهیده می خوانید؟ ج. مگر نه این که از نظر روایی، اگر خانمی در اثر وضع حمل آسیب ببیند و از دنیا برود او را شهیده می نامند؛ پس حتی اگر بنا به زعم شما اهل تسنن، حمله به خانه ی فاطمه زهرا÷ دروغ باشد، به خاطر صدمه ی او در اثر وضع حمل فرزندش محسن، باید شهیده اش خواند. برگرفته از کتاب شهید

ولایت در شب ولایت (یادبود شهید زومکزهی)، تألیف عبدالرضا مزاری.

طاطاری(۱)) و... که شیعه شده بودند را به شهادت رساندند. این نوع برخورد با جوانانی که سؤال دارند، صحیح نیست. متأسفانه برخی مولوی ها به جای این که

۱- شهید شیر محمد طاطاری از مستبصرین ترکمن بود که پس از شیعه شدن توسط دشمنان بشریت در استان گلستان بدنش را با دشنه قطعه قطعه کردند. روحش شاد و راهش پر رهرو.

به سؤالات جوانان پاسخ دهند و آنان را قانع کنند، فتوا به کشتن آنان می دهند.

از آن طرف شما نوع برخورد علمای شیعه با جوانانشان را ببینید. در حوزه های علمیه ی شیعه و دانشگاه ها، مجالسی به نام کرسی های آزاد اندیشی تشکیل می شود. دانشجویان سؤالات و شبهات متعدد را از روحانیان شیعه می پرسند و حتی گاهی مسلمات شیعه را زیر سؤال می برند ولی روحانیان با حوصله و سعه ی صدر به آنان پاسخ می دهند و هیچ گاه حکم به ارتداد و کفر یک شخص نمی دهند. مذهبی که ادعا می کند بر حق است نباید از سؤال کردن و سؤال شنیدن ترس و واهمه داشته باشد.

همان طور که تعداد زیادی از پیروان اهل ۱۸. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق إشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعة مزیدة بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت – لبنان.

۲۰. میزان الاعتدال، الذهبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ الأولی، سال چاپ ۱۳۸۲ – ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت – لبنان.

۲۱. نوراليقين فی سیرة سیدالمرسلین، الشیخ محمد الخضری بک، تحقیق محی الدین الجراح. میرمحمد، کتابخانه آرام باغ کراچی.

۲۲. چگونه هدایت یافتم؟ (چرا سنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو، مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۴۲۷/۱۳۸۵ه– (برگرفته از سایت کتابخانه ی عقیده).

شیعه شده بودند را به شهادت رساندند. این نوع برخورد با جوانانی که سؤال دارند، صحیح نیست. متأسفانه برخی مولوی ها به جای این که به سؤالات جوانان پاسخ دهند و آنان را قانع کنند، فتوا به کشتن آنان می دهند.

از آن طرف شما نوع برخورد علمای شیعه با جوانانشان را ببینید. در حوزه های علمیه ی شیعه و دانشگاه ها، مجالسی به نام کرسی های آزاد اندیشی تشکیل می شود. دانشجویان سؤالات و شبهات متعدد را از روحانیان شیعه می پرسند و حتی گاهی مسلمات شیعه را زیر سؤال می برند ولی روحانیان با حوصله و سعه ی صدر به آنان پاسخ می دهند و هیچ گاه حکم به ارتداد و کفر یک شخص نمی دهند. مذهبی که ادعا می کند بر حق است نباید از سؤال کردن و سؤال شنیدن ترس و واهمه داشته باشد.

همان طور که تعداد زیادی از پیروان اهل تسنن به مذهب شیعه پیوسته اند، ممکن است افرادی از شیعه هم اهل تسنن شده باشند؛ من این را انکار نمی کنم ولی کسانی که ادعا می کنند چنین افرادی اهل تسنن شده اند، دلایل آن ها را برای تغییر مذهبشان بیان کنند نه این که عناوین و القاب چشم گیر و دهن پر کن برای آنان بسازند و به رخ شیعیان بکشند.

من به مولوی های اهل تسنن می گویم برای اثبات مذهبتان نیازی نیست شخصیت های خیالی و جعلی درست کنید و مدعی

شوید که این افراد از بزرگان شیعه بوده اند و الان اهل تسنن شده اند؛ زیرا خداوند دروغ گو را رسوا می کند. یک نمونه از آنان آقای سید حسین موسوی، نویسنده ی کتاب «لله ثم للتاریخ» است که مدعی شده از مراجع نجف بوده و اکنون اهل تسنن شده است. در حالی که حوزه ی علمیه نجف هیچ گاه چنین شخصی را به خود ندیده است. متن کتاب، گواه این است

که نویسنده ی کتاب حتی یک ثانیه در حوزه های علمیه شیعه نبوده است.(۱)

در زمانی که ما طلبه ی اهل تسنن بودیم، مولوی ها کتابی را به ما نشان می دادند و با خوشحالی می گفتند: یکی از طلبه های شیعه به نام «مرتضی رادمهر» تغییر مذهب داده و اهل تسنن شده است. این شخص هم مانند «سید حسین موسوی»، شخصیتی ساختگی و افسانه ای است؛ زیرا کسی که این کتاب را نوشته، از الفبای حوزه ی علمیه ی شیعه هم خبر نداشته است تا چه رسد به این که شاگرد خصوصی مراجع تقلید شیعه بوده باشد. این شخص در کتابش مدعی شده در درس خارج آیت الله العظمی وحید خراسانی ثبت نام کرده است؛ در حالی که همه می دانند دروس خارج علمای شیعه، ثبت نامی نیست تا کسی بخواهد ثبت نام کند. در همین کتاب مدعی شده که من در فلان سال مدرک حجهْ الاسلامی را گرفتم.(۲) نویسنده

۱- برای مثال نویسنده کتاب در صفحه ۲۰ آورده که من کتاب کافی را نزد سید خویی فراگرفته ام. مسلم است که اگر کسی کمتر از یک ماه عمر خود را در حوزه های علمیه شیعه سپری کرده باشد، می داند که کتاب کافی جزء کتب درسی حوزه علمیّه نیست که نزد اساتید آن را تدرّس کرد. این دلیل روشنی است که مؤلف کتاب، یک فرد سنی است و تصور کرده که کتاب کافی همانند کتاب صحیح بخاری و مسلم از کتاب های درسی و قابل تدریس و تدرّس است و آن را نزد اساتید می خوانند. در صفحه ۴۸ به حضرت آیت الله شیخ لطف الله الصافی واژه سید اطلاق کرده در حالی که این بزرگوار شیخ است و هیچ شیعه ای بین شیخ و سید اشتباه نمی کند. هدفی که نویسنده این کتاب دنبال می کرد این بود که تهمت های ناروایی را به مراجع عظام تقلید بزند و شیعیان را نسبت به آنان بدبین کند و صد البته که این کار را خیلی ناشیانه انجام داده است. دوستان به کتاب های که بر رد کتاب «لله ثم للتاریخ (اهل بیت از خود دفاع می کنند)» نوشته شده است به نام های افشای یک توطئه تألیف علی آل محسن و پاسخی به تهاجم در پوشش دفاع از اهل بیت تألیف سید علیرضا حسینی مراجعه کنند.
۲- چگونه هدایت یافتم، ص۱۴۴.

موهوم خیال کرده، هم چنان که در حوزه های اهل تسنن پس از ۱۱ سال درس خواندن مدرک مولویت را می دهند، در حوزه های شیعه نیز پس از چند سال تحصیل، عنوان حجهْ الاسلامی می دهند. در حالی که در حوزه شیعه مدرکی به عنوان حجهْ الاسلامی وجود ندارد و اساساً حجهْ الاسلامی مدرک نیست.

کل کتاب را که بخوانید، تنها یک روایت از شیعه نقل کرده که آن را هم اشتباه نوشته است، در صفحه ی ۲۹ می نویسد: (به مناسبت نیمه شعبان در مسجد «جمکران» قم مقاله ای تحت عنوان «قائم امام مهدی» تهیه و قرائت نمودم که مورد توجه برگزارکنندگان مراسم قرار گرفت که در اواخر و حسن ختام مقاله ام این حدیث بود «انتظار الفرج و أفضل الأعمال».(۱) نخست اینکه: عنوان مقاله ای که نویسنده با آب و تاب از آن یاد می کند، هیچ معنایی ندارد و دوم: روایتی که نویسنده مدعی است حسن ختام مقاله اش شده اشتباه است و روایت صحیح چنین است: «وأفضل الأعمال انتظار الفرج»(۲) که آن شخص موهوم فرصت نکرده است عبارت صحیحش را از شیعیان بپرسد. نویسنده از آغاز تا آخر کتاب تا توان داشته از خودش تعریف و تمجید کرده و گفته است: در سمینار و اجلاس و کلاس درس، همیشه نفر اول و نخبه ی کلاس بوده و از شاگردان خصوصی مراجع بوده است و چشم امید همه ی مراجع به او بوده است ولی در آخر کتاب اعتراف می کند

ص: ۹۹

۱- همان، ص۲۹.

۲- کمال الدین و إتمام النعمهْ، ص۶۴۴.

که به سبب بی اطلاعی از منابع شیعی هیچ نظر علمی و فقهی نمی دهم و می گوید:

«به جهت محدود بودن سطح آگاهی نگارنده در باب علم فقه یا عدم دسترسی به مؤلفه های علمی فقهی، سعی شده است از هر گونه ابراز عقیده و نظر علمی و فقهی که احتمالاً سؤال برانگیز و یا سوءتفاهماتی را به دنبال داشته باشد، پرهیز شود.»(۱)

آقایان کتابی نوشته اند که صدر و ذیل کتاب به هم نمی خورد و پر از تناقضات آشکارو رسوا کننده است. من به جوانان اهل تسنن توصیه می کنم حتماً این کتاب را بخوانند و خودشان قضاوت کنند که رادمهر به چه دلایلی اهل تسنن شده است. آیا چنین سرگذشتی می تواند واقعیت داشته باشد یا خیر؟

۱- چگونه هدایت یافتم، ص۱۴۳.

سؤال: مولوی ها بعد از شیعه شدنتان چه واکنشی نشان دادند؟ و احتمال می دهید در ادامه چه بگویند؟

آقای زاهدی: مولوی ها در برابر سؤال عوام اهل تسنن درباره ی کسانی که شیعه می شوند عمدتاً دو توجیه دارند.

۱. می گویند شخصیتی خیالی و موهوم است. همان طور که دکتر «تیجانی» را تا مدت ها می گفتند شخصیتی خیالی و ساختگی است و وجود خارجی ندارد تا این که به یک باره او را در شبکه ی سوم تلویزیون جمهوری اسلامی دیدند.

الحمد لله با توجه به وسایل گسترده ی ارتباطی که در حال حاضر موجود است نتوانسته اند منکر وجود بنده شوند.

۲. توجیه دوّمشان که بیشتر بر روی آن تأکید می کنند این است که می گویند: چنین افرادی به خاطر پول، ثروت و مال دنیا شیعه شده اند. این توجیه، توجیهی زنگ زده و شکست خورده است؛ زیرا همین مولوی ها در زمانی که اهل تسنن بودم اگر شخصی حنفی به مذهب شافعی یا سلفی تغییر مذهب می داد به ما می گفتند: برای پول و ثروت دنیا شافعی یا سلفی شده است. این قبیل اتهامات، برای فرار از پاسخ گویی است.

بر فرض اگر قبول کنیم که هر کسی که از مذهبش به مذهب دیگری برود برای ثروت و مال دنیا بوده و به زعم مولوی ها با اسلام حقیقی و فرمایشات پیامبر| به مخالفت پرداخته؛ نخست باید گفت: این حرف قابل اثبات نیست. دوم این که: بزرگان صحابه مانند طلحه و زبیر و افرادی مانند معاویه و... برای مال دنیا و ثروت به جنگ با خلیفه ی مسلمانان رفتند. شما دنبال این هستید که تمایل به دنیا را چماق کنید و بر سر کسانی بزنید که تغییر

مذهب داده اند! در حالی که خودتان از صحابه ای تبعیت می کنید که برای مال دنیا به جنگ خلیفه ی مسلمانان رفت.

هرگاه توانستید جاه طلبی و تمایل به دنیا در صحابه را برای جوانانتان حل کنید آن وقت می توانید این ادعا را داشته باشید که تمایل به دنیا در مخالفان شما قبیح است.

در آخر از مولوی ها سؤال می کنم که چرا در قبال مال و ثروتی که از عربستان و پاکستان برای ترویج وهابیت و سلفی گری به حوزه های علمیه شما سرازیر می شود سکوت می کنید و این مال و ثروت را بد نمی دانید؟

سؤال: مهم ترین آیاتی که در قرآن حقانیت اهل بیت(ع) و ولایت آنان را اثبات می کنند، کدام آیات هستند؟

اشاره

آقای زاهدی: آیات فراوانی در حقانیت اهل بیت^ نازل شده است که به چند مورد از آن ها اشاره می کنم.

۱. آیه ی مبارکه ی تطهیر

یکی از مهم ترین آیات قرآن که دلالت بر عصمت امامان معصوم(ع) می کند، آیه ی تطهیر است. خداوند متعال در سوره ی احزاب آیه ی ۳۳ می فرماید:

{إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}.

خداوند می خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما راپاک سازد.

من به چند نکته درباره آیه ی تطهیر اشاره می کنم:

نکته ۱. به دلیل {إِنَّما} در آیه (که دلالت بر انحصار می کند) خداوند اراده کرده است هر گونه پلیدی چه ظاهری و چه باطنی («ال» در {الرِّجْسَ}، «ال جنس» است یعنی هر نوع پلیدی) را تنها از اهل بیت دور کند؛ لذا آنان به خواست خدا پاک و مطهر می باشند.

ص: ۱۰۳

نکته ۲. درست است که اهـل بیت در لغت، به اهـل یـک خـانواده اطلاـق می شود که همسـر هم جزو آن ها است ولی دلایل متعددی داریم که خداوند از کلمه ی اهل بیت در این آیه، معنای خاصی اراده کرده است؛ روایات فراوانی در منابع اهل تسنن موجود است که رسول خدا| صراحتاً مصداق «اهل بیت» در آیه ی تطهیر را روشن کرده است.

«مسلم نیشابوری» در «صحیح» خود که طبق عقیده اهل تسنن صحیح ترین کتاب بعد از قرآن و بخاری است، می نویسد:

عایشه گفت که رسول خـدا| صبح هنگام بیرون رفتند و بر روی دوش ایشان عبایی از موی سیاه بود. پس حسن بن علی آمد پس او را در زیر عبا گرفت. سـپس حسـین آمد، او را نیز وارد کرد. سپس فاطمه آمد، او را نیز وارد کرد. سپس علی آمد او را نیز وارد کرد. سپس فرمود: خداوند می خواهد از شما اهل بیت پلیدی ها را دور کند و شما را پاک نماید.(۱)

«ترمذی» در «سنن» خود - که از صحاح سته اهل تسنن است - چنین نقل می کند:

از عمر بن أبی سـلمه پسـر همسر رسول خدا| نقل شده است که؛ وقتی آیه ی {إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ}بر پیامبر نازل شد، من در خانه ی ام سلمه بودم، رسول

ص: ۱۰۴

۱- حدثنا أبو بَکْرِ بن أبی شَـیْبَهَ وَمُحَمَّدُ بن عبد الله بن نُمَیْرٍ واللفظ لِأَبِی بَکْرٍ قالا حدثنا محمد بن بِشْـرٍ عن زکریا عن مُصْعَبِ بن شَیْبَهَ عن صَـفِیَّهَ بِنْتِ شَـیْبَهَ قالت قالت عَائِشَهُ خَرَجَ النبی| غَـدَاهً وَعَلَیْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ من شَـعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بن عَلِیٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جـاء الْحُسَـیْنُ فَدَخَلَ معه ثُمَّ جَـاءَتْ فَاطِمَهُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جاء عَلِیٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قال «إنما یُرِیـدُ الله لِیُـذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۸۳، ح۲۴۲۴، کِتَاب الْفَضَائِلِ، بَاب فَضَائِلِ أَهْلِ بَیْتِ النبی(ص).

خدا| فاطمه، حسن، حسین و علی را خواست و فرمود: اینان اهل بیت من هستند. آنان را از هرگونه رجس و پلیدی دور کن پاک و پاکیزه بگردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا من هم جزو آنان (اهل بیت) هستم؟ آن حضرت فرمود: سرجای خودت بمان، تو بر خوبی هستی.(1)

ص: ۱۰۵

۱- حدثنا قُتَیْبَهُ حدثنا محمد بن سُلَیْمَانَ الأَصْبَهَانِیِّ عن یحیی بن عُبَیْدٍ عن عَطَاءِ بن أبی رَبَاحٍ عن عُمَرَ بن أبی سَلَمَهَ رَبِیبِ النبی| قال لَمَّا نَزَلَتْ هذه الْآیَهُ علی النبی| «إنما یُرِیدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» فی بَیْتِ أُمِّ سَلَمَهَ فَدَعَا فَاطِمَهَ وَحَسَنًا وَحُسَیْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِکِسَاءٍ وَعَلِیٌّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فجلله بِکِسَاءٍ ثُمَّ قال اللهم هولاء اهل بیتی فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِیرًا قالت أُمُّ سَلَمَهَ وأنا مَعَهُمْ یا نَبِیَّ الله قال أنْتِ علی مَکَانِکِ وَأنْتِ علی خَیْرٍ. سنن الترمذی، ج۵، ص۳۵۱، ح۳۲۰۵. - این روایت با الفاظ متفاوت در کتب اهل تسنن آمده است و دلالت دارد به این که اهل بیت پیامبر| که مورد شمول این آیه است فقط شامل حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین(ع) هستند و این آیه در شأن و منزلت ایشان نازل گردیده است: صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج۷، ص۱۳۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج۵، ص۳۰ - ۳۱، ح۳۲۵۸ و ص۳۱، ح۳۲۵۹ و ص۳۲۸، ح۳۸۷۵؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج۱، ص۳۳۰- ۳۳۱ و ج۳، ص۲۵۹ و ص۲۸۵؛ ج۴، ص۱۰۷ و ج۶، ص۲۹۲؛ المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۲، ص۴۱۶ و ج۳، ص۱۳۲-۱۳۴ و ص۱۴۶-۱۴۸ (ومن مناقب أهل بیت رسول الله|) و ص۱۵۸؛ السنن الکبری، البیهقی، ج۲، ص۱۵۰و ۱۵۲؛ مسند أبی داود الطیالسی، سلیمان بن داود الطیالسی، ص۲۷۴؛ المصنف، ابن أبی شیبهً الکوفی، ج۷، ص۵۰۱، ح۳۹ و ص۵۲۷، ح۴؛ مسند ابن راهویه، إسحاق بن راهویه، ج۳، ص۶۷۸، ح(۷۲۸، ۱۲۷۱)؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر الکسی، ص۱۷۳، ح ۴۷۵ و ۳۶۷ -۳۶۸، ح۱۲۲۳؛ الآحاد والمثانی، الضحاک، ج۵، ص۳۶۰، ح۲۹۵۳؛ خصائص أمیر المؤمنین(ع)، النسائی، ص۴۸ - ۴۹؛ مسند أبی یعلی، أبویعلی الموصلی، ج۷، ص۵۹ -۶۰، ح ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۵، ص۴۳۲ -۴۳۳؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج۳، ص۱۶۵ -۱۶۶ و ۳۸۰ و ج۴، ص۱۳۴ و ج۸، ص۱۱۱-۱۱۲؛ المعجم الصغیر، الطبرانی، ج۱، ص۱۳۴-۱۳۵؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۳، ص۵۲-۵۳، ح۲۶۶۲ و ص۵۳، ح۲۶۶۳ و ص۵۳-۵۶، ح۲۶۶۴، ۲۶۶۷،۲۶۶۶،۲۶۶۵، ۲۶۶۸، ۲۶۶۹، ۲۶۷۰، ۲۶۷۱، ۲۶۷۲ و ۲۶۷۳ و ج۹، ص۲۵ - ۲۶ و ج۱۲، ص۷۷ - ۷۸ و ج۲۲، ص۶۶ و ص۲۰۰ و ۴۰۲ و ج۲۳، ۲۴۹ و ۲۸۵-۲۸۶ و ۳۲۷ و ۳۳۳ و ۳۳۷ (حبیب بن أبی ثابت عن شهر) و ص۳۵۷ (أم حبیبهْ بنت جلس عن أم سلمهْ)؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص۱۰۹۹-۱۱۰۰ و ج۴، ص۱۵۴۲، ح۲۶۹۱ و ج۴، ص۱۶۳۳، ح۲۹۲۰؛ شرح نهج البلاغهْ، ابن أبی الحدید، ج۱۶، ص۲۲؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص۲۳۸، ۲۳۹، ذکر قوله تعالی: {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت}؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزیلعی، ج۱، ص۱۸۸- ۱۸۹، ح۱۹۴؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص۶۰۲ -۶۰۳، ح۳۷۵۴۳ و ۳۷۵۴۴ و ص۶۴۶، ح۳۷۶۳۲ (مسند أنس) و ص۶۴۶، ح۳۷۶۳۳؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۷، ص۹۱ {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس} و ج۹، ص۱۱۹- ۱۲۰ (باب جامع فی مناقبه رضی الله عنه) و ص۱۶۶- ۱۶۹و ۱۷۲. اضافه بر روایات ذکر شده ی مرتبط با آیه ی مباهله، روایات فراوانی نیز در کتب حدیثی و تفسیری اهل تسنن ذکر شده که رسول خدا| حضرت علی و فاطمه و حسنین(ع) را آوردند و فرمودند: «اللهم هؤلاء أهلی» که آدرس روایات آن در پاورقی چند صفحه بعد (ذیل نکته ی ۱ آیه ی مباهله) ذکر شده است. (محقق)

طبق این روایت، پیامبر| به ام سلمه اجازه نداد وارد کسا شود و فرمود: تو خوب هستی ولی اهل بیت من این چند نفرند.

نکته ۳. در «صحیح مسلم» آمده که از زید بن ارقم سؤال شده که آیا منظور از اهل بیت پیامبر، زنان او هستند؟ پاسخ داد:

همسر یک مرد از اهل بیت او به حساب نمی آید؛ زیرا چه بسا زنی با مردی یک عمر زندگی می کند ولی در آخر عمر طلاق گرفته، به خانه پدرش رفته، جزء اهل بیت پدر محسوب می شود.(۱)

نکته ۴. هیچ یک از همسران رسول خدا(ع) در طول عمرشان، حتی یک بار ادعا نکردند که منظور از اهل بیت پیامبر(ص) در این آیه، ما همسران پیامبر(ص)

۱- إنّ زید بن أرقم سئل عن المراد بأهل البیت هل هم النساء؟ قال: لا، وأیم الله، إنّ المرأه تکون مع الرجل العصر من الدهر، ثمّ یطلّقها، فترجع إلی أبیها وقومها. صحیح مسلم، ج۷، ص۱۲۳، (رقم ۶۳۸۱)، کتاب فضائل الصحابهْ، باب فضائل علی بن أبی طالب(ع) .

هستیم، حال که آنان چنین ادعایی نکردند چگونه اهل تسنن با قاطعیت ادعا می کنند اهل بیت پیامبر| همسران وی هستند؟

نکته ۵. در قرآن کریم از همسران پیامبر| با دو عبارت «ازواج النبی» و «نساء النبی» یاد شده مانند: {یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لأَزْواجِکَ...} (احزاب/۲۸)؛ {یا نِساءَ النَّبِیّ...} (احزاب/۳۰) ولی در آیه ی ۳۳ همین سوره به یکباره از عبارت اهل بیت، استفاده می شود. پس مشخص می شود که اهل بیت پیامبر| غیر از ازواج و نساء پیامبر| هستند.

نکته ۶. پیامبر اسلام| همسران متعددی

داشتند که هر کدام از آن ها دارای خانه ی مستقلی بوده است؛ بنابراین اگر مراد از «اهل البیت» در این آیه زنان پیامبر می بود، باید به جای اهل البیت «اهل البیوت» گفته می شد. چنان چه در آغاز آیه آمده است: {وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ} (احزاب/۳۳) و در آیه ی ۵۳ سوره احزاب می فرماید:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ}.

ای کسانی که ایمان آورده اید! داخل خانه های پیامبر نشوید.

بنابراین مراد از «اهل بیت» در آیه ی تطهیر هرگز نمی تواند زنان پیامبر باشد.

نکته ۷. وقتی که قرآن با همسران پیامبر سخن می گوید از ضمیر جمع مؤنث استفاده می کند. مثلا می فرماید: لستن، اتقیتن، قلن، قرن، بیوتکن و... ، در حالی که در آیه ی مورد بحث از دو ضمیر جمع مذکر (عنکم و یطهرکم) بهره گرفته است. این دوگانه سخن

گفتن نشانه ی این است که مخاطب خداوند عوض شده است.

نکته ۸. در آیات سوره ی احزاب دو نوع خطاب است؛ یک خطاب همراه با

عتاب و تهدید است که مخاطب آن همسران پیامبر هستند و یک خطاب همراه با احترام و پاکی است که مخاطب آن افرادی غیر از زنان پیامبر هستند.

در خطاب به زنان پیامبر، آنان را دعوت به ساده زیستی با پیامبر کرده و در صورت نپذیرفتن آن، تهدید به طلاق می کند. به آنان توصیه می کند با نامحرمان عفت در کلام داشته باشند، به آنان فرمان داده تا در خانه هایشان بمانند و مانند دوران جاهلیت با آرایش ظاهر نشوند و از رسول خدا| اطاعت کنند. این لحن و خطاب ها با این قسمت از آیه که می فرماید: «شما ای اهل بیت به اراده الهی از هر رجس و آلودگی پاکیزه هستید» سازگار نیست و معلوم می شود مخاطب

این قسمت اشخاص دیگری اند.(۱)

نکته ۹. مقصود از «بیت» در اینجا، بیت مادی که از خشت و گل یا آجر و سنگ ساخته می شود، نیست؛ بلکه مقصود از بیت، بیت نبوت و خانه ی وحی است و اهل آن، کسانی هستند که با صاحب خانه ی علاوه بر علایق مادی، رابطه ی معنوی و پیوند روحی داشته باشند تا همگی از بیت واحدی باشند. از این روست که خداوند به حضرت نوح× خطاب می کند که فرزند منحرف از

۱- {یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَ زینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحًا جَمیلًا * وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الله وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ اْلآخِرَهَ فَإِنَّ الله أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْرًا عَظیمًا * یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی الله یَسیرًا * وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحًا نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقًا کَریمًا * یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفًا * وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ اْلأُولی وَ أَقِمْنَ الصَّلاهَ وَ آتینَ الزَّکاهَ وَ أَطِعْنَ الله وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا}.

اهل تو نیست {إِنَّهُ لَيسَ مِنْ أَهْلِكَ}(۱) در حالی که از لحاظ جسمی و مادی، فرزند حضرت نوح بود. به خاطر همین ارتباط روحی و معنوی با نبوت بود که پیامبر در حق حضرت سلمان فرمود: «سلمان منّا أهل البيت»(۲) زیرا حضرت سلمان، مصداق کامل آیه ی شریفه ی {فَمَنْ تَبِعَنی فَإِنَّهُ مِنّی}(۳) بود.

سؤال کسانی که ادعا می کنند منظور از اهل بیت، فقط همسران پیامبر| هستند، روایت «سلمان منا اهل البیت» را چگونه توجیه می کنند؟

در حالی که سلمان مرد است ولی پیامبر(ص) اورا جزء اهل بیت خود دانسته است. اگر پیامبر| معتقد بود که اهل بیت، همسرانش هستند، نباید سلمان را داخل در اهل بیت خود می کرد.

پس معلوم می شود مراد از اهل بیت، کسان دیگری غیر از همسران پیامبر(ص) می باشند.

۲. آیه ی مباهله

آیه ی مباهله یکی از آیاتی است که حقانیت امیرالمؤمنین(ع) و برتری ایشان

۱- هود / ۴۶.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۵۳۹.- المستدرک، حاکم نیشابوری، ذکر سلمان الفارسی رضی الله عنه، ج۳، ص۵۹۸؛ مجمع الزوائد، هیثمی، باب تاریخ غزوهْ الخندق و قریظه، ج۶، ص۱۳۰؛ الآحاد والمثانی، ضحاک، ج۵، ص۱۷۲، ح۲۷۰۷، (زید بن ابی اوفی)؛ مسند ابی یعلی، ج۱۲، ص۱۴۲ تا ۱۴۴، ح۶۷۷۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی (من اخبار سلمان و وفاته)، ج۶، ص۲۱۳؛ المعجم الاستیعاب، ابن عبدالبر (۱۰۱۴ سلمان فارسی)، ج۲، ص۶۳۸. (محقق)

۳- ابراهیم / ۳۶.

را بر همه ی صحابه اثبات می کند:

{فَمَنْ حَاجَّكَ فيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَكُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَكُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكاذِبينَ}.(۱)

پس هر که درباره عیسی با تو به بحث و مجادله پرداخت پس از آن که علم آن به تو رسید، پس بگو: بیایید ما و شما

فرزندان و زنان و جان های خویش را بخوانیم آن گاه به درگاه خدا زاری کنیم و در حق یکدیگر نفرین کنیم و لعنت خدا را بر هر کدام از ما دو گروه که دروغگوست قرار دهیم.

نکته ۱. «سیوطی» مفسر بزرگ اهل تسنن درباره شأن نزول این آیه چنین می نویسد: دو نفر از چهره های سرشناس مسیحی به نام «عاقب» و «سید» محضر رسول خدا(ص) رسیدند. حضرت به آن دو فرمود: مسلمان شوید، گفتند: ما مسلمانیم، فرمود: دروغ می گویید. اگر بخواهید ثابت می کنم که شما مسلمان نیستید. گفتند: ثابت کن، فرمودند: نشانه ی آن علاقه شما به صلیب، شراب نوشیدن و خوردن گوشت خوک است. سپس آنان را به مباهله فرا خواندند. قرار شد صبح روز بعد حاضر شوند. هنگام صبح رسول خدا(ص) در حالی که دست علی را گرفته بود و فاطمه و حسن و حسین(ع) با وی بودند از مدینه بیرون رفته، سید و عاقب را دعوت به مباهله نمودند ولی آن ها نپذیرفتند

و تسلیم شدند. رسول خدا(ص) فرمود: قسم به آن که مرا به حق مبعوث کرده است اگر دعوت به مباهله را می پذیرفتند، از آسمان آتش بر آنان می بارید. جابر می گوید: این آیه در

۱- آل عمران / ۶۱.

شأن خاندان پیامبر نازل شد: {فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ...} سپس گفت: مراد از {أَنْفُسَنا} رسول خدا و علی است و مراد از {أَبْناءَنا} حسن و حسین و مراد از {نِساءَنا} فاطمه است.(۱)

بدون شک آیه ی مباهله در حق اهل عبا و پنج تن برگزیده خدا نازل شده است. این مطلب را بسیاری از محدثان، مفسران، مورخان و متکلمان در کتاب های خود آورده و جزو مسایل مسلم و تردیدناپذیر دانسته اند؛ از سویی مدارک زنده شهادت می دهد که پیامبر| در داستان مباهله با نصارای نجران از زنان

جز پاره تن خود فاطمه(س) و از فرزندان جز دو نوه اش حسن و حسین و علی که نفس وی به شمار می رود، همراه نبردند.

«مسلم» در کتاب صحیح می نویسد:

پس از نزول این آیه، رسول خدا علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زد، آن گاه چنین دعا کرد: خداوندا اینان خاندان و اهل بیت من هستند.(۲)

ص: ۱۱۱

۱- الدر المنثور، ج۲، ص۲۳۰، - اسباب النزول الآیات، واحدی نیشابوری، سوره آل عمران، ذیل آیه شریفه، ص۶۸. (محقق)

۲- ولمّا نزلت هذه الآیه: (فقل تعالوا ندع أبنائنا وأبنائکم) دعا رسول الله| علیّاً وفاطمه وحسناً وحسیناً فقال: اللهمّ هؤلاء أهلی. (صحیح مسلم، ج۷، ص۱۲۰، ح ۶۳۷۳، ج۵، ص۲۳، ح۳۲) کتاب فضائل الصحابهٌ، باب فضائل علی رضی الله عنه. - این روایت در کتب دیگر اهل تسنن نیز بیان شده است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم: سنن ترمذی، (من سورهً آل عمران)، ج۴، ص۲۹۳ و ۲۹۴، ح ۴۰۸۵؛ ج۵، ص۳۱ و ۳۲، ح ۳۸۰۸؛ مناقب علی بن ابیطالب؛ مسند احمد، مسند ابی اسحاق سعد بن ابی وقاص، ج۱، ص۱۸۵؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، (من مناقب اهل بیت رسول الله|)، ج۳، ص۱۵۰؛ السنن الکبری، بیهقی، (کتاب النکاح، ج۷، ص۶۳. (محقق)

نکته ۲. خداوند در این آیه به صراحت علی(ع) را نَفْسِ رسول خدا| خوانده است. یکی از آیاتی که برتری علی(ع) نسبت به همه افرادبشر - حتی از انبیا(ص) غیر از پیامبر اسلام| - از آن استفاده می شود، همین آیه است؛ زیرا خداوند، علی(ع) را نفس پیامبر| خوانده است، از روایات و گفتار مورخان و محدثان نیز استفاده می شود که مراد از «انفسنا» علی(ع) است.

«ابن کثیر» اهل تسنن می نویسد:

جابر گفته است مراد از {أَنْفُسَنا} رسول خدا و علی است، مراد از {أَبْنَائَنا} حسن و حسین و مراد از {نِساءَنا} فاطمه است.(۱)

چرا پیامبر| در جریان مباهله ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه را با خود نبرد؟ چرا از بین زن ها فقط فاطمه ی زهرا(س) و از بین صحابه علی بن ابی طالب و حسنین(ع) را به همراه خود برد؟ آیا این نشانه ی برتری علی(ع) و

خانواده اش نسبت به دیگر صحابه نیست؟ کسانی که دیگر صحابه را بر علی(ع) و خانواده اش برتری می دهند به این آیه چه پاسخی می دهند؟

۳. آیه ی خیر البریهْ

یکی از آیاتی که دلیل بر برتری علی(ع) نسبت به همه افراد بشر از گذشته و آینده حتی پیامبران اولوالعزم(ع) (به جز خاتم انبیا|) و همه ی صحابه دارد

ص: ۱۱۲

۱- قال جابر: (أنفسنا وأنفسکم) رسول الله وعلی بن أبی طالب (وأبنائنا) الحسن والحسین (ونسائنا) فاطمه. وهکذا رواه الحاکم فی مستدرکه... ثمّ قال: صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه. تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۳۷۹.

این آیه است:

{إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ}.(۱)

آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آنان بهترین آفریدگانند.

«سیوطی» در شأن نزول این آیه می نویسد:

عایشه می گوید: از رسول خدا| پرسیدم گرامی ترین آفریده نزد خدا چه کسی است؟ فرمود: مگر این آیه قرآن را نخوانده ای؟: {إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ

خَیْرُ الْبَرِیَّهِ}.

«ابن عساکر» از جابر بن عبدالله چنین روایت کرده است:

ما نزد پیامبر| بودیم که علی از راه رسید، پیامبر| فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، این و شیعیان اویند که در روز قیامت رستگارند، و این آیه نازل شد: {إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا...} و یاران رسول خدا هرگاه علی از راه می رسید می گفتند(۲): بهترین آفریدگان آمد.(۳)

۱- البینهْ / ۷.

۲- جاء خیرالبریهْ.

۳- الدر المنثور، ج۸، ص۵۸۹. در کتب دیگر اهـل تسـنن به این روایت و روایات دیگر به معنی «خیر الناس، خیر البشـر» اشاره شده است: - تاریخ مدینهْ دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۳۷۱، مناقب علی بن ابی طالب(ع) و ما نزل من القرآن، الفصل الثامن، حدیث ۱۲۲ تا ۱۲۹، ص۱۰۹ تا ۱۱۱؛ و سورهْ البینهْ، ص۳۴۶، ح ۵۸۰؛ فضائل امیرالمؤمنین علی(ع)، ابن عقدهْ الکوفی، الفصـل الثانی و العشرون، ص۲۱۹؛ المنـاقب، الموفق الخوارزمی، الفصل التاسع، ص۱۱۲، ح ۱۲۰؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسـکانی، ج۲، ص۴۶۸، ح۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ ذیل آیه ی شـریفه؛ فتح القدیر، شوکانی، سوره بینه، ذیل آیه ی شـریفه، ج۵، ص۴۷۷؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج۵، ص۱۰۱؛ المعجم الکبیر، طبرانی، من منـاقب ابن مسـعود، ج۹، ص۷۶؛ کنز العمال، متقی هنـدی، فضائل علی(رضی الله عنه)، ج۱۱، ص۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵و ۳۳۰۴۶؛ تاریخ بغداد، حرف الکاف من آباء، ج۳، ص۴۰۹؛ الثقات، ابن حبّان، ج۹، ص۲۸۱؛ الکامـل، عبـدالله بن عـدی، (شـریک بن عبـدالله...)، ج۴، ص۱۰ و (صالـح بن عبـدالله بن صالـح المـدنی) ج۴، ص۶۷؛ تاریـخ بغـداد، خطیـب بغـدادی (الحسـن بـن محمـد بـن حسـن ابن جیر...)، ج۷، ص۴۳۳؛ انسـاب الاشـراف، بلاذری، ص۱۰۳، ح ۳۶. (محقق)

مفسر اهل تسنن؛ «محمد بن جریر طبری» در تفسیر این آیه می گوید:

«خدای متعال می فرماید: آنان که به خدا و رسولش محمد| ایمان آوردند و خدا را خالصانه و یگانه و بدون شریک پرستیدند، و نماز را بر پا داشتند و زکات دادند و خدا را در همه ی اوامر و نواهی او اطاعت نمودند، آنانند که بهترین آفریدگانند». می گوید: از مردم آنان که چنین کنند بهترین آفریدگانند.

ابن حمید از عیسی بن فرقد از ابوالجارود از محمد بن علی؛ امام باقر(ع)، مرا حدیث کرد که پیامبر| فرمود: ای علی، خیرالبریه تو و

شیعیان تو هستند.(۱)

نکته ۲. با وجود اینکه مفسران اهل تسنن ذیل آیه ی هفتم سوره بینه تصریح کرده اند که پیامبر| فرمود: «علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارند.» و اذعان کرده اند که شیعه ی علی از زمان خود رسول خدا| مطرح بوده است. پس چرا می گویند شیعه، مذهب جدیدی است که به وسیله ی «عبدالله بن سبا» و «شاه اسماعیل صفوی» تأسیس شده است؟

در زمانی که طلبه ی اهل تسنن بودم از بسیاری از مولوی ها شنیده بودم که می گفتند شیعه از زمان شاه اسماعیل صفوی به وجود آمده است! البته این مطلب در هیچ کتابی از کتب اهل تسنن وجود نداشت فقط آن ها برای اغتشاش اذهان مردم می گفتند!

۱- جامع البیان عن تأویل آیات القرآن، ج ۳۰، ص ۲۶۴.

بعد از این که شیعه شدم، به یکی از مولوی های اهل تسنن خاش، که این مطلب را ازاو هم شنیده بودم، زنگ زدم و از ایشان تاریخ پیدایش شیعه را پرسیدم.

گفت: سیصد سال قبل و در زمان شاه اسماعیل صفوی به وجود آمده است!

گفتم: آقای مولوی! مگر کتاب «البدایه و النهایه» ابن کثیر را نخوانده ای که در چند جای آن درباره ی روایاتی که خلاف نظرشان است می گوید این روایات را شیعه جعل کرده است؟

ادامه دادم و گفتم: آیا این کتاب را دارید؟

گفت: بله، من الان در کتاب خانه هستم.

گفتم: لطفا جلد ۲ صفحه ی ۳۴۲ را بیاور!

گفت: چند لحظه صبر کن تا کتاب را بیاورم.

کتاب را آورد و باز کرد. گفتم: آیا ننوشته است که «طبق عقیده ی ما عبدالمطلب و ابوطالب، بت پرست بودند و کافر از دنیا رفته اند، بر خلاف نظر فرقه ی شیعه».(۱)

مولوی گفت: بله، نوشته است، و عبارتش را خواند.

گفتم: ببخشید آقای مولوی، ابن کثیر چند سال قبل زندگی می کرده است؟

گفت: تقریبا هفتصد سال قبل.

ص: ۱۱۵

۱- أن عبد المطلب مات علی ما کان علیه من دین الجاهلیه خلافا لفرقه الشیعه فیه وفی ابنه أبی طالب علی ما سیأتی. البدایهْ والنهایهْ، ابن کثیر ج۲، ص۳۴۲.

گفتم: پس معلوم می شود که قبل از ابن کثیر، فرقه ی شیعه وجود داشته است که ابن کثیر از آن نام می برد!

مولوی با نهایت تعجب گفت: بله همین طور است که شما می گویید. معلوم است که شما اهل تحقیق و مطالعه هستید.

نکته ۳. پیامبر اسلام| در زمان حیاتشان از شیعه نام برده است،(۱) آیا برادران اهل

تسنن روایتی دارند که پیامبر| در زمان حیاتش از اهل تسنن نام برده باشد؟ مثلاً گفته باشد: ابوبکر، عمر و پیروان آنها روز قیامت رستگارند؟ آیا چنین چیزی آمده است؟

۴. آیه ی ولایت

آیه ی ولایت:

{إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ}.(۲)

ولیّ و سرپرست شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

۱- المعجم الاوسط، طبرانی، ج۴، ص۲۱۱؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۸۶ ذیل آیه ی ۲ سوره ی بقره، حدیث ابن عباس؛ و ج۲، ص۱۷۷، ح ۸۰۸ ذیل آیه ی ۳۹ سوره زمر؛ و ج۲، ص۲۹۵، ح ۹۲۷ ذیل آیه ی {وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ}؛ و ج۲، ص۴۵۵، ح ۱۱۲۱و ۱۱۲۲و ۱۱۲۳ سوره تین؛ و ج۲، ص۴۶۶، ح ۱۱۲۵ تا ۱۱۴۰ ذیل آیه ی ۷ سوره بینه و... . (محقق)
۲- مائده / ۵۵.

نکته ۱. مراد از {الَّذِینَ آمَنُوا} کسانی که ولایت بر مردم دارند قطعا امام امیرالمؤمنین(ع) است؛(۱) زیرا این آیه درزمانی نازل شده است که امام علی(ع)

ص: ۱۱۷

۱- علاوه بر مآخذ و کتب شیعه، مصادر و مراجع مهم و فراوان تفسیری، حدیثی، تاریخی و أدبی اهل تسنن جملگی بر آنند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی(ع) به شرحی که اجمالاً توضیح داده می شود نازل شده است. المعجم الأوسط، الطبرانی، ج۶، ص۲۱۸؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۱، ص ۳۲۰-۳۲۱، ح۹۵۵؛ معرفهْ علوم الحدیث، الحاکم النیشابوری، ص۱۰۲؛ شرح نهج البلاغهْ، ابن أبی الحدید، ج۱۳، ص۲۷۷؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص۲۳-۲۴ و ص۸۵ -۸۸؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزیلعی، ج۱، ص۴۰۹ -۴۱۰، ح۴۲۰ و ج۲، ص۲۳۷ -۲۳۸؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج۱۳، ص۱۰۸ ح۳۶۳۵۴ و ج۱۵، ص۱۰۲ ح۴۰۲۶۶؛ زاد المسیر، ابن الجوزی، ج۲، ص۲۹۲ و ص۲۹۲؛ تفسیر الرازی، الرازی، ج۱۲، ص۲۶ (القول الثانی: أن المراد من هذه الآیه شخص معین، وعلی هذا ففیه أقوال)؛ تفسیر القرطبی، القرطبی، ج۶، ص ۲۲۱ (المسأله الثانیه)؛ تفسیر الجلالین، المحلی، السیوطی، شرح ص۳۳۷ -۳۳۸؛ الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، ج۲، ص۲۹۳ -۲۹۴ قوله تعالی (انما ولیکم الله ورسوله)؛ لباب النقول، السیوطی، ص۹۳ قوله تعالی (إنما ولیکم الله) و ص۸۱ قوله تعالی: (إنما ولیکم الله)؛ فتح القدیر، الشوکانی، ج۲، ص۵۳ قال فی قوله (إنما ولیکم الله ورسوله)؛ تفسیر الآلوسی، الآلوسی، ج۶، ص۱۶۷؛ تاریخ مدینهْ دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۳۵۶ -۳۵۷ و ج۴۵، ص۳۰۳؛ انساب الأشراف، البلاذری، ص۱۴۹ -۱۵۰؛ الکشاف عن حقائق التنزیل وعیون الأقاویل، الزمخشری، ج۱، شرح ص۶۲۳ -۶۲۴؛ مناقب علی بن أبی طالب(ع) وما نزل من القرآن فی علی×، أبی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی، ص۱۲۷ -۱۳۳، ح۱۶۱ و ص۲۳۳ -۲۳۸ قوله تعالی: {إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه ویؤتون الزکوه وهم راکعون} ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون) ح ۳۳۵ تا ۳۴۴؛ تفسیر البیضاوی، البیضاوی، ج۲، ص۳۳۸ -۳۴۰ {إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه}؛ تفسیر النسفی، النسفی، ج۱، ص۲۸۹ {و هم راکعون}؛ تفسیر البغوی، البغوی، ج۲، ص۴۷؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۲۰۹ -۲۴۹، ح ۲۱۶ تا ۲۴۳؛ تفسیر السمعانی، السمعانی، ج۲، ص۴۷ -۴۸ قوله تعالی، {إنما ولیکم الله ورسوله}؛ تفسیر الواحدی، الواحدی، ج۱، ص۳۲۵، ۵۵ {إنما ولیکم الله ورسوله}؛ أسباب نزول الآیات، الواحدی النیسابوری، ص۱۳۳ -۱۳۴ قوله تعالی: {إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا}؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج۴، ص۸۰ -۸۱؛ تفسیر ابن زمنین، أبی عبد الله محمد بن عبد الله بن أبی زمنین، ج۲، ص۳۳، ۳۴ {إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا}؛ تفسیر السمرقندی، أبو اللیث السمرقندی، ج۱، ص۴۲۳ -۴۲۴ سورهْ المائدهْ الآیات ۵۵ -۵۶ قوله تعالی {إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا}؛ أحکام القرآن، الجصاص، ج۲، ص۵۵۷ باب العمل الیسیر فی الصلاهْ قال الله تعالی: {إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه ویؤتون الزکوه وهم راکعون}؛ التسهیل لعلوم التنزیل، الغرناطی الکلبی، ج۱، ص ۱۸۱ {إنما ولیکم الله}؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیهْ الأندلسی، ج۲، ص۲۰۸-۲۰۹ سورهْ المائدهْ ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ الخطاب بقوله {إنما ولیکم الله}؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج۲، ص۷۳-۷۴ و قوله {الذین یقیمون الصلوه ویؤتون الزکوه وهم راکعون}. (محقق)

در حال رکوع به فقیری که از مردم درخواست کمک می کرد، انگشتر خود را صدقه داد.

بنابر تصریح بسیاری از علمای اهل تسنن، این آیه در باره ی امیرالمؤمنین(ع) نازل شده است. «قاضی عضد الدین الإیجی» متوفای ۷۵۶ در این باره می گوید:

تمامی مفسران اجماع دارند که این آیه در باره ی امام علی(ع) نازل شده است.(۱)

«سعد الدین تفتازانی» نیز تصریح می کند:

[این آیه] به اتفاق مفسران درباره ی علی بن أبی طالب× - هنگامی که در حال رکوع انگشترش را به فقیر نیازمند بخشید - نازل شده است.(۲)

نکته ۲. بعضی از مولوی ها برای مخدوش کردن ذهن جوانان اهل تسنن گفته اند: صدقه

دادن علی(ع) در هنگام نماز، فعل اضافه بوده و با این کار نماز علی(ع) باطل شده است! من تعجب می کنم که چگونه این صدقه دادن را فعل اضافه محسوب می کنند در حالی که هیچ یک از مفسران اهل تسنن این کار را

۱- وأجمع أئمّه التفسیر أنّ المراد علی. المواقف فی علم الکلام، ص۴۰۵.

۲- نزلت باتّفاق المفسّرین فی علی بن أبی طالب، رضی الله عنه، حین أعطی خاتمه و هو راکع فی صلاته. شرح المقاصد فی علم الکلام، ج۵، ص ۲۷۰.

فعـل اضـافه حسـاب نکرده است!؛ خـدای متعـال هم که این آیه را نازل کرده است، نگفته که علی(ع) فعل اضافه انجام داده و نمـازش باطـل است!؛ حتی خود پیـامبر| هم که آیه را دریـافت کرد نفرمود نمـاز علی(ع) باطـل بوده است! مولوی ها این را از کجا نقل کرده انـد؟ آیا آن ها با این سـخن خود، خـدا و رسول خـدا| را زیر سؤال نمی برنـد! وقتی خداوند متعال و رسول او کار امیرالمؤمنین علی(ع) را تأیید کرده اند، دیگر شما چه می گویید؟

بلکه از آن طرف، فقهـای شـیعه و اهـل تسـنن بر اسـاس شـأن نزول این آیه و عمـل علی(ع) فتوا داده انـد که کارهای جزیی و اندک در نماز جایز است و موجب بطلان نماز نمی شود.

«قرطبی» در «جـامع احکام القرآن»(۱) می گویـد طـبری گفته است که این (صـدقه دادن انگشـتر از نـاحیه ی امیرالمؤمنین(ع)) دلاـلت می کنـد که کار انـدک نماز را باطل نمی کنـد؛ زیرا صـدقه دادن کاری بود که در حال نماز صورت گرفت و موجب باطل شدن نماز نگردید.

نکته ۳. بعضـی از مولوی ها در برابر این سؤال که چرا شیعیان در نماز دست هایشان را نمی بندند توجیه کرده، گفته اند: برای این که حضـرت علی(ع) در جنگ، دست هایش پر از خون بود و نمی توانست دست های خود را ببنـدد و دست های خود را بازگـذاشت؛ به این دلیل شـیعیان دست نمی بندنـد!. البته این مطلب در هیچ کتابی از کتب اهل تسـنن نیامده است ولی فقط به یک سخن بسیار معروف و مشهور تبدیل شده است. این حرف را فقط به خاطر عناد و دشمنی با

۱- جامع احکام القرآن، ج۶ ص۲۲۱، دارالفکر.

شیعه مطرح کرده اند. از یک طرف می گویند؛ اگر از دستمان خون جاری شود وضویمان باطل

می شود و نمازی هم که خوانده شده باطل است، از طرف دیگر می گویند حضرت علی(ع) با وجود دست و پای پر از خون، نماز خوانده و نمازش هم صحیح بوده است؟!!

۵. آیه ی اولی الامر

۲. آیه ی اولی الامر:

اشاره

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ}.(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و صاحبان امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

نکته ۱. در این آیه، اطاعت از اولی الامر، در کنار اطاعت از خداوند و پیامبر| به صورت مطلق آمده است و همان طور که از خداوند و پیامبر| در همه ی زمینه ها باید اطاعت کرد از اولی الامر هم باید در همه ی زمینه ها اطاعت کرد.

نکته ۲. همان طور که خدا و پیامبر| معصوم

از خطا و گناه هستند اولی الامر هم باید معصوم از خطا و گناه باشند. اگر معصوم نمی بودند خداوند متعال دستور به اطاعت بدون چون و چرا از آنان را نمی داد.

نکته ۳. با توجه به این که اطاعت از اولی الامر در کنار اطاعت از خداوند و

۱- نساء / ۵۹.

پیـامبر که معصوم از گنـاه هسـتند، آمـده است؛ اگر منظور از اولی الامـر را امامـان معصوم نگیریم دچـار اختلافات و تناقضات فراوانی می شویم. همـان طور که اهل تسـنن در آن دچار اختلاف و تناقض شـده انـد تا جایی که عـده ای گفته انـد: منظور از اولی الامر؛ هر کسـی است که بر مسـلمانان حکـومت کنـد که طبق این آیه اطـاعت از او بر مـا واجب است حـتی اگر یزیـد و حجاج باشد و این اطاعت را از این آیه استفاده کرده بودند.

به یاد دارم در زمان جنگ تحمیلی صـدام علیه ایران، مولوی های هنـد و پاکسـتان و حتی برخی مولوی های ایران، بعد از نماز دست به دعا بر می داشـتند و دعا می کردنـد که خدایا صدام حسـین را در این جنگ پیروز بفرما! و معتقد بودند صدام قاتل و جانی که در دوران سیاه حکومتش، صدها هزار شیعه و اهل تسنن ایرانی و عراقی را به شهادت رسانده بود، همان اولی الامری است که خداوند اطاعت از او را در این آیه واجب کرده است.

حال خودتان قضاوت کنید چگونه کسانی که از اهل بیت عصـمت و طهارت(ع) فاصـله گرفته اند و به آنچه خودشان از آیات قرآن می فهمنـد عمل می کننـد، دچار تناقض شده اند و اطاعت از صدام و یزید را هم ردیف اطاعت از خدا و پیامبر قرار داده اند و چگونه حکومت های ظالم و سفاک را با نادانی شان، امضا کرده اند و مذهبشان را در پناه آنان گسترش داده اند؟

ص: ۱۲۱

یات دیگری هم هست مانند آیه ی ابلاغ،(۱)

آیه ی ابتلا،(۲) آیه ی مودت،(۳)) آیه ی شرا(۴) و... که به سبب اختصار به آن ها نمی پردازیم و خوانندگان را به کتاب هایی مانند «شبهای پیشاور» و «المراجعات» و«الغدیر» که در این زمینه نوشته شده است ارجاع می دهم.

علاوه بر آیات، احادیث و روایات زیادی نیز از پیامبر نقل شده که می توانند دلیل محکم و قابل اعتمادی برای حقانیت شیعه و ولایت اهل بیت باشند. در اینجا به دو حدیث اشاره می کنم؛

حدیث «خلفائی اثنا عشر»

یکی از بهترین و قوی ترین ادله بر حقانیت مذهب شیعه، حدیث اثنا عشر است که پیامبر اکرم

، حضرت علی(ع) و یازده فرزند بزرگوارش را به عنوان دوازده امام معین کرده است. این حدیث در کتب معتبر اهل تسنن نیز آمده است از جمله: حدود ۲۶ روایت در «صحیح بخاری» و «مسلم» آمده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

«خلفا و جانشینان من، دوازده نفرند.»

نه بیشتر و نه کمتر و این از معجزات اسلام و حقانیت مذهب شیعه است.

یکی از اعتقادات اصولی شیعه در بحث خلافت، ایمان داشتن به خلافت امامان دوازده گانه است که اسامی مبارک آنان را در کتاب آورده ایم.

۱- {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...}. (مائده / ۶۷)
۲- {وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ...}. (بقره / ۱۲۴)
۳- {قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی...}. (شوری / ۲۳)
۴- {وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ الله...}. (بقره / ۲۰۷)

آن چه که در طول تاریخ اسلام بعد از رحلت رسول الله بین مسلمانان اهل تسنّن جهان مشهور است، خلافت خلفای اربعه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) می باشد.

امروزه هم در بیشتر کتاب هایشان معتقد به خلافت همین چهار نفرند. بنابراین از آنها باید بپرسی که آیا آنان واقعاً احادیثی موثق و یا ضعیف دال بر خلافت خلفای چهارگانه همانند این احادیث موثق دوازده گانه دارند؟!

در هیچ یک از کتاب های اهل تسنّن حدیثی به این مضمون که پیامبر| بفرمایند: «خلفائی اربعه...» نیافته ام؛ همچنین در طول تاریخ بعد از رسول الله| در بین تمام مسلمانان شیعه مشهور است که خلفای رسول الله دوازده نفرند و همه اهل تسنّن هم شیعیان دوازده امامی را نسبتاً می شناسند.

با وجود این که این احادیث به صراحت و کرارا در کتاب های بزرگان اهل تسنّن مطرح شده ولی باید پذیرفت که عامل واقعی و معتقد حقیقی به احادیث شیعیان هستند نه اهل تسنّن؟!

آن چه که در دفاعیات کتابی، لسانی و همایشی علمای اهل تسنّن در بحث خلافت وجود دارد، دفاع از خلافت خلفای اربعه، خاصه خلفای ثلاثه است، پس این دفاع آنان در حقیقت ناقص است؛ زیرا احادیث، خلافت دوازده نفر را بیان می کنند نه سه و یا چهار نفررا.

نقل این احادیث برای همه ی ما مهم است ولی آن چه که مهم تر است تکلیف امت اسلامی بعد از رحلت رسول الله است. بنابراین ضروری است به احادیث دقت بفرمائید.

ص: ۱۲۳

احادیث «اثنا عشر»

۱. فی صحیح مسلم عن جابر بن سمره قال : «إنّ هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم إثنا عشر خلیفه، ثمّ تکلّم بکلام خَفِیَ عَلَیّ، فقلت لأبی: ما قال؟ قال: قال: کلّهم من قریش».(۱)

امرالهی که اسلام باشد به پایان نخواهد رسید مگر این که ۱۲ نفر بین امت اسلامی خلافت کنند!!

۲. وفی روایه اُخری: «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعه، أو یکون علیکم اثنا عشر خلیفه، کلّهم من

قریش».(۲)

«همواره دین پا برجاست تا آن که قیامت برپا شود و دوازده نفر از قریش بر شما خلافت کنند».

۳. روی أحمد أیضاً عن مسروق، قال: جاء رجل إلی عبد اللّه بن مسعود، فقال: هل حدّثکم نبیّکم کم یکون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم، و ما سألنی عنها أحد قبلک و إنّک لمن أحدث القوم سنّاً. قال: «یکونون عدّه نقباء موسی، اثنی عشر نقیباً».(۳)

مثل نقباء بنی اسرائیل دوازده نفر هم بعد از رسول الله خلیفه اند.

۱- صحیح مسلم، ج۳، ص۶، کتاب الإمارهْ، باب الناس تبع لقریش، والخلافهْ فی قریش.

۲- صحیح مسلم، ج ۶، ص۴، (ج ۳ ص۱۴۵۲) کتاب الإمارهْ، باب الناس تبع لقریش و الخلافهْ فی قریش.

۳- مسند أحمد بن حنبل، ۳۹۸/۱؛ مجمع الزوائد، ۱۹۰/۵؛ تاریخ مدینهْ دمشق، ۲۸۶/۱۶؛ وهذا الحدیث حسّنه ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری، ۱۸۳/۱۳؛ و ابن حجر الهیثمی فی تطهیر الجنان واللسان، ص۳۱۳؛ السیوطی فی تاریخ الخلفاء، ص۸؛ البوصیری فی مختصر إتحاف السادهْ المهرهْ بزوائد المسانید العشرهْ، ۴۳۶/۶.

۴. و هؤلاء الاثناعشر باقون إلى قیام

الساعه. «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعه».

تا قیامت بر پا نشده خلیفه رسول الله وجود دارد.(۱)

این احادیث پنج پرسش مهم را برای من ایجاد کرده است:

۱. چرا خلافت رسول الله در دوازده نفر معین و مشخص شده است؟!

۲. آیا طبق این احادیث موثق، اهل تسنّن قائل به دوازده خلیفه اند؟!

۳. منظور از این دوازده نفر خلیفه چه کسانی و از چه قبیله ای هستند؟!

۴. آیا آن دوازده نفر خلیفه از طرف رسول الله معرفی شده اند؟!

۵. آیا این دوازده نفر برای زمان، مکان و امت خاصی خلافت می کنند؟!

نکته: حقیقتاً فهمیدن مباحث اختلافی میان شیعه و اهل تسنّن برای ما طلبه ها ودانشجویان بسیار مهم است؛ ولی باید بدانیم که زمانی ما آگاه به این اختلافات می شویم که علما و محققین شیعه و اهل تسنّن و علل و عوامل اختلافات و پاسخ آنها را بیان بکنند.

یکی از موارد مهم اختلافی ما با اهل تسنّن، مسئله خلافت و جانشینی بعد از رسول خدا| است، که جالب ترین نکته بحث تمرکز در همین احادیث است.

سال ۸۷ در یک مذاکره تلفنی با یکی از علمای اهل تسنّن بلوچستان بحثی داشتم که با این سؤال شروع کردم گفتم: جناب مولوی خلفای پیغمبر چند نفر بودند؟! گفت: چهار نفر! گفتم: به چه دلیل چهار نفر؟ گفت به دلایلی که در

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص۴.

جریانات سقیفه، استخلاف، شورای شش نفره وبیعت وجودداشت! (دوستان به کتب محققین مراجعه کنند و ببینند که این چهار جریان چگونه به وجود آمده است!)

گفتم: جناب مولوی! حدیثی در منابع موثق اهل تسنّن وجود دارد که بیان گر این است که پیامبر اسلام دوازده خلیفه داشتند. با تعجب گفت: چه حدیثی؟ گفتم: حدیث «اثنا عشر» که به چندین عبارت و کلمه اثنا عشر نقل شده است. تا احادیث مذکور را خواندم باتعجب گفت : بله واقعاً این حدیث صحیح است باید تحقیق کنم که این احادیث به چه کسانی مرتبط است! قرار شد ایشان یک هفته بررسی کند و در تماس باشیم ولی بعد از آن دیگر تلفن بنده را جواب نداد!!!

برای اثبات خلافت و رهبری و جامعیت این دوازده نفری که حضرت رسول| خلافت آنها را مطرح فرموده اند؛ به آیات نورانی قرآن اشاره ای داشتیم. اکنون که متوجه شدیم ولایت و امامت منحصر در دازده نفر است، باید ببینیم نصب و تعیین آنها به عهده چه کسی است؟

خداوند متعال می فرماید:

{إِنّ اللَّه اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ

وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ}.(۱)

در این آیه مبارکه دو مطلب بسیار جالب و قابل توجه وجود دارد که دال بر انتصاب هادی و رهبر مستقیما از ناحیه خداوند متعال است.

مطلب اول: «انّ الله اصطفی» یعنی: به تحقیق خداوند برگزیده است. انتخاب

۱- آل عمران / ۳۳.

یک انسان برگزیده برای هدایت عالمیان از ناحیه خداوند متعال است! کسی را که خداوند برای هدایت بشریت و موجودات بر می گزیند قطعاً پاک و خالص و خالی از شرک و تکبّر و... است؛ مثل انتخاب انبیا که قبل از نبوتشان هم نه مشرک بودند و نه متکبّر آنان طبق عقیده اهل تسنّن و شیعه معصوم اند.

مطلب دوم: در این آیه مبارکه خداوند متعال پس از برگزیدگی آدم و نوح برگزیدگی آل ابراهیم وآل عمران را هم مطرح کرده

است! در این مطلب مراد از آل ابراهیم، طبق بسیاری از تفاسیر مهم اهل تسنّن، همان آل محمد | هستند!! و اکثریت اهل تسنّن معتقدند که آل محمد، علی و فاطمه و حسن و حسین اند!(۱)

حتی در بخاری و مسلم و بعضی کتب دیگر اهل تسنّن در مورد کیفیت صلوات و حدیث کساء مواردی مطرح شده که منظور از اهل بیت و آل محمد «علی و فاطمه و حسن و حسین اند»!(۲)

چه بسا همه چهار مذهب اهل تسنّن در تشهد نمازشان به آل محمد صلوات می فرستند که این صلوات مشهور به صلوات ابراهیمی است!

بنابراین طبق این آیه مبارکه (که درمناظره قبل هم اشاره شد) ثابت گردید که امامان ما مستقیماً از ناحیه خداوند متعال برای هدایت بشریت منصوب و برگزیده شده اند.

۱- تفسیر الکبیر، ج۵، ص۲۷۷؛ الصواعق المحرقهْ، ص۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج۷، ص ۱۳۰.

۲- صحیح بخاری، ج۳، کتاب التفسیر «سوره احزاب» صحیح مسلم، ج۱ کتاب الصلاهْ، صحیح ترمذی، ج۵، ص۳۲۷ و ۳۲۷.

در «صحیح مسلم» از جابر بن سمره نقل شده است:

إن هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم إثنا عشر خلیفه.(۱)

لا یزال أمر الناس ماضیا ما ولیهم إثنا عشر رجلاً.(۲)

«این جهان، نابودشدنی نیست، تا آن که دوازده نفر، ولایت و امامت جامعه را به عهده بگیرند».

در «مسند احمد» نقل شده:

عزت این دین، به دوازده خلیفه ی من است. اگر مردم به آن ها ضرر بزنند یا مردم با این خلفای من مخالفت کنند و مایه ی خذلان آن ها شوند، اینان به خودشان ضرر می زنند.(۳)

از این گونه روایات، زیاد داریم. در بعضی از منابع این گونه آمده که پیامبر اکرم(ص)فرمود:

«کلُّهم مِن بنی هاشم».(۴)

تمام این دوازده نفر، از بنی هاشم هستند.

پیامبر اکرم(ص) فرمود: خلفای من دوازده نفر هستند. این روایت متواتر است و در آن هیچ شکی نیست و قابل انکار هم نیست. از عزیزان اهل تسنّن می پرسیم، این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ برای ما معین کنید؟

یک دسته از اهل تسنن، خیلی راحت اعتراف کردند که ما معنای این حدیث را نفهمیدیم.

۱- صحیح مسلم، ج۶، ص۳ و ۴.

۲- همان.

۳- مسند احمد، ج۵، ص۸۷.

۴- ینابیع المودة، للقندوزی، ج۳، ص ۲۹۰.

«ابن جوزی» در «کشف المشکل» می نویسد: من مدت طولانی ای را درباره ی این حدیث تحقیق کردم، هر کجا که احتمال می دادم بزرگان ما درباره ی این حدیث، سخن گفته اند، رفتم و جستجو کردم. از هر کسی که احتمال می دادم این حدیث را می تواند توضیح بدهد، سوال کردم، ولی کسی را پیدا نکردم که فهمیده

باشد مراد پیامبر اکرم| از دوازده خلیفه چیست؟(۱)

آقایان می گویند ما اهل تسننیم! این هم سنت پیامبر اکرم| است، پس چرا می گویید: ما نفهمیدیم!؟ آقای «ابن بطال» به نقل از «آقای مهلب» - از شخصیت های برجسته ی فقهی اهل تسنن - می گوید:

کسی را نیافتم که قطعا بگوید مراد پیامبر

اکرم| از این روایت چیست؟(۲)

از این گونه عبارات در کتاب های اهل تسنن زیاد است. بعضی ها مانند

۱- هذا الحدیث قد أطلت البحث عنه و تطلبت مظانه و سألت عنه، فما رأیت أحدا وقع علی المقصود به. کشف المشکل، ج۱، ص۴۴۹. - ما به بعضی دیگر از مصادر آن اشاره می کنیم: صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف، ج۸، ص۱۲۷؛ سنن ترمذی، باب ما جاء فی الخلفاء، ج۳، ص۳۴۰، ح۲۳۲۳ و ۲۳۲۴؛ سنن ابی داود، کتاب المهدی، ج۲، ص۳۰۹، ح۴۲۷۹ و ۴۲۸۰ و ۴۲۸۱؛ مسند احمد، (مسند عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه)، ج۱، ص۳۹۸؛ مسند احمد (مسند جابر بن سمرهٔ)، ج۵، ص۸۶ تا ۱۰۸ (شامل۳۲ حدیث)؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۶۱۷ و ۶۱۸؛ و ج۴، ص۵۰۱؛ مسند ابن جعد، ص۳۸۹ و ۳۹۰؛ مسند ابی یعلی، ج۱۳، ص۴۵۶ و ۴۵۷، ح۷۴۶۳؛ صحیح ابن حبان، ج۱۵، ص۴۳ تا ۴۶؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج۱، ص۲۶۳ و ج۲، ص۱۱۵ و ج۴، ص۱۸۹ و ج۶، ص۲۶۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۲، ص۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴تا ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶ و ج۲۲، ص ۱۲۰. (محقق)

۲- لم ألق أحدا یقطع فی هذا الحدیث. فتح الباری، لابن حجر عسقلانی، ج۱۳، ص۱۸۰؛ عمدهٔ القاری، للعینی، ج۲۴، ص۲۸۱.

«سیوطی» و «ابن حجر» تلاش کرده انـد که این دوازده نفر را درست کنند و گفته اند این دوازده خلیفه عبارتند از: خلیفه اول، خلیفه دوم، خلیفه سوم، امیرالمؤمنین(ع)، امـام حسن(ع) - که پنـج شـش مـاه خلیفه بود - معـاویه، بعـد از معـاویه می رسـند به یزید!.

آیـا به راستی یزیـدی که شـراب خوار، سـگ بـاز و میمون باز است، یزیـدی که قاتل فرزنـد پیامبر اکرم| است، یزیـدی که به دستور او ۷۰۰ صحابی پیامبر را در مدینه قتل عام کردند، می تواند خلیفه باشد!؟

آیا معاویه و یزید مردم را به حق و حقیقت هدایت می کردند یا از حق گمراه کرده اند؟

بعـد می آینـد دو سه نفر از بنی امیه و بنی عبـاس را روی هم می ریزنـد و «سـیوطی» آنان را به ۱۱ نفر می رسانـد و می گوید: نمی دانم که دوازدهمی کیست؟ مراجعه کنید به کتاب های اهل تسـنن، مخصوصا «شـرح نووی» برای صحیح مسلم «ابن حجر عسـقلانی» در «فتـح البـاری»، «عینی» در «عمـدهٔ القـاری»، «عسـقلانی» در «ارشاد الساری» و تمام شـروح دیگر صـحیح مسـلم و بخاری. این آقایان فقط یک حـدس هایی زده اند. عمر بن عبدالعزیز را آوردند جزو این دوازده نفر، دیدند نمی شود. اگر بنی امیه را بیاورند که ۱۲ نفر نمی شود بلکه حدود ۲۷ - ۲۸ نفر هستند. در حالی که پیامبر اکرم| فرمود دوازده نفر. اگر بنی عباس را بیاورنـد که حدود ۳۶ - ۳۸ نفر بودنـد و این هم نمی شـود. عـاقبت، خیلی راحت گفتنـد که مـا نمی فهمیم معنـای حـدیث چیست؟!

ما معتقد هستیم که مراد نبی مکرم(ص) ازاین روایت، امیرالمؤمنین(ع) و یازده فرزند بزرگوار ایشان است و لا- غیر. این روایات، جز با عقیده ی شیعه، با عقیده ی هیچ یک از مذاهب اهل تسنّن، تطبیق نمی کند.

آری ۱۲ خلیفه ی بر حق رسول خدا| که در روایات متعددی از شیعه و اهل تسنن با سند صحیح نقل شده است عبارتند از؛ ۱. امیرالمؤمنین(ع) ۲. امام حسن(ع) ۳. امام حسین(ع) ۴. امام سجاد(ع) ۵. امام محمد باقر(ع) ۶. امام جعفر صادق(ع) ۷. امام موسی کاظم(ع) ۸. امام رضا(ع) ۹. امام محمد تقی(ع) ۱۰. امام علی النقی(ع) ۱۱. امام حسن عسکری(ع) ۱۲. امام مهدی.

حدیث غدیر

یکی از مهم ترین دلایل ولایت و امامت و خلافت بلافصل علی(ع)، حدیث غدیر خم است.

درباره ی واقعه ی غدیر خم، کتاب های زیادی نوشته شده و کمتر کسی است که از اصل واقعه اطلاع نداشته باشد. خلاصه ی واقعه چنین است که پیامبر| در آخرین سال از حیات پر برکتشان مأمور شدند که به حج رفته و اعمال حج را به مردم آموزش دهند. پیامبر اکرم(ص) – برخلاف دفعات قبل – در آن سال فراخوان عمومی داد، همه ی مسلمانان حتی همسران خود و فرزند عزیزشان فاطمه زهرا(س) را هم همراه خود بردند. پس از اتمام حج و در برگشت از مکه، پیک وحی نازل شد و فرمود:

{یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ}.(۱)

پیامبر| پس از دریافت وحی، در منطقه ی غدیرخم دستور توقف داد

۱- ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن! و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد. آری خدا کافران را هدایت نمی کند. (مائده / ۶۷).

و فرمود تا مسلمانانی که جلوتر رفته اند برگردند و منتظر شوید تا کسانی که عقب مانده اند برسند.

منبری از زین های شتر درست کردنـد و پس از حمد و ثنای الهی به مسـلمانان خبر دادند که ارتحالشان نزدیک است و از دنیا خواهند رفت و فرمودند:

من دو چیز را بین شما به یادگار می گذارم که اگر به آن دو تمسک جستید هرگز گمراه نخواهید شد ۱. کتاب خدا ۲. عترت و اهل بیتش.(۱) سپس از مردم

ص: ۱۳۴

۱- حـدیث ثقلین از جمله احادیث متواتر می باشد، «ابن حجر» در کتاب خود می گوید: «این حدیث از طریق بیست و چند تن صحابی روایت شده است» (صواعق المحرقهْ، ج۲، ص۴۴۰) در مآخذ و مراجع مختلف حدیثی و تفسیری و تاریخی و لغوی از کتب اهـل تسـنن حـدیث ثقلین با تعابیر مختلف، نقل و ثبت شـده است: ۱. صـحیح مسلم، ج۸، ص۱۲۲؛ ۲. مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۰۹ و ص۱۴۸؛ ۳. کفـایهْ الطالب، گنجی شافعی باب اول، ص۱۱؛ ۴. سنن ترمذی، ج۲، ص۳۰۷. ۵. مسند احمد حنبل، ج۳، ص۱۴ و۱۷ و۲۶ و۵۹ وج۴، ص۳۶۶ -۳۶۷؛ و ج۵، ص۱۸۱ -۱۸۲ و ص۱۸۹ -۱۹۰. ۶. خصائص نسایی، ص۳۰. ۷. حلیه حافظ ابو نعیم اصـفهانی، ج۱، ص۳۵۵. ۸. اسـد الغـابهْ، ابن اثیر جزری، ج۲، ص۱۲ و ج۳، ص۱۴۷. ۹. عقد الفرید، ابن عبد ربه قرطبی، ج۲، ص۳۴۶ و ۱۵۸. ۱۰. تذکرهْ الخواص، ابن جوزی، ص۳۳۲. ۱۱. انسان العیون، نورالدین حلبی، ج۲، ص۳۰۸. ۱۲. ذخـائر العقبی، ص۱۶. ۱۳. فصول المهمهْ، ابن صـباغ مـالکی، ص۲۴. ۱۴. تفسـیر امـام فخر رازی، ذیل آیه اعتصام، ج۳، ص۱۸. ۱۵. لسـان العرب، ابن منظـور، ج۴. ۱۶. شـرح نهـج البلاغهْ، ابن ابی الحدیـد معتزلی، ج۳، ص۱۳۰. ۱۷. معارج النبوهْ، عبـدالحق دهلوی، ص۵۲۰. ۱۸. صواعـق ابن حجر، ص۸۷-۹۰- ۹۹ و منابع بسـیار حدیثی و تفسیری و تاریخی و لغوی مشـابه دیگر... . این روایت بـا تعـابیر مختلف بیـان شـده که در بعضـی از آن ها با لفظ خلیفتین ذکر شـده است: صـحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج۷، ص۱۲۲ و ۱۲۳؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج۴، ص۳۶۶-۳۶۷ و ص۳۷۱ و ج۵، ص۱۸۱ -۱۸۲ و ص۱۸۹ -۱۹۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج۵، ص۳۲۸ -۳۲۹، ح۳۸۷۶؛ سـنن الدارمی، عبد الله بن بهرام الدارمی، ج۲، ص۴۳۱ -۴۳۲؛ صحیح ابن خزیمهً، ابن خزیمهً، ج۴، ص۶۲ -۶۳؛ مسند ابن الجعد، علی بن الجعد بن عبید، ص۳۹۷؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، ج۲، ص۲۹۷، ح۴۸ (۱۰۲۱) و ص۳۰۳، ح۵۴ (۱۰۲۷) و ص۳۷۶، ح۱۶۶ (۱۱۴۰)؛ المصنف، ابن أبی شیبهْ الکـوفی، ج۷، ص۴۱۸ (۴۱)؛ خصـائص أمیرالمؤمنین(ع)، النسـائی، ص۹۳؛ فضائـل الصـحابهً، النسائی، ص۲۲؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص۱۵۴ -۱۵۵، ح ۱۸۲؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر الکسی، ص۱۰۷ -۱۰۸، ح ۲۴۰؛ کتاب السنهْ، عمرو بن أبی عاصم، ص۳۳۶ -۳۳۷، ح۷۵۴؛ کتاب السنهْ، عمرو بن أبی عاصم، ص۶۲۸ -۶۲۹، ح۱۵۴۸، ح۱۵۴۹، ح۱۵۵۰، ح۱۵۵۱، ح۱۵۵۲، ح۱۵۵۳، ح۱۵۵۴، ح۱۵۵۵ و ح۱۵۵۸؛ السـنن الکبری، النسـائی، ج۵، ص۴۵ -۴۶، ح ۸۱۴۸ و ص۵۱، ح (۸۱۷۵) و ص ۱۳۰، ح۸۴۶۴؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج۵، ص۱۵۳ -۱۵۴، ح ۴۹۲۱ و ۴۹۲۲ و ۴۹۲۳ و ج۳، ص۶۵، ح ۲۶۷۸ و ص۶۶، ح۲۶۸۱ و ص۶۷ و ۲۶۸۳ و ص۱۸۰ -۱۸۱، ح ۳۰۵۲ و ج۵، ص۱۶۶ -۱۶۷، ح ۴۹۶۹ و ۴۹۷۰ و ص۱۶۹-۱۷۰ و ص۱۸۲ -۱۸۴ و ص۱۸۶؛ المعجم الصـغیر، الطبرانی، ج۱، ص۱۳۱ و ۱۳۵؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج۳، ص۳۷۴ و ج۴، ص۳۳؛ السنن الکبری، البیهقی، ج۲، ص۱۴۸ -۱۴۹ (باب بیان أهل بیته الـذین هم آله) و ج۷، ص۳۰ -۳۱ (باب بیان آل

محمـد(ص) الـذين تحرم عليهـم الصـدقه المفروضه) و ج ۱۰، ص۱۱۳ -۱۱۴؛ تاريـخ مـدينهْ دمشق، ابن عسـاكر، ج۵۴، ص۹۲؛ الكامل، عبـدالله بن عـدى، ج۶، ص۶۷؛ الطبقـات الكبرى، محمـد بن سـعد، ج۲، ص۱۹۴؛ كنز العمـال، المتقى الهنـدى، ج۱، ص۱۷۲ -۱۷۳ (الباب الثانى فى الاعتصام بالكتاب والسنه)، ح۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳ و ص۱۸۵-۱۸۷، ح۹۴۳، ۹۴۶، ۹۴۵، ۹۴۴، ۹۴۷، ۹۴۹ و ص۱۸۷-۱۸۹، ح۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۷، ۹۵۸ و ص۳۸۱، ح۱۶۵۷ و ج۱۳، ص۱۰۴، ح ۳۶۳۴۰ و ج۵، ص۲۸۹ -۲۹۰، ح ۱۲۹۱۱؛ شـرح نهـج البلاغهْ، ابن أبى الحديد، ج۹، ص۱۳۳؛ دسـتور معالم الحكم، ابن سـلامهًْ، ص۸۵ -۸۹ (وصـيته كرم الله وجهه لما ضـربه ابن ملجم)؛ إمتاع الأسماع، المقريزى، ج۵، ص۳۷۷ -۳۷۸ و ج۶، ص۱۳ - ۱۶ (فصل فى ذكر عتره رسول الله | عتره الرجل أسـرته وفصـيلته، من قول الله تعالى: وفصيلته التى تؤويه)؛ البدايهْ والنهايهْ، ابن كثير، ج۵، ص۲۲۸ - ۲۲۹ و ج۷، ص۳۸۵ - ۳۸۶؛ سير أعلام النبلاء، الذهبى، ج۹، ص۳۶۵؛ ينابيع المودهْ لذوى القربى، القندوزى، ج۱، ص۷۳ - ۷۴، ح ۹ و ص۹۴ -۹۵، ح ۵ و ص۹۹ -۱۰۰ ح ۱۳، و ص۱۰۰، ح۱۴ و ص۱۰۲، ح ۱۷ و ص۱۰۲-۱۰۶، ح ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۵، و ص۱۰۹، ح ۳۱، و ص۱۱۲ -۱۱۳، ح ۳۳، و ۳۴، و ۳۵، و ص۱۱۴ -۱۲۶، ح ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱ و ۵۲؛ السيرهْ الحلبيهْ، الحلبى، ج۳، ص۳۳۶؛ سـبل الهـدى والرشـاد، الصالحى الشامى، ج۱۲، ص۲۳۲؛ الفصول المهمهْ فى معرفهْ الأـئمهْ، ابن الصـباغ، ج۱، ص۲۳۶ -۲۳۹؛ فضـل آل البيت، المقريزى، ص۶۶ -۶۷ (دليل العصـمه فى جميعهم، أعنى عليـا، وفـاطمه، وولـديهما)؛ السـيرهًْ النبويهًْ، ابن كثير، ج۴، ص۴۱۶؛ ريـاض الصالحين، يحيى بن شـرف النووى، ص۲۱۱ -۲۱۲، ح۳۴۶؛ الجـامع الصـغير، جلال الـدين السـيوطى، ج۱، ص۲۴۴، ح۱۶۰۸؛ كنز العمـال، المتقى الهنـدى، ج۱، ص۱۷۸، ح۸۹۸، ج۱۳، ص۶۴۱، ح۳۷۶۲۱؛ مجمع الزوائـد، الهيثمى، ج۱، ص۱۷۰، ج۹، ص۱۶۲ -۱۶۵ (بـاب فى فضل أهل البيت رضى الله عنهم) و ج۱۰، ص۳۶۳. (محقق)

اقرار گرفتند که ازخودشان نسبت به آن اولویت دارد و پس از آن دست علی(ع) را گرفته، بلند کرده و فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه».(۱) پس از آن ۱۸. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق إشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعهْ مزیدهْ بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان.

۲۰. میزان الاعتدال، الذهبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ الأولی، سال چاپ ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفهْ للطباعهْ والنشر، بیروت - لبنان.

۲۱. نوراليقين فی سیرهْ سیدالمرسلین، الشیخ محمد الخضری بک، تحقیق محی الدین الجراح. میرمحمد، کتابخانه آرام باغ کراچی.

۲۲. چگونه هدایت یافتم؟ (چرا سنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو، مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۴۲۷/۱۳۸۵ه- (برگرفته از سایت کتابخانه ی عقیده).

خودشان نسبت به آن اولویت دارد و پس از آن دست علی(ع) را گرفته، بلند کرده و فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه».(۲)

پس از آن مسلمانان با حضرت علی(ع) بیعت کردند.

اهل تسنن، اصل واقعه ی غدیر خم را منکر نمی شوند. تواتر روایات ثابت می کند که چنین جریانی اتفاق افتاده است و پیامبر| فرموده است:

من کنت مولاه فعلی مولاه. ولی می گویند: «ولی» و «مولا» در فرمایش پیامبر| به معنای دوست آمده است و پیامبر| با این فرمایش به مسلمانان گفته است: هر که من دوست او هستم، علی(ع) هم دوست اوست.((۳))

۱- المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج۳، ص۱۰۹ -۱۱۰. حدیث سلمه بن کهیل عن أبی الطفیل أیضا صحیح علی شرطهما (حدثناه) أبو بکر بن إسحاق ودعلج بن أحمد السجزی (قالا) أنبأ محمد بن أیوب ثنا الأزرق بن علی ثنا حسان بن إبراهیم الکرمانی ثنا محمد بن سلمه بن کهیل عن أبیه عن أبی الطفیل عن ابن واثله انه سمع زید بن أرقم رضی الله عنه یقول نزل رسول الله| بین مکه والمدینه عند شجرات خمس دوحات عظام فکنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله| عشیه فصلی ثم قام خطیبا فحمد الله وأثنی علیه وذکر ووعظ فقال ما شاء الله أن یقول ثم قال أیها الناس انی تارک فیکم أمرین لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما کتاب الله وأهل بیتی عترتی ثم قال أتعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله| من کنت مولاه فعلی مولاه.

۲- المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج۳، ص۱۰۹ -۱۱۰. حدیث سلمه بن کهیل عن أبی الطفیل أیضا صحیح علی شرطهما (حدثناه) أبو بکر بن إسحاق ودعلج بن أحمد السجزی (قالا) أنبأ محمد بن أیوب ثنا الأزرق بن علی ثنا حسان بن إبراهیم الکرمانی ثنا محمد بن سلمه بن کهیل عن أبیه عن أبی الطفیل عن ابن واثله انه سمع زید بن أرقم رضی الله عنه یقول نزل رسول الله | بین مکه والمدینه عند شجرات خمس دوحات عظام فکنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله | عشیه فصلی ثم قام خطیبا فحمد الله وأثنی علیه وذکر ووعظ فقال ما شاء الله أن یقول ثم قال أیها الناس انی تارک فیکم أمرین لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما کتاب الله وأهل بیتی عترتی ثم قال أتعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله | من کنت مولاه فعلی مولاه.

۳- واقعه ی غدیر از دیدگاه مفسرین، محدثین و دانشمندان اهل تسنن در شرح و تفسیر آیه: {یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ الله یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ} (مائده/۷۳) حال به نمونه ای از مراجع و مصادر اهل تسنن که این آیه ی کریمه را مربوط به نصب امیرالمؤمنین به ولایت و امامت در روز مبارک غدیر خم ذکر کرده اند می پردازیم: ۱. جلال الدین سیوطی شافعی، تفسیر الدر المنثور، ج۲، ص۲۹۸؛ ۲. ابن جریر طبری، الولایهْ فی طرق الحدیث الغدیر؛ ۳. ثعلبی، تفسیر الکشف و البیان؛ ۴. شوکانی، فتح القدیر، ج۲، ص۵۷؛ ۵. امام فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج۳، ص۶۳۶ العاشر؛ ۶. بدر الدین حنفی، عمدهْ القاری فی شرح صحیح بخاری، ج۸، ص۵۸۴؛ ۷. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمهْ، ص۲۷؛ ۸. نظام الدین نیشابوری، تفسیر السائر الدائر، ج۶، ص۱۷۰؛ ۹. قندروزی حنفی، ینابیع المودهً، ص۱۲۰؛ ۱۰. حافظ احمد بن حنبل، المناقب؛ ۱۱. حافظ ترمذی، صحیح، ج۱۳، ص۱۶۵؛ ۱۲. حافظ نسائی، خصائص، ص۲۲؛ ۱۳. ابن الصباغ، الفصول المهمهً، ص۲۴؛ ۱۴. احمد بن حماد الدولابی، الکنی والاسماء، ج۲، ص۶۱؛ ۱۵. حافظ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج۳، ص۱۰؛ ۱۶. حافظ ابو نعیم اصفهانی، أخبار الاصفهان، ج۱، ص۲۳۵؛ ۱۷. حافظ سمعانی، فضائل الصحابهً؛ ۱۸. حافظ قاضی یوست حنفی، المختصر المعتصر، ص۳۰؛ ۱۹. بغوی، مصابیح السنهْ، ج۲، ص۱۹۶؛ ۲۰. حافظ رزین بن معاویهً عبدری، مجمع بین الصحاح؛ ۲۱. علامه ذهبی، تاریخ الاسلام، ج۲، ص۱۰۴؛ ۲۲. هیثمی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۰۴؛ ۲۳. سیوطی شافعی، الحاوی، ص۷۹ و تاریخ الخلفاء والجامع الصغیر و الدر المنثور؛ ۲۴. حافظ یوسف بن عبدالبر، الاستیعاب، ج۲، ص۴۶۰؛ ۲۵. ابن اثیر الجزری، مجامع الاصول، ج۹، ص۴۶۸؛ ۲۶. حافظ سبط ابن الجوزی، تذکرهً الخواص، ص۲۳؛ ۲۷. حافظ أبی عبدالله گنجی شافعی، کفایهً الطالب، ص۱۳؛ ۲۸. حافظ محب الدین الطبری، ذخائر العقبی، ص۶۷؛ ۲۹. حافظ، مورخ اسماعیل بن کثیر، البدایهً والنهایهً، ج۵، ص۲۰۸؛ ۳۰. حافظ شمس الدین محمد الذهبی، تلخیص المستدرک، ج۳ ص۱۰۹؛ ۳۱. السید ابراهیم حنفی مشهور به ابن حمزه، البیان و التعریف، ج۲، ص۱۳۷؛ ۳۲. المتقی الهندی، کنزل العمال، ج۶، صص ۱۰۲، ۵۲، ۱۵۴، ۳۹۰؛ ۳۳. شهاب الدین الآلوسی، تفسیر روح المعانی، ج۴، ص۱۷۲؛ ۳۴. فاضل معاصر السید محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ج۶، ص۴۶۴؛ ۳۵. کرخی، نفحات اللاهوت، ص۲۸؛ ۳۶. سمهودی، وفاء الوفاء، ج۲، ص۱۷۳؛ ۳۷. نقشبندی، راموز الحادیث، ص۱۶۸؛ ۳۸. ابن جوزی، صفحهْ الصفوهْ، ج۱، ص۱۲۱؛ ۳۹. حافظ ابو نعیم، حلیهْ الاولیاء، ج۴، ص۶۳، ۳۵۶ و ج۹، ص۶۴؛ ۴۰. حافظ ابن بطریق، العمدهْ، ص۵۳؛ ۴۱. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۷؛ ۴۲. ابن ماجهْ، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۸ و ۳۰؛ ۴۳. ابن حجر، صواعق، ص۲۵؛ ۴۴. حافظ محب الدین طبری، ج۲، ص۱۶۹؛ ۴۵. ابو فضاله انصاری مقتول در صفین به نقل از، اسد الغابهْ، ج۳، ص۳۰۷؛ ۴۶. براءِ بن عازب انصاری اوسی مقیم کوفه متوفی ۷۳، به نقل از مسند امام احمد حنبل، ج۴، ص۲۸۱؛ ۴۷. ابو ایوب خالد بن زید انصاری مقتول جنگ روم سال ۵۲ به نقل از، محب الدین طبری در ریاض النظرهْ، ج۲، ص۱۶۹؛ ۴۸. قیس بن ثابت بن شماس انصاری از شهود حدیث غدیر به نقل از ابن حجر در الاصابهْ، ج۱،

ص۲۰۵؛ ۴۹. ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول، ص۱۶ به نقل از ترمذی؛ ۵۰. خوارزمی، المناقب ص۹۳ به نقل از اسناد خود از زید بن ارقم؛ ۵۱. حافظ سمعانی، کتاب فضائل الصحابه، به نقل از اسناد خود از ابوهریره و او از خلیفه ثانی حدیث غدیر را از حدود ۱۰۰ نفر از صحابه بلکه بیشتر، روایت کرده اند؛ ۵۲. حافظ امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی متوفی سنه ۲۰۴ چنان که در النهایه ابن اثیر مذکور است. (محقق)

آنها می گوینـد: پیامبر| مردم را در غدیر خم جمع کرد تا به برخی از صـحابه که همراه علی(ع) در یمن بودند و بعد از دسـت درازی به بیت المال، با برخورد امام علی(ع) مواجه شدنـد و از ایشان ناراحت شـده بودند بگوید: از علی(ع) ناراحت نباشـید و او را دوست داشته باشید و ادعا می کنند با این فرمایش پیامبر| ناراحتی و بغض از دل آن ها زدوده شد.

در پاسخ به این شبهه باید به چند نکته توجه کرد.

نکته ۱: آیـا علی(ع) خودسـرانه به یمن رفته بود یا نماینـده پیامبر| بود؟ اگر علی(ع) از طرف پیامبر| امیر آنان بود، پس چرا به حرفش گوش ندادند و با مخالفت خود با حضرت

۱۸. مسـتدرک علی الصـحیحین، الحـاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق إشـراف: یوسف عبـد الرحمن المرعشـلی، طبعهْ مزیدهْ بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت – لبنان.

۲۰. میزان الاعتـدال، الـذهبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمـد البجـاوی، چـاپ الأولی، سال چاپ ۱۳۸۲ – ۱۹۶۳ م، ناشـر: دار المعرفهْ للطباعهْ والنشر، بیروت – لبنان.

۲۱. نورالیقین فی سـیرهْ سیدالمرسـلین، الشـیخ محمـد الخضـری بک، تحقیق محی الـدین الجراح. میرمحمـد، کتابخانه آرام باغ کراچی.

۲۲. چگونه هدایت یافتم؟ (چرا سـنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو، مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۴۲۷/۱۳۸۵ه– (برگرفته از سایت کتابخانه ی عقیده).

آنها می گوینـد: پیامبر| مردم را در غدیر خم جمع کرد تا به برخی از صـحابه که همراه علی(ع) در یمن بودند و بعد از دسـت درازی به بیت المال، با برخورد امام علی(ع) مواجه شدنـد و از ایشان ناراحت شـده بودند بگوید: از علی(ع) ناراحت نباشـید و او را دوست داشته باشید و ادعا می کنند با این فرمایش پیامبر(ص) ناراحتی و بغض از دل آن ها زدوده شد.

در پاسخ به این شبهه باید به چند نکته توجه کرد.

نکته ۱: آیا علی(ع) خودسـرانه به یمن رفته بود یا نماینده پیامبر| بود؟ اگر علی(ع) از طرف پیامبر(ص) امیر آنان بود، پس چرا به حرفش گوش ندادند و با مخالفت خود با حضرت

علی(ع) به مخالفت با پیامبر(ص) پرداختنـد؟ حال چرا پیامبر| بایـد آن ها را دلداری بدهد؟ آنان باید به پیامبر| دلداری بدهند که بر خلاف امر او رفتار کرده اند.

نکته ۲: در تاریـخ آمـده است که همه ی صـحابه ی حاضـر در غدیر حتی زنان(۱) بـا علی(ع) بیعت کردنـد. آیا ناراحتی چند

صحابه از علی(ع)، نیازمنـد بیعت همه ی حجاج - حتی زنان - با علی(ع) بود مگر همه ی آنان با علی در یمن بودند؟ اگر پیام غدیر خم محبت و دوستی با علی است، پس بیعت چه معنایی دارد؟

نکته ۳: اگر پیامبر اسلام| می خواستند با توقف در غدیر، ناراحتی را از

۱- نحوه ی بیعت زنـان این گونه بود که طشت بزرگی را پر از آب کردنـد و در یـک طرف حضـرت علی× دست خود را در آب گذاشته و در طرف دیگر زنان یک به یک می آمدند و دست خود را به نشانه ی بیعت در آب داخل تشت می گذاشتند.

دل چند تن از صحابه برطرف کنند، چرا آن ۱۲۰ هزار نفر دیگر را سه روز در زیر آفتاب معطل کردند؟

آیا پیامبر| نمی توانست آن چند صحابه را جمع کرده، به آنان توضیح دهد؟ چرا برای ۱۲۰ هزار نفر سؤال پیش نیامد که مگر علی(ع) چه کرده که پیامبر| همه ی حجاج را معطل کرده و می گوید: علی(ع) دوست من هست؟ آیا همه ی حجاج از علی(ع) ناراحت بودند تا همه ی آن ها مخاطب پیامبر| باشند؟

با این همه سؤال واضح و ساده، چگونه می گویید پیام غدیر، پیام دوستی با علی(ع) بود؟

نکته ۴. خیلی فکر کردم که با کدام روایت یا کتاب برای اهل تسنن ثابت کنم که «مولی» در حدیث غدیر، به معنای دوست نیست، بلکه به معنای پیشوا و رهبر است.

تا این که روزی مشغول مطالعه یکی از کتاب های «مولوی محمد عمر سربازی» بودم. مطالعه ام که تمام شد و کتاب را که بستم، دیدم روی جلد آن نوشته شده: «نویسنده مولانا محمد عمر سربازی» فوراً به ذهنم آمد

که از مولوی ها، معنای کلمه ی مولانا را بپرسم و سؤال کنم که چرا به محمد عمر سربازی، مولانا می گویند؟

از چند مولوی سؤال کردم. پاسخی که به من دادند، این بود که: «مولانا» یعنی واجه(۱)؛ یعنی رهبر ما، پیشوا ی ما.

۱- کلمه ای بلوچی است به معنای بزرگ و پیشوا.

به آن ها گفتم: من تعجب می کنم «مولا» درباره ی بزرگانتان معنای واجه و رهبر می دهد ولی در سخن پیامبر(ص) به معنای دوست آمده است!

نکته ۵. روزی یکی از دوستان اهل تسنن به دیدنم آمده بود. گفت وگوی مفصلی درباره حقانیت اهل بیت داشتیم از جمله به خطبه ی حضرت رسول اکرم(ص) در غدیر خم استناد کردم.

ایشان می گفت: «مولا» در این حدیث به معنای دوست آمده است.

نهایتاً هر چه دلیل آوردم قبول نکرد.

خداحافظی کرد و به سمت بلوچستان حرکت کرد.

یک ساعت از رفتنش گذشته بود که به او زنگ زدم و گفتم: کار خیلی مهمی با شما دارم باید برگردی.

گفت: من باید بروم، وقت ندارم برگردم. خانواده ام منتظرم هستند، چه کاری با من داری؟ تلفنی بگو.

گفتم: کار مهمی دارم، نمی توانم تلفنی بگویم، باید خودت اینجا باشی.

خیلی اصرار کردم تا این که برگشت.

وقتی به من رسید گفت: چه کار مهمی داری که من را از این همه راه برگرداندی؟

گفتم: می خواستم بهت بگم: دوستت دارم.

گفت: همین!

گفتم: بله. همین را خواستم به شما بگویم.

دوستم ناراحت شد و گفت: خانواده ام منتظرم بودند و باید می رفتم، این همه راه من را برگرداندی که بگویی دوستت دارم،اذیت می کنی؟

گفتم: سؤال من همین جاست. چطور وقتی شما با عجله به سمت خانواده ای که منتظرت هستند می روی و شما را از راهتان بر می گردانم تا به شما بگویم «دوستت دارم»؛ ناراحت می شوی و در عقل من شک می کنی، ولی وقتی پیامبر اسلام| ده ها هزار نفر را که با عجله به سمت خانواده ی خود می رفتند، سه روز در زیر آفتاب سوزان معطل کردند که فقط بگویند: «هر کس من را دوست دارد، علی(ع) را دوست بدارد» این کار پیامبر| را عاقلانه می دانی؟ آیا این اقدام پیامبر| ناراحتی مسلمانان را در پی نمی داشت؟ آیا آنان در عقل چنین پیامبری شک نمی کردند؟

با این کاری که کردم، دوستم با تمام وجود احساس کرد که چه حرف خنده داری زده است و اقرار کرد که پیامبر – در جریان غدیر خم – می خواست نکته ی مهم تری را بیان کند وگرنه برای بیان دوستی اش با علی(ع)نیازی نبود مسلمانان را از راهشان برگرداند.

نکته ۶. جالب اینجاست که یکی از مولوی های استان گلستان در کلیپی که از طریق تلفن همراه و بلوتوث منتشر شده بود بعد از گفتن مطالبی علیه دکتر تیجانی، می گوید: بعضی از آقایان اهل تسنن در روز غدیر خم به مجالس شیعیان می روند و به آنان تبریک می گویند. به نظر ما (اهل تسنن) چنین افرادی منافق هستند. ما اهل تسنن، عیدی به نام عید غدیر نداریم.

به جناب مولوی می گویم: چرا شما تاریخ را مطالعه نمی کنید؟ مگر نمی دانید

که نخستین کسانی که روز عید غدیر را به علی(ع) تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند! آیا به آنان هم منافق می گویید؟(۱) اگر اهل تسنن به سنت خلفای خود عمل کنند باز هم منافقند؟

نکته ۷. عجیب این که وقتی نمی توانند واقعه ی مهم و تاریخی غدیرخم را منکر شوند، می گویند: اصلاً چرا پیامبر در کنار خانه ی خدا و در ایام حج، حضرت علی(ع) را معرفی نکرد و مردم را به بیابان بردند؟

جواب نخست: اگر در ایام حج این کار صورت می گرفت، شاید اهمیت موضوع ولایت به درستی جا نمی افتاد، زیرا مسلمانان مشغول اعمال حج بودند، پس باید این کار در بیابانی صورت گیرد تا همه مسلمانان تنها به این منظور گرد هم آیند.

جواب دوم: این اشکال شما به واقعه ی غدیر است یا به خود خداوند متعال یا به رسول خدا(ص)؟ وقتی خداوند امر به چنین کاری کرده و رسول او هم تشخیص داده که در غدیر خم این مطلب مهم را بیان کند، به شما چه ربطی دارد که شبهه کنید: چرا در کنار خانه ی خدا این کار صورت نگرفت؟

۱- یوم غدیر خم، لما أخذ النبی | بید علی بن أبی طالب فقال: «ألست ولی المؤمنین؟» قالوا: بلی یا رسول الله، قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه» فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لک یا بن أبی طالب أصبحت مولای و مولی کل مسلم، فأنزل الله: {الیَومَ أکمَلتُ لَکُم دینَکُم} [مائده/۳] تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۸، ص۲۸۴. - شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۲۰۳، ح۲۱۳؛ و ج۲، ص۳۹۰، ح۱۰۴۰ (ذیل آیه شریفه {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ الله یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ} (قیامت/۳۱و۳۲)؛ تفسیر رازی، ذیل آیه شریفه، ج۱۲، ص۴۹ (مورد دهم)؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۲۲۰و۲۳۲ تا ۲۳۴؛ المناقب، موفق خوارزمی، ص۱۵۶، ح۱۸۴ (فصل الرابع العشر)؛ ینابیع المودة (لذوی القربی)، قندوزی حنفی، ج۲، ص۲۴۹ (الحدیث السادس والخمسون). (محقق)

جواب سوم: دلیل اصلی اعلام موضوع ولایت حضرت علی بن ابی طالب(ع) در بیابان و در غدیر خم؛ زمان نزول آیه ی ۶۷ سوره ی مائده است پیامبر| پس از اتمام مناسک حج به قصد مدینه حرکت کردند تا به غدیر خم در نزدیکی جحفه رسیدند.(۱) در این زمان جبرئیل امین (حامل وحی) از سوی خداوند آیه ی ۶۷ سوره ی مائده را به پیامبر ابلاغ نمود. {وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلا وَحْيٌ يُوحَى}.(۲)

ص: ۱۴۳

۱- این روز مصادف بود با پنج شنبه هیجدهم ذی حجه سال دهم هجرت و در حجهْ الوداع.

۲- نجم / ۳ و ۴؛ [پیامبر|] از روی هوا و هوس حرف نمی زند مگر بر اساس وحی الهی که بر او نازل می شود.

سؤال: چه عواملی باعث شد تا صحابه زیر بار خلافت حضرت علی× نرفتند؟ (با وجود این که پیامبر در روز غدیر خم حضرت علی× را به عنوان جانشین خود معرفی نمود.)

اشاره

آقای زاهدی: عوامل متعددی داشت.

۱. سست بودن ایمان برخی از صحابه به پیامبر(ص)

سنت خداوند این است که بندگانی را که ادعای ایمان می کنند در صحنه ای امتحان کند تا راست گویان از دروغ گویان مشخص شوند:

{أحَسِبَ النّاسُ أنْ يُتْرَكُوا أنْ يَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبينَ}.(۱)

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (اینان را نیز امتحان می کنیم) باید علم خدا درباره ی کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد.

۱- عنکبوت / ۲و۳.

همان طور که خداوند، ملائکه را در خلقت حضرت آدم(ع) امتحان کرد (آن جا که فرمود تا به آدم سجده کنند)؛ و همه ی ملائکه به آدم(ع) سجده کردند غیر از ابلیس.(۱) هم چنین است امتحان قوم بنی اسراییل؛ آن جا که خداوند مأموریت حضرت موسی(ع) را ده روز دیگر تمدید کرد و طی این ده روز، بسیاری از قوم بنی اسراییل گوساله پرست شدند.

مسلمانان هم، همگی ادعای اسلام و ایمان

به پیامبر اسلام| را داشتند و سنت الهی این بود که آنان در جایی امتحان شوند تا مؤمنان واقعی از غیرواقعی تشخیص داده شوند و آن امتحان، معرفی علی(ع) به جانشینی پیامبر| بود که بعد از وفات پیامبر| مسلمانان امتحان خود را پس دادند و مؤمنان واقعی از غیرواقعی تشخیص داده شدند. همان طور که پیامبر اکرم| فرمودند:

و لولا أنت یا علی لم یعرف المؤمنین بعدی!

ای علی اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی شدند.

۲. اجتهادی عمل کردن برخی از صحابه

از آنجا که اجتهاد کردن در مقابل نص به سبب رعایت مصالح و به قول معروف مصلحت اندیشی، امری موافق با میل و طبیعت انسان است؛ لذا گروهی از صحابه از همان زمان حیات پیامبر| دست به این کار زدند و عملاً با پیامبر

۱- امام رضا(ع) در حدیث زیبایی می فرمایند: مثل کسانی که در غدیر خم ولایت امیرالمؤمنین(ع) را پذیرفتند مانند ملائکه ای بودند که به آدم سجده کردند و مثل کسانی که ولایت امیرالمؤمنین(ع) را نپذیرفتند مانند ابلیس هستند که حاضر نشد به آدم سجده کند.

به مخالفت پرداختند. کسانی مانند عمر بن خطاب که در ماجرای صلح حدیبیه شدیداً با پیامبر برخورد می کند.((۱))

در آخرین روزهای حیات پیامبر| نیز با آوردن قلم و دوات برای پیامبر| به جهت نوشتن وصیت، مخالفت عملی می کند.((۲)) این

افراد پیامبر(ص) را در غیر وحی قرآنی، یک فرد عادی می دانستند.

ص: ۱۴۷

۱- بخاری این داستان را چنین نقل می کند: از ابووائل نقل شده است که گفت: ما در صفین بودیم که سهل بن حنیف برخاست و گفت: ای مردم! مواظب خودتان باشید، ما در حدیبیه با رسول خدا| بودیم، اگر جنگی پیش می آمد می جنگیدیم، عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! مگر نه این است که ما بر حقیم و آنان بر باطل؟ فرمود: آری، چنین است. گفت: مگر نه این است که کشته های ما بهشتی هستند و کشته های آنان جهنمی؟ فرمود: آری چنین است، گفت: پس چرا باید با ذلّت باز گردیم و نباید خدا بین ما و آنان حکم نماید؟ رسول خدا(ص) فرمود: ای پسر خطاب! من فرستاده ی خدا هستم، پس خداوند هرگز مرا خوار و کوچک نمی کند. عمر در حالی که غضبناک بود، نزد ابوبکر رفت و آن چه به پیامبر خدا| گفته بود، به ابوبکر هم گفت. ابوبکر گفت: او فرستاده ی خداست و خداوند هرگز او را کوچک و خوار نمی کند، سپس سوره ی فتح نازل شد. رسول خدا(ص) آن را از اول تا آخر بر عمر خواند، عمر گفت: آیا آن چه پیش آمد، پیروزی است؟ فرمود: آری. صحیح البخاری، ج۳، ص۱۱۶۲، ح۳۰۱۱، کتاب الجهاد والسیر، بَاب إِثْم من عَاهَدَ ثُمَّ غَدَرَ. – این جریان در کتب دیگر اهل تسنن بیان شده که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم؛ صحیح بخاری، سوره فتح، ج۶، ص۴۵ و ۴۶؛ صحیح مسلم، ج۵، ص۱۷۵، ۱۷۶؛ المصنف، ابن شیبهْ، غزوه حدیبیهْ، ج۸، ص۵۰۹ و ۵۱۰، ح ۱۰؛ و باب ما ذکر فی صفین، ج۸، ص۷۳۶، ح ۷۳۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۶، ص ۹۰؛ مسند ابی یعلی، (مسند علی بن ابی طالب رض الله تعالی عنه)، ج۱، ص۳۶۴ تا ۳۶۷، ح ۴۷۳؛ السنن الکبری، بیهقی، باب نزول سوره فتح، ج۹، ص۲۲۲ و ۲۲۳؛ السنن الکبری، نسائی، ج۶، ص۴۶۳، ح ۱۱۵۰۴؛ تفسیر قرطبی، قوله تعالی و {لَقَدْ رَضِيَ الله عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ} (فتح / ۱۸)، ج۱۶، ص۲۷۷، ۲۷۸؛ تفسیر ابن کثیر، سوره فتح، ج۴، ص۲۱۴؛ الدر المنثور، سیوطی، سوره فتح، ج۶، ص۶۷. (محقق)

۲-) هنگامی که پیامبر| در بستر بیماری فرمودند: «دوات و قلم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هرگز گمراه نشوید» عمر گفت: «درد بر او غلبه کرده و کتاب خدا ما را بس است»؛ «إنّ النبيّ| قد غلب علیه الوجع، وعندکم القرآن حسبنا کتاب الله» صحیح البخاری، ج۷ ص۹، کتاب المرضی باب قول المریض قوموا عنّی؛ و ج۵، ص۱۳۷ کتاب المغازی، باب مرض النبی|، ووفاته؛ صحیح مسلم فی آخر کتاب الوصیّهْ، ج۵، ص۷۶... و یا گفتند: رسول گرامی| هذیان می گوید: «إنّ رسول الله(ص) یهجر» و این قضیّه به قدری درد آور بود که وقتی ابن عبّاس به یاد آن می افتاد، اشک چشمانش همانند دانه های مروارید از گونه هایش سرازیر می گشت، عن ابن عبّاس قال: «یوم الخمیس وما یوم الخمیس، ثمّ جعل تسیل دموعه حتّی رأیت علی خدّیه کأنّها نظام اللؤلؤ قال: قال رسول الله: ائتونی بالکتف والدواه (او اللوح والدواه) اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده أبداً فقالوا: إنّ رسول الله| یهجر». صحیح مسلم، ج۵، ص۷۶ کتاب الوصیّهْ باب ترک الوصیهْ لمن لیس عنده شی ء، صحیح البخاری، ج۴، ص۳۱، کتاب الجهاد والسیر. – این اتفاق ناگوار در بسیاری از متون حدیثی اهل تسنن به طرق و عبارات مختلف ذکر شده که

به بعضی از آن ها اشاره می کنیم: صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتاب العلم، ج ۱، ص۳۶، ۳۷ و باب مرض النبی و وفاته، ج۵، ص۱۳۸، ۱۳۹ و باب قول المریض قوموا عنی، ج۷، ص۹ و کتاب الإعتصام بالکتاب والسنهْ، باب کراهیهْ الخلاف، ج۸، ص۱۶۱؛ صحیح مسلم، ج۵، ص۷۵، ۷۶؛ السقیفهْ و فدک، جوهری، القسم الاول، ص۷۵، ۷۶؛ المصنف، عبدالرزاق صنعانی، بدء مرض رسول الله |، ج۵، ص۴۳۸ و ۴۳۹، ح۹۷۵۷؛ السنن الکبری، نسائی، کتابهْ العلم، ج۳، ص۴۳۳، ح۵۸۵۲ و قول المریض قوموا عنی، ج۴، ص۵۶۲، ۵۶۳؛ التمهید، ابن عبدالبر، ج۱، ص۱۶۹؛ الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله | أن یکتبه لأمته فی مرضه الذی مات فیه، ج۲، ص۲۴۲تا۲۴۵؛ مسند احمد، (مسند عبدالله بن عباس)، ج۱، ص۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۶؛ الدرر، ابن عبدالبر، باب ذکر وفاهْ النبی |، ص۲۶۹ تا ۲۷۱. (محقق)

فردی که همانند سایر مردم اشتباه و خطا می کند و بر مردم واجب است در مقابل خطاها و اشتباهات او بایستند.

چیزی که بر اساس آیات ۳ و ۴ سوره ی نجم که در آن خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

[پیامبر] از روی هوا و هوس سخن نمی گوید مگر بر اساس وحی که او می شود.(۱) و خداوند تبارک و تعالی رسول اکرم(ص) را تابع شرایط

۱- {وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى}.

زمانی، مکانی، جسمی و روحی؛ متغیر و یا نعوذ بالله (مدحی مزاح و... معرفی نکرده است. و در جایی که قرآن مؤمنان حقیقی را ثابت قدم و استوار در راه خدا (فکری، اعتقادی، کلامی و عملی) معرفی می نماید جای تعجب است و مضحک و خنده دار به نظر می رسد که رسول خدا| ؛ کسی که عصاره ی بهترین نوع آفرینش خداست و سرآمد اشرف مخلوقاتش؛ حتی برای لحظه ای فاعل کلام و یا عمل اشتباه بدانیم. (حتی کوچک ترین اشتباه).

از طرفی در آیات ۲۷ و ۲۸ سوره ی فجر خداوند تبارک و تعالی می فرماید: {يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً} ای نفس دل آرام و قدسی مطمئن به

سوی پروردگارت برگرد ای کسی که تو راضی از خدا و خدا راضی از توست. مگر می شود نفس پیامبر| مطمئن نباشد و به هر علتی دچار اعوجاج گردد و چیزی بر زبان بیاورد یا بنویسد که از رضای خدا به دور و ناشی از نفس مطمئنه نباشد حتی در آخرین لحظات عمر مبارکشان.

آن ها معتقد بودند پیامبر| در معرفی علی(ع) به عنوان جانشین، اشتباه کرده است و به مصلحت اسلام نیست که علی(ع) خلیفه شود؛ لذا توجیهاتی در مقابل فرموده ی پیامبر| اجتهاد کردند، مانند؛ این که علی(ع) جوان است و به درد خلافت نمی خورد، یا این که قریش دوست ندارد پیامبر و جانشین پیامبر از یک خانواده باشند.

ص: ۱۴۹

۳. حقد و کینه نسبت به علی(ع)

امام علی(ع) پدران و اجداد کافر و فاسق عده ای از همین تازه مسلمانان را در جنگ ها ی

بدر، احد، حنین، احزاب و... به قتل رسانده بود؛ لذا آنان کینه ی عجیبی نسبت به آن حضرت داشتند. کینه ای که از آنان به فرزندانشان ارث رسید تا جایی که یزید بن معاویه ۷۰ سال بعد از اسلام، امام حسین(ع) فرزند علی(ع) را به انتقام خون کشته شدن بستگانش به دست علی(ع) در جنگ بدر، به طرز فجیعی به شهادت می رساند. حال چگونه قابل تصور است این نو مسلمانان، از علی(ع) دل خوشی داشته باشند و اجازه دهند جانشین پیامبر| شود. ولی ابوبکر و عمر در هیچ جنگی، هیچ کافر و مشرکی را نکشته بودند و طبیعی بود که کسی از آنان کینه ای به دل نداشته باشد.

۴. عدالت علی(ع)

علی(ع) کسی بود که همه را به یک دید نگاه می کرد و این خوشایند عده ای زیاده خواه و افزون طلب نبود. آنان عدالت علی(ع) را در سفری که همراه علی(ع) به یمن رفته بودند به چشم خود دیدند. و دیدند که چگونه حضرت علی(ع) با کسانی که برای خود سهم بیشتری قائل بودند برخورد کرد؛ لذا حکومت علی(ع) برای آنان تحمل ناپذیر بود. وقتی طلحه و زبیر که خواهان فرمانداری کوفه و بصره بودند، از علی(ع) جواب رد شنیدند، به جنگ علی(ع) رفتند و خون مسلمانان را برای رسیدن به قدرت، بر زمین ریختند.

دیدگاه شیعه نسبت به انتخاب امام و خلیفه مشخص و معلوم شد که شیعه معتقد است؛ انتخاب جانشین برای پیامبر| مانند انتخاب خود پیامبر، امری الهی است و مردم نمی توانند در آن دخالت کنند. حال سؤال اینجاست که اهل تسنن چه ملاکی برای انتخاب خلیفه دارند؟

واقعیت این است که آنان ملاک و معیار مشخص و ثابتی ندارند. وقتی اهل تسنن زیر بار فرموده ی خداوند نمی روند آنجا که می فرماید:

{إِنّی جاعِلٌ فی ٱلْأَرْضِ خَلیفَةً}.

انتخاب و جعل خلیفه بر روی زمین به عهده ی من است.

یعنی مردم نباید در این امور دخالت کنند، طبیعی است اهل تسنّن برای یافتن ملاک، دچار حیرت و سرگردانی شوند. اگر بخواهند نحوه ی انتخاب هر خلیفه را ملاک قرار دهند، آن ملاک، بلافاصله توسط خلیفه ی بعدی شکسته و نقض می شود. مثلاً اگر بگویند: پیامبر اسلام(ص)، مردم را بدون رهبر و سرپرست رها کرد و از دنیا رفت و انتخاب خلیفه را به عهده ی مردم گذاشت. می گوییم پس ملاک انتخاب خلیفه، نظر مردم است. همان طور که ابوبکر طبق این ملاک خلیفه شد. ولی دیری نپایید که این ملاک در انتخاب خلیفه ی بعدی زیر پا گذاشته شد و ابوبکر شخصاً عمر را به خلافت بر گزید. اگر بگویند: روش صحیح در انتخاب خلیفه، روش ابوبکر است یعنی انتخاب توسط شخص خلیفه ی قبلی. می گوییم پس چرا پیامبر(ص) این ملاک رارعایت نکرد و طبق عقیده ی شما مردم را رها کرد؟ پس چرا عمر بن خطاب، به این ملاک عمل نکرد

ص: ۱۵۱

و شورای شش نفره تشکیل داد تا پس از مشورت یکی را انتخاب کنند؟ اگر بگویند: شورای شش نفره، تعیین خلیفه می کنند؛ می گوییم پس چرا پیامبر و ابوبکر و عثمان این ملاک را رعایت نکردند؟ ضمن آن که روش پیامبران الهی این بود که حتی اگر برای مدت کوتاهی از قوم خود دور می شدند یک جانشین برای خود انتخاب می کردند؛ مثلاً حضرت موسی(ع) وقتی به کوه طور برای آوردن تورات می رفت، برادر خود هارون را به عنوان جانشین معرفی می کند. پس چگونه ممکن است پیامبر اکرم(ص) که برای همیشه می خواهد از امت خود دور شود یک جانشین شایسته برای خود انتخاب نکرد؟!

ص: ۱۵۲

بررسی مسأله ی مهدویت از دیدگاه اهل تسنن

سؤال: همه ی فرقه ها و دین ها هر کدام به نحوی مساله ی موعود آخرالزمان را به عنوان منجی نهایی بشریت قبول دارند. دیدگاه اهل تسنن نسبت به این مسأله چیست؟

آقای زاهدی: درباره این سؤال باید به چند نکته اشاره کنم:

نکته ۱: اهل تسنن هم به موعود آخرالزمان که همان حضرت مهدی از فرزندان رسول خدا| است اعتقاد دارند اما اختلاف بین شیعه و اهل تسنن در این است که آیا حضرت مهدی به دنیا آمده و زنده است یا در آخرالزمان به دنیا می آید؟ شیعه معتقد است که حضرت مهدی در نیمه ی شعبان سال ۲۵۵ هجری در خانه ی

امام حسن عسکری(ع) از مادری به نام «نرجس» به دنیا آمده است و در پنج سالگی از دیدگان غایب شده است. ولی اهل تسنن در این باره اختلافات عمیقی دارند که عوام اهل تسنن را سرگردان کرده اند.

یک نفر در کتاب «فتاوای منبع العلوم» از «مولوی محمد عمر سربازی» این گونه سؤال می کند:

ص: ۱۵۳

بعضی از علمای اهل تسنن می گویند که امام عسکری اصلاً اولاد نداشته و اهل تشیّع می گویند که دارای یک فرزند بوده که امام غایب است. و شما (مؤلف) در شجره نامه ی خود نوشته اید که من از اولاد حسن عسکری هستم. در این مورد از هر دو طرف برای ما ایراداتی در جریان است. خیلی از برادران تشیّع کتاب مذکور را مطالعه کرده و مرا در چندین مورد، زیر سؤال برده اند.

ایشان در جواب به این سؤال پرده از اختلاف عمیق علمای اهل تسنن درباره امام زمان بر می دارد و می گوید:

این اختلاف قدیمی و تاریخی بین تشیّع و تسنّن است. با وجود این که همه متفقند که امام مهدی خواهد آمد، ولی اهل تسنّن می گویند که تا به حال از مادر متولد نشده و در آخرالزمان در مدینه منوره از پدری حسنی و از مادری حسینی به دنیا می آید.... این که حضرت امام حسن عسکری چند تا پسر داشت هم اختلافی تاریخی است. بعضی از اهل تسنن قائل شده اند که دو پسر داشتند، بعضی می گویند که پسری نداشتند و بعضی می گویند فقط یک پسر داشت و در اسم او اختلاف کرده اند؛ بعضی امام محمد ملقب به «محمود» یا ملقب به «علی اکبر» نوشته اند و بعضی لقب او را «حجهْ»، «منتظر»، «قائم»، «مهدی» و «صاحب الزمان» و کنیه او را «ابوالقاسم» نوشته اند. ولادت گرامی شان را در روز جمعه نیمه ی شعبان سال ۲۵۵ هجری نوشته اند. در هنگام فوت پدر بزرگوارش، پنج ساله بوده اند. بعضی اسم مادرش را «خمط» و بعضی «نرجس» نوشته اند. و

نوشته اند که در وقت غیبت نه ساله بود. چنانچه در «وفیات الاعیان» ابن خَلِّکان نیز بر این موضوع تصریح شده است.(۱)

نکته ۲: خداوند متعال می فرماید:

{إِنّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَةً}.(۲)

من بر روی زمین خلیفه تعیین می کنم.

این قانون خداست که انتخاب خلیفه به عهده ی اوست. همه ی اهل تسنّن معتقدند امام زمانی که در آخرالزمان می آید از ناحیه ی خداوند انتخاب و منصوب می شود.

ما می پرسیم اگر قانون خدا این است که خلیفه از طرف خدا انتخاب شود، پس چرا بعد از رسول خدا| این قانون اجرا نشد؟

اهل تسنن می گویند بعد از پیغمبر، صحابه

اجماعی تشکیل دادند و ابوبکر خلیفه شد. بعد از ابوبکر، عمر به وسیله ی ابوبکر انتخاب شد. عثمان را شورای عمر تعیین کرد. چطور شد که می گویید آنان را مردم انتخاب کردند و آخری را خدا تعیین می کند؟

نکته ۳: اگر قانون اهل تسنن در خلافت این است که باید مردم کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خدا روی زمین تعیین کنند، چرا الآن که دنیا پر از ظلم و فساد شده، جلسه ای تشکیل نمی دهند تا امام مهدی را از بین خودشان انتخاب کنند تا دنیا را پر از عدل و داد کند؟ اگر اهل تسنن حق دارند خلیفه برای

۱- فتاوای منبع العلوم، ج۳، ص۱۴۱.
۲- بقره / ۳۰.

پیامبر(ص) انتخاب کننـد؛ الآن هم حق دارند امام مهدی را انتخاب کنند، و اگر الآن حق چنین کاری را ندارند، برای خلیفه ی اول هم چنین حقی نداشتند و باید به نظر خدا و رسولش عمل می کردند.

نکته ۴: اهل تسنن، روایتی در صحیح مسلم

و دیگر کتـاب هایشان دارنـد که می گویـد: هر کس بمیرد در حالی که بیعت امامی بر گردن او نباشـد به مرگ جاهلیت مرده است.(۱)

اهل تسنّن از طرفی این روایت و روایات دیگری با این مضمون را نقل و صحت آن ها را تأیید کرده اند و از طرف دیگر عملا هیچ امامی ندارند که همگی بر روی او اتفاق نظر داشته باشند و این معمایی است که از حل آن

عاجز مانده اند.

نکته ۵: خداوند می فرماید:

{إِنّی جاعِلٌ فی ٱلْأَرْضِ خَلیفَةً}.

یعنی خدا همین الآن بر روی زمین خلیفه دارد.

ص: ۱۵۶

۱- مَنْ مات و لیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج۳، ص۱۴۷۸؛ مَنْ مات بغیر إمام مات میته جاهلیه. مسـند احمـد، احمـد بن حنبل، ج۴، ص۹۶؛ مـن مـات لیس علیه إمـام فمیتته جـاهلیه. المعجم الکـبیر، الطـبرانی، ج۱۰، ص۲۹۸؛ این روایت به تعابیر مختلف در کتب اهل تسـنن ذکر شده است: مسند ابی داود الطیاسی، ص۲۵۹؛ المعیار و الموازنهْ، ابوجعفر اسکافی، ص۳۲۱؛ کتاب السـنهْ، عمرو بن أبی عاصم، ص۴۸۹ و ۴۹۰، ح۱۰۵۷، ۱۰۵۸؛ مسند أبی یعلی، ج۱، ص۴۰۲، ۴۰۳، ح۵۲۸، ج۱۳، ص۳۶۶، ح۲۳۷۵؛ صحیح ابن حبان، ج۱۰، ص۴۳۴؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج۶، ص۷۰؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۱۹، ص۳۸۸؛ مسند الشامیین، طبرانی، ج۲، ص۴۳۷، ۴۳۸، ح۱۶۵۴؛ الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج۵، ص۱۴۴؛ التاریـخ الکبیر، بخاری، ج۶، ص۴۴۵، ح۲۹۴۳؛ الکامل، عبـدالله بن عـدی، ج۵، ص۲۲۷؛ علـل الـدار قطنی، ج۷، ص۶۳و۶۴، ح۱۲۱۴؛ تاریخ مدینهْ دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۲۹۲ تا ۲۹۳؛ المعیار و الموازنهْ، ابوجعفر اسکافی، ص۲۴. (محقق)

سؤالی که اهل تسنن باید جواب دهند این است که الآن خلیفه ی خدا بر روی زمین چه کسی است؟

نکته ۶:

چرا اهل تسنن کتاب مستقلی درباره حضرت مهدی نمی نویسند و فقط به نقل چند روایت محدود در لابه لای کتاب هایشان اکتفا کرده اند؟

زمانی که پیرو مذهب اهل تسنن بودم هر چه تحقیق و جستجو کردم، کتابی که اهل تسنن درباره ی امام زمان نوشته باشند، پیدا نکردم. حتی درباره ی دیگر ائمه اطهار مانند امام صادق و امام رضا(ع) و... نیز کتابی ننوشته اند، ولی درباره ابوحنیفه و مالک و شافعی که برخی شاگرد امام و برخی شاگرد

شاگرد ائمه(ص) بوده اند، کتاب های زیادی نوشته اند!

به جناب «مولوی عبدالرحمن سلیمی» که یکی از نویسندگان مشهور اهل تسنن ایران است گفتم: مگر شما اهل تسنن، امامان شیعه را که اهل بیت رسول خدا(ص) هستند قبول ندارید؟

گفت: بله قبول داریم.

گفتم: پس چرا درباره ی زندگی و سیره ی آنان هیچ کتابی ننوشته اید؟

با تعجب و حسرت گفت: متأسفانه این یک ضعف بزرگی است که ما اهل تسنن داریم. ما نسبت به ائمه کم لطفی می کنیم.

گفتم: همین کارها را می کنید که دیگران می گویند: اهل تسنّن با اهل بیت(ع) دشمنی دارند. تقصیر خودتان است.

گفت: متأسفانه علمای گذشته ی ما درباره ی آنان کتابی ننوشته اند.

ص: ۱۵۷

گفتم: علمای شیعه از کتب شما اهل تسنّن آدرس و منبع می دهند چه اشکالی دارد که شماهم از کتب و منابع شیعه برای سیره وزندگی اهل بیت(ع) استفاده کنید.

گفت: حقیقتاً ما نمی توانیم این کار را بکنیم.

گفتم: چرا؟

گفت: ما را متهم به تشیع می کنند.

چقدر دردآور و مایه ی تأسف است که مولوی ها فضایل و مناقب اهل بیت پیامبر| را نمی گویند به این بهانه که آنان را متهم به تشیّع می کننـد. آیا این ظلم به اهل بیت نیست؟ روز قیامت به پیامبر اسـلام(ص) چه جوابی خواهیـد داد در حالی که ایشان فرمودند:

{قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی}.

هیچ اجر و مزدی از شما نمی خواهم مگر دوستی نزدیکانم را؟(۱)

آیا اهل تسنن مزد رسالت خاتم الانبیا را پرداخت کرده اند؟

مواردی از این قبیـل در طول تاریـخ مشاهـده می شود که برخی بزرگان اهل تسـنن به سـبب عـداوت با اهل بیت^ حقیقت را کتمـان می کردنـد، ماننـد: «عبـدالله ابن زبیر» که گفت: من این گروه بنی هاشم را می بینم که وقتی رسول خـدا| یاد می شود، گردن خود را بالا می گیرند و بدترین چیز در نزد من خوشحالی آنان

۱- شوری / ۲۳.

است.(۱)) لذا عبدالله بن زبیر در خطبه های نمازش صلوات بر پیامبر را حذف کرد.

باید برای اهل تسنن این آیه را بخوانیم که:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلایَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ

عَلی أَلاّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ}.(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! برای خدا قیام کنید و به عدالت شهادت دهید. و البته نباید دشمنی عده ای، شما را بر آن دارد که عدالت را بر قرار نکنید. دادگری کنید که آن به تقوا نزدیک تر است و از خدا بترسید که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

به راستی چرا برای این که متهم به شیعه بودن نشوید، حقیقت را نمی گویید و به اهل بیت(ع) ظلم می کنید؟!

۱- ولکن رأیت هذا الحی من بنی هاشم إذا سمعوا ذکره اشرأبت أعناقهم وأبغض الأشیاء إلی ما یسرهم. الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: ۳۲۸ه-)، العقد الفرید، ج۴، ص۳۸۵، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، الطبعهْ الثالثهْ، ۱۴۲۰ه- / ۱۹۹۹ م.

۲- مائده / ۸.

تصویر شماره ۱

ص: ۱۶۰

تصویر شماره ۲

ص: ۱۶۱

تصویر شماره ۳

ص: ۱۶۲

تصویر شماره ۴

ص: ۱۶۳

تصویر شهید محمد اسلام زومکزهی که بعد از شیعه شدن

به دست دشمنان اهل بیت(ع)، شب عید غدیرخم در

سراوان مظلومانه به شهادت رسید.

ص: ۱۶۴

کتاب نامه

قرآن کریم.

۱. البدایهْ والنهایهْ، ابن کثیر متوفی ۷۷۴، تحقیق، تدقیق وتعلیق: علی شیری الأولی ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸م دار إحیاء التراث العربی، بیروت - لبنان.

۲. الکشاف عن حقائق التنزیل وعیون الأقاویل، ابا القاسم محمد بن عمر الزمخشری الخوارزمی وفات: ۵۳۸، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، بیروت لبنان، تحقیق، عبدالرزاق المهدی.

۳. انساب الأشراف، البلاذری وفات: ۲۷۹ چاپ الأولی، سال چاپ ۱۳۹۴- ۱۹۷۴ م، ناشر: مؤسسهْ الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان.

۴. حیاهْ الصحابهْ، محمد یوسف و محمد الیاس کاندهلوی.

۵. تاریخ الإسلام، الذهبی، وفات ۷۴۸، تحقیق، د. عمر عبد السلام تدمری، چاپ الأولی، سال چاپ ۱۴۰۷ -۱۹۸۷م، چاپخانه: لبنان - بیروت، ناشر دار الکتاب العربی.

۶. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی وفات ۴۶۳، دراسهْ و تحقیق: مصطفی

عبدالقادر عطا، چاپ الأولی، سال چاپ ۱۴۱۷ -۱۹۹۷ م، ناشر: دار الکتب العلمیهْ - بیروت - لبنان.

۷. تاریخ مدینهْ دمشق، ابن عساکر متوفی ۵۷۱، علی شیری ۱۴۱۵، دار الفکر للطباعهْ و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان.

۸. تفسیر الثعلبی، الثعلبی وفات ۴۲۷، تحقیق: الإمام أبی محمد بن عاشور، مراجعه و تدقیق الأستاذ نظیر الساعدی، چاپ الأولی، سال چاپ ۱۴۲۲ - ۲۰۰۲م، چاپخانه: بیروت - لبنان، ناشر: دار الاحیاء التراث العربی.

۹. در المنثور، جلال الدین السیوطی، ناشر: دار المعرفهْ للطباعهْ والنشر، بیروت - لبنان.

۱۰. سنن الترمذی، الترمذی وفات ۲۷۹، تحقیق وتصحیح: عبد الوهاب عبداللطیف، چاپ الثانیهْ، سال چاپ ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م، ناشر: دار الفکر للطباعهْ و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان.

۱۱. سیر أعلام النبلاء، شمس الدین الذهبی، وفات ۷۴۸، تحقیق و تخریج و تعلیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، چاپ الرابعهْ، سال چاپ ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ م، ناشر: مؤسسهْ الرسالهْ، بیروت - لبنان.

۱۲. شفاء الاسقام و الاحزان مع ضمیمه جدیده، مولانا محمد عمر سربازی باهتمام: ابوخلیل عبدالرحمن کراچوی، انتشارات اسحاقیه، جونا مارکیت، چاپ دوازدهم ۱۴۲۶ هجری، محل انتشار در ایران کوه ون سرباز ایرانشهر، کتابفروشی محمدی ایرانشهر.

ص: ۱۶۶

۱۳. شهید ولایت در شب ولایت، عبدالرضا مزاری، مرکز فرهنگی ابوتراب، چاپ سپهر، چاپ اول.

۱۴. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، دارالبیان العربی، حققه علی نسخهٔ مخطوطهٔ کاملهٔ و علق علیه د / محمد محمد تامر، الطبعهٔ الاولی، ۱۴۲۶ ه‍ - ۲۰۰۵ م.

۱۵. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری متوفی ۲۶۱، دار الفکر، بیروت - لبنان، طبعهٔ مصححهٔ ومقابلهٔ علی عدهٔ مخطوطات ونسخ معتمدهٔ.

۱۶. فتاوای منبع العلوم کوه ون، محمد عمر (ملازهی) سربازی، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲.

۱۷. کنز العمال، المتقی الهندی وفات ۹۷۵، تحقیق ضبط و تفسیر: الشیخ بکری حیانی، تصحیح و فهرسهٔ: الشیخ صفوهٔ السقا، سال چاپ: ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م، ناشر: مؤسسهٔ الرسالهٔ، بیروت - لبنان.

۱۸. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق إشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعهٔ مزیدهٔ بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان.

۲۰. میزان الاعتدال، الذهبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ الأولی، سال چاپ ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفهٔ للطباعهٔ والنشر، بیروت - لبنان.

۲۱. نوراليقين فی سیرهٔ سیدالمرسلین، الشیخ محمد الخضری بک، تحقیق محی الدین الجراح. میرمحمد، کتابخانه آرام باغ کراچی.

۲۲. چگونه هدایت یافتم؟ (چرا سنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو، مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۴۲۷/۱۳۸۵ه- (برگرفته از سایت کتابخانه ی عقیده).

ص: ۱۶۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹